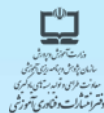


مجله چند رسانه‌ای

آموزشی ابتداری

رشد



ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای آموزگاران، دانشجو معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره‌ی بیست و پنجم | مهر ۱۴۰۰ | شماره‌ی پی‌درپی ۱۹۸ | صفحه ۴۸
www.roshdmag.ir | ۵۳۰۰۰ ریال

آماده؟ حرکت...

- تازه وارد دانش‌بین
- به لطف آموزشی مجازی



قال رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي حُجْرِهَا
وَحَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَى الْمُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ»

خدا و فرشتگانش، حتی مورچه در سوراخ و ماهی در دریا،
به معلم به نیکی درود می فرستند.

(کنز العمال، ج ۲۸۷۳۶)

آموزشی ابتداری

رشد

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای آموزگاران، دانش‌جو معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره‌ی بیست و پنجم | مهر ۱۴۰۰ | شماره‌ی بی‌دری ۱۹۸ | ۴۸ صفحه | ۵۳۰۰۰ ریال
www.roshdmag.ir

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



فهرست

- ۲ **در دل دارم امید** | کبری محمودی
- ۴ **تازه‌وارد دانشین** | عاظمه ملک‌زاده
- ۶ **از این جبارها** | حامد ابتهج
- ۸ **نه به رقابت!** | ابراهیم اصلانی
- ۱۰ **پدر، مادر، مرا تحمل کنید!** | زهرا نصیری
- ۱۲ **تدریس با ترسیم** | محمد نیک‌افروز
- ۱۳ **تقویم مهر** | زهرا نظام‌الدینی
- ۱۴ **پیش‌گویی، پیش‌بینی یا پژوهش** | مرتضی مجدفر
- ۱۶ **قسطنطنیه!** | جبار زاهدی
- ۱۷ **اردک تک‌تک** | علی اکبری
- ۱۸ **سرمشق آموزگاری!** | عاطفه فرهادی
- ۲۰ **به لطف آموزش مجازی** | فاطمه موسوی
- ۲۱ **ریاضی زندگی است** | مریم زاجکانی
- ۲۲ **در آرزوی دیدارتان!** | فاطمه ناصری، نسترن خسروی، ریحانه نیایی
- ۲۴ **زمزمه‌ی محبت** | کبری محمودی
- ۲۶ **من که هستم؟** | نیلا سلیقه‌دار
- ۲۹ **نخستین آموزگار** | فاطمه دولتی
- ۳۰ **راست بایست** | مریم کیابی
- ۳۲ **جاده‌ی سبز** | الهام فراستی
- ۳۴ **معجون سیدعطار** | علی‌علی بیگی
- ۳۶ **باور می‌کنی؟** | سیدغلامرضا فلسفی
- ۳۸ **چهارپاره** | فاطمه محمدی
- ۴۰ **سرزمین ایساتیس** | اکرم اسکندری
- ۴۲ **شما می‌گی چی کار کنم؟** | مریم شهرآبادی
- ۴۴ **بازی آموزشی را جدی بگیریم** | تمنا رستگار
- ۴۶ **آماده؟ حرکت...** | زهرا محمدی
- ۴۸ **سیاسی** | اعظم لاریجانی



اللهم صل علی محمد و آل محمد



فرم اشتراک مجله



مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
دبیر: کبری محمودی

شورای برنامه‌ریزی: مزگان آژیده، مهشید باستانی پورمقدم،
محمد علی قربانی، مرتضی مجدفر و اصغر ندیری

مدیر داخلی: مریم شهرآبادی

ویراستار: زهرا نظام‌الدینی

مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: وحید حقی

دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نشانی دفتر مجله: تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۸۳۹۱۷۸ - ۸۸۸۳۱۱۶۱

۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۸۸۳۰۲۱ (داخلی ۵۱۱)

نمبر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

وبگاه اختصاصی: www.eb.roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

رایانامه: ebtedayi@roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱ - ۸۸۸۶۷۲۰۸

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

مقاله‌ای که برای درج در مجله می‌فرستید:

- با اهداف و رویکردهای آموزشی - تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشد.
- قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد.
- در حد ۱۲۰۰ کلمه و خلاصه‌ای علمی-آموزشی باشد.
- در قالب «ورد» و از طریق پیام‌نگار و راه‌های ارتباطی مجله فرستاده شود.
- روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد.
- محل قرار گرفتن جدول، شکل و عکس در متن مشخص شود.
- چکیده داشته باشد یا هدف‌ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود.
- معرفی‌نامه‌ی کوتاهی از نویسنده یا مترجم، عنوان و آثار وی پیوست شود.
- اگر ترجمه است، متن اصلی نیز همراه آن باشد.
- لازم به ذکر است:
- مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌ی رسیده مختار است.
- مقاله‌ی دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.
- عکس‌های مدرسه‌ای‌تان را منتشر می‌کنیم.
- عکس‌های مدرسه‌هایی که در مجله می‌بینید، قبل از دوران شیوع کرونا گرفته شده‌اند.

در دل دارم امید



کبری محمودی

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰ را در حالی آغاز می‌کنیم که این مجله ۲۵ ساله شده است؛ ۲۵ سالگی یعنی ربع قرن تجربه. سال گذشته را با آموزش مجازی گذرانیدیم؛ آموزشی که شاید درباره‌اش بسیار گفته بودند و شنیده بودیم، اما گمان نمی‌کردیم هنوز بتوانیم خودمان تجربه‌اش کنیم. سالی را پشت سر گذاشتیم که در پرونده‌ی حرفه‌ای‌مان متفاوت‌تر از سال‌های گذشته ثبت شد. دوستان و بزرگان بسیاری را از دست دادیم. دانش‌آموزانمان را از راه دور درس دادیم و تربیت کردیم، در حالی که تعدادی از آنان غم بیماری و مرگ عزیزانشان را متحمل شدند.

چشم انتظار صدای فرشتگان

امسال خوش‌بختانه امید دارد به دل‌ها و خانه‌ها برمی‌گردد. می‌توانیم بگوییم همین‌روزهاست که مدرسه‌ها دوباره پر شوند از صداهای فرشتگانی که سال گذشته نبودشان را در خانه‌ی دوشمان به تلخی حس کردیم و گاه چنان دلتنگشان شدیم که خود نیز باور نمی‌کردیم!

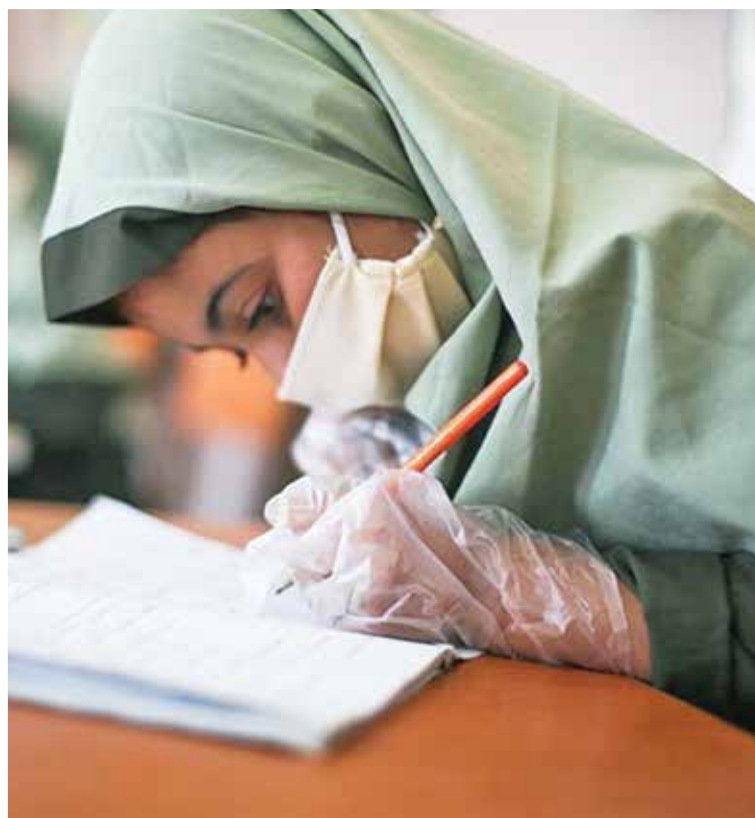
دست‌درست هم

امسال اما قرار است تجربه‌های آموزش مجازی را گره بزیم به تجربه‌های آموزش حضوری و کودکانمان را با شیوه‌های امروزی آموزش دهیم و تربیت کنیم. قرار است از درد جدایی‌ها پلی بسازیم برای

آموختن گروهی کارکردن‌ها. امسال خوب می‌دانیم کودکانمان دوره‌ای بسیار سخت را پشت سر گذاشته‌اند و اگر آموزش‌های سال گذشته‌شان کاستی‌هایی داشته است، بر آن‌ها یا همکارمان خرده نگیریم؛ چراکه امکانات هر مدرسه با دیگر مدرسه‌ها و هر دانش‌آموز با هم‌کلاسی‌اش، و نیز امکان هر آموزگار با همکارش فرق‌های بسیار داشت و همگی به هر ترتیب و با همه‌ی امکاناتشان، کوشیدند از گردونه‌ی آموزش جا نمانند. خوب می‌دانیم صبوری لازم است تا دانش‌آموزمان را به سطح کلاس برسانیم.

ای معلم هم نام و هم یادت بخیر

سال گذشته اولیا بیش از همیشه قدردانشان شدند. اعتراف کردند که مادر بودن و آموزگاری کردن دو مقوله‌ی متفاوت هستند. خودمان هم به معجزه‌گری آموزگار پی بردیم و ارزش کارمان را بیش از گذشته درک کردیم. حالا مجهزتر از همیشه آماده‌ایم هدایتگر و راهنمای دانش‌آموزان عصر ارتباطات و



دنای مجازی باشیم.

یاد آموزگاران بزرگی که کرونا آن‌ها را از ما گرفت، گرامی باد. امسال جایشان بین ما خالی است. سخت است تحمل دوری، اما دانش‌آموزانی که این عزیزان تا آخرین لحظات زندگی درسشان دادند، همچنان در میان ما حضور دارند. امسال وظیفه‌مان سنگین‌تر است. باید جای خالی عزیزان رفته را نیز پر کنیم.

باز هم هم‌سفر راه دبستانم باش

امسال همکار بسیار عزیزمان آقای اصغر ندیری که در چندین دوره از انتشار مجله سردبیر بوده‌اند، به‌عنوان یکی از اعضای «شورای سردبیری» با ما همکاری می‌کنند. از ایشان تشکر و قدردانی می‌کنیم و برایشان موفقیت روزافزون آرزو مندیم.

علاوه بر ایشان، در شورای سردبیری امسال، بزرگوارانی چون دکتر مرتضی مجددر، آقای محمدعلی قربانی، خانم دکتر مژگان آژیده، و دکتر مهشید باستانی‌پور مقدم همراه ما هستند.

سرفصل‌های ۲۵ سالگی مجله

چون سال‌های گذشته، با سرفصل‌های متعددی در خدمت شما هستیم. «داستان» هایتان را درباره‌ی مدرسه و کلاس‌داری منتشر می‌کنیم. «معلمان تازه‌کار موفق» و «همکاران تازه‌بازنشسته» را معرفی می‌کنیم. درباره‌ی راه‌های «سلامت جسمی» آموزگاری می‌گوییم. درباره‌ی شیوه‌های آموزش «مهارت‌های زندگی» و پرهیز از بعضی «اشتباهات انگیزشی» می‌نویسیم. مبحث خاص «بازی آموزشی» داریم و می‌کوشیم آخرین دستاوردها و بهترین تجربه‌ها را تقدیم شما کنیم. در پشت جلد بعضی شماره‌ها نیز یک بازی آموزشی را همراه با فایل صوتی چگونگی اجرای آن معرفی می‌کنیم. کافی است «رمزینهی پاسخ‌سریع» را اسکن کنید و شرح بازی را بشنوید و آن را اجرا کنید. صفحه‌ی مخصوص «ادبیات و طنز» داریم. «تجربه‌های آموزش چندپایه» را در مبحثی جداگانه می‌آوریم. در هر شماره به یکی از «ساحت‌های تعلیم و تربیت» اشاره‌شده در سند برنامه‌ی

درسی ملی می‌پردازیم. در جای‌جای صفحات مجله نیز ارتباط هر مبحث را با سند برنامه‌ی درسی ملی و سند تحول، به زبان آموزگارپسند، گوشزد می‌کنیم. «نرم‌افزارها»، «کتاب‌های مناسب»، «مجله‌های دانش‌آموزی رشد» و «طرح‌های موفق مدرسه‌ای» را معرفی می‌کنیم. در هر شماره، استانی را با ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی و جغرافیایی آن می‌شناسیم و درباره‌ی راه‌های «تشخیص خبر جعلی از خبر درست» می‌گوییم.

بخش ویژه‌ی تجربه‌های شما

«تجربه‌ها و خاطره‌های شما» ارزشمندند و آن‌ها را روی چشم می‌گذاریم. این بخش که حدود هشت صفحه از مجله را به خود اختصاص می‌دهد، مخصوص نوشته‌های شماست. هر آنچه را شما از طریق ایمیل یا دیگر راه‌های ارتباطی مجله به دستمان می‌رسانید، به دقت بررسی می‌کنیم و می‌کوشیم خلاصه‌ای از آن را در مجله منعکس کنیم. لطفاً برای مجله‌ی خودتان از نیازهایتان و از علاقه‌هایتان بگویید.

همان‌طور که در این شماره هم می‌بینید، تجربه‌های راهبران آموزشی چندپایه و مدیرآموزگاران را منعکس کرده‌ایم. چند خاطره و خلاصه‌ی اقدام پژوهی هم از آموزگاران آورده‌ایم. به حرمت حفظ حریم شخصی معلم و شاگردی، نام‌ها را عوض می‌کنیم، اما شرح تجربه واقعی و همان است که اتفاق افتاده است.

وقتی برای دفتر مجله مطلبی می‌فرستید، خودتان را به طور کامل معرفی کنید. علاوه بر آن، بنویسید این موضوع به کدام شهر و کدام دبستان مربوط می‌شود. کلاسی که از آن سخن می‌گویید چندپایه است یا تک‌پایه. جمعیت دانش‌آموزی مدرسه و کلاستان چقدر است و شما در چندمین سال تدریس این تجربه را داشته‌اید. دبستانتان را معرفی کنید و چه بهتر که عکس‌های مدرسه‌تان را هم بفرستید. اگر کیفیت چاپی خوبی داشته باشند، با نام خودتان منتشر می‌کنیم.

آماده می‌شویم برای نوشتن و متحول‌شدن. همراه و همکار مجله‌ی خودتان باشید. مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی متعلق به شماست.



تازه وارد

دانشین

مدرسه، خانواده‌ها، دانش‌آموزان و سابقه‌ی تحصیلی آن‌ها به دست آورد. خانم ایزدی را به معاون اجرایی معرفی و سفارش‌های لازم را به او کردم که همراه با وی پرونده‌ی چهارمی‌ها را ببیند. پس از انجام این کار و بررسی اجمالی پرونده‌ی دانش‌آموزان، معلم جدید مدرسه سؤالاتی نیز درباره‌ی فرصت طلایی خردادماه و زمان کلاس‌بندی توسط معلمان هم‌پایه‌ی چهارم پرسید.

برنامه‌ریزی برای کلاس‌بندی

روز موعود فرا رسید و همکاران هم‌پایه‌ی چهارم برای کلاس‌بندی بر اساس برنامه و فرم‌های از قبل تعریف‌شده و با راهنمایی‌های معاونان آموزشی، فعالیت خود را شروع کردند. برگه‌های کلاس‌بندی، طرح درس‌های مربوطه و برنامه‌ی هفتگی کلاسی را که لازم بود معلم در فرصت طلایی خرداد برای درج در برنامه‌ی عملیاتی سالانه ارائه دهد، تحویل دادند.

معلمان یکی پس از دیگری وارد دفترم می‌شدند و خداحافظی می‌کردند. خداحافظی خانم ایزدی، هم متفاوت بود

هستم، معلم جدید پایه‌ی چهارم. امکان دارد امروز با شما دیداری داشته باشم؟» قبلاً ابلاغش به مدرسه آمده بود. بی‌میل نبودم پیش از شروع اولین جلسه‌ی شورای آموزگاران او را ببینم، ولی تا آن زمان شرایطش فراهم نشده بود. حدود ساعت ۱۱ خانم ایزدی وارد دفتر من شد. با احترام، پذیرای حضورش شدم. بعد از احوال‌پرسی و آشنایی اولیه، از مدرسه و اولیای سال قبل و خیلی مسائل دیگر صحبت کردیم.

از من خواست پرونده‌ی تحصیلی دانش‌آموزان را ببیند تا اطلاعات و شناخت درستی از جو



طاهره ملک‌زاده

مدیر دبستان تربیت تهران

خانم برازنده مدیر یک دبستان است. من بارها شاهد شیوه‌ی تعامل و همراهی او با آموزگاران مدرسه‌اش بوده‌ام. ماجراهایی که در این صفحه می‌خوانید، از زبان این مدیر بیان می‌شوند.

صبح اولین روز هفته بود که تلفن دفترم به صدا درآمد. گوشی را برداشتم. صدا ناشناس بود: «سلام خانم برازنده، وقت‌به‌خیر. ایزدی



را داشتند. می گفتند: «این معلم جدید و تازه وارد است و ما امسال دچار مشکل خواهیم شد.»
از آن‌ها خواستم فعلاً اجازه دهند بچه‌ها سر کلاس بروند تا در فرصت مقتضی تصمیم بگیریم.

خروج از کلاس

معمولاً برنامه‌ی روز کلاس‌بندی، معارفه‌ی ساده‌ای بین معلم و دانش‌آموزان و توزیع کتاب‌های درسی است و دانش‌آموزان زودتر تعطیل می‌شوند، اما از خوش‌حادثه کلاس خانم ایزدی دیرتر از تمام هم‌پایه‌هایش تعطیل شد! علاوه بر این، دانش‌آموزان دوست نداشتند فضای کلاس را ترک کنند. حتی هنگامی که به درخواست ما بیرون آمدند، تمایل نداشتند از مدرسه خارج شوند!

شادمانی، سرور و خوشحالی وصف‌ناپذیری سراپای دانش‌آموزان را فرا گرفته بود. خواستیم علت را جویا شویم، اما همه چیز عیان بود. بچه‌ها در گروه‌های چند نفره در گوشه‌های راهرو در مورد نکته‌های اخلاقی از معلمشان، از قبیل مهربانی، محبت، خوش‌صحبتی، نحوه‌ی نوازش و خلاصه تقسیم‌نگاهی حرف می‌زدند که خانم ایزدی بین ۳۷ دانش‌آموز خود داشت.

آموزگاری که خوش نشسته بود!

معلوم بود بررسی پرونده‌ی تحصیلی و شناخت تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان کار خودش را کرده بود و در همان جلسه‌ی اول، دانش‌آموزان عاشق اخلاق و منش معلم جدید خود شده بودند. همین کار آغازین، باعث شد آن سال فضا و اتفاقات متفاوت و جدیدی بین اولیا و دانش‌آموزان حاکم شود.

آزادبالی سند برنامه‌ی درسی ملی

در «سند برنامه‌ی درسی ملی» رویکرد برنامه‌های درسی و تربیتی «فطرت‌گرایی توحیدی» است. در بند ۲-۴ از این رویکرد، معلم با شناخت و بسط ظرفیت‌های وجودی دانش‌آموزان و خلق فرصت‌های تربیتی و آموزشی، زمینه‌ی درک و انگیزه‌ی اصلاح مداوم موقعیت آنان را فراهم می‌سازد.



کوچک‌طلابی اسپند، پارچه‌نوشته‌های خوشامدگویی، سماور جای کنار حیاط مدرسه و دیس‌های شیرینی، نگاه معلم جدید را به خود جلب کرده است، چرا که در هر بخش، چند لحظه‌ای تأمل و به آن‌ها نگاه می‌کرد!

بعد از انجام فعالیت‌های مقدماتی بازگشایی، معاون آموزشی اسامی اعضای هر کلاس را به ترتیب خواند تا نوبت به کلاس ۴/۳ (کلاس خانم ایزدی) رسید. فضای نگران‌کننده و غیرقابل پذیرشی در بین اولیا حاکم بود. منتظر بودند اسم فرزندشان در کلاس این معلم تازه‌وارد خوانده نشود!

ورود به کلاس

به هر ترتیب، خواندن اسامی ۳۷ نفره‌ی کلاس خانم ایزدی تمام شد و دانش‌آموزان به‌همراه معلم خود راهی کلاسشان در طبقه‌ی دوم شدند. هنوز کلاس‌بندی چهارمی‌ها پایان نیافته بود که راهروی ورودی طبقه‌ی اول پر شد از اولیایی که قصد تغییر کلاس فرزندشان

و هم توأم با سؤالات فراوان! سؤالاتی که این بار همراه با چاشنی دلهره از فضای ناشناخته‌ی مدرسه همراه بود؛ پرسش‌هایی از قبیل اینکه روز و تاریخ کلاس‌بندی چهارمی‌ها چه زمانی است؟ کلاس‌بندی ما ثابت می‌ماند یا دستخوش تغییر می‌شود؟

به سؤالاتش پاسخ دادم. روز کلاس‌بندی پایه‌ی چهارم را هم اعلام کردم. ما هر ساله کلاس‌بندی را به تفکیک پایه و در ساعات متفاوت و تمهیدات خاص و به‌زیبایی و به‌یادماندنی انجام می‌دهیم. آن سال نیز قرارمان همین بود.

کلاس‌بندی

اول وقت روز ۲۵ شهریور با همکاران مشغول کار و فعالیت بودیم که ناگهان حضور خانمی موقر، متین، خوش‌پوش و باتکیزه در حیاط مدرسه، نگاهمان را به خود جلب کرد. خانم ایزدی بود که زودتر از همکاران دیگر حاضر شده بود. به نظر می‌رسید دیدن این همه فضای قشنگ، فرش قرمز رنگ و گلدان‌های رنگارنگ چیده‌شده در کنار آن، منقل



از این جبارها

با منیره رضوان

آموزگار بازنشسته



حامد ابتهاج
عکاس: افسانه آدیگوزل

خانم منیره رضوان آموزگار بازنشسته‌ی شهرستان اهر است. وی در فضای مجازی خاطره‌ی دانش‌آموز سال‌های دور خود به نام جبار را با صدای گیرا و فن بیان‌ی معلم‌گونه و به زبان مادری بازگو کرده و شنونده را با این بیان به دنیای خویش فراخوانده است. اگر با زبان ترکی آشنایی، رمزینة پاسخ سریع (کیوارکد) کنار عکس ایشان را اسکن کنید تا شما هم خاطرات شیرین این آموزگار را از زبان خودش بشنوید. پیگیر شدیم روزگار این آموزگار با تجربه چگونه گذشته است و اکنون چه می‌کند؟ این گفت‌وگو را با هم بخوانیم.

■ خانم رضوان از زندگی و تحصیل خود بگوئید؟ آیا از خانواده‌تان کسی هم آموزگار شده است؟
متولد سال ۱۳۳۴ در شهرستان اهر هستم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذرانده‌ام. مانند خودم، خواهر و برادر کوچک‌تر من هم آموزگارند و این به دلیل علاقه‌مان به این شغل است.

■ در چه سالی آموزگار و کی بازنشسته شده‌اید؟
بعد از گذراندن دوره‌ی «سپاه دانش» در سال ۱۳۵۶، به دلیل احساس وابستگی به این شغل و علاقه به دانش‌آموزان و احساس مسئولیت نسبت به آینده‌ی آنان، به استخدام آموزش و پرورش درآمدم؛ زیرا فکر می‌کردم از این طریق بیشتر برای جامعه مفید هستم. متأسفانه در سال ۱۳۸۰، به خاطر آرتروز شدید گردن، به توصیه‌ی پزشکان، خود را از کار بازنشسته کردم.

■ شما با بیان دلنشین خاطره‌ی جبار در فضای مجازی معروف شدید و نشان دادید هنوز بانگیزه و بانشاط هستید. ماجرا چیست؟
از خاطرات دوران پرافتخار خدمت در جمع دوستان و همکاران مواردی را گفتم، ولی رسانه‌ای شدن خاطره‌ی جبار در این سطح کاملاً تصادفی بود. فایل صوتی من فقط برای استاد کلاس آموزش فن بیان ضبط

شده بود و یکی از هم‌کلاسی‌ها آن را در فضای مجازی پخش کرد. در واقع علاقه‌ی من به آموزش و فضای تعلیم و تربیت باعث شده است خاطره‌های تلخ و شیرین آن دوران جزئی از زندگی من شوند.

■ جلسات اول تدریس را در مهرماه به‌طور معمول چگونه و با چه شرط‌هایی شروع می‌کردید؟

بیشتر تدریس من در پایه‌های اول و چهارم ابتدایی بوده است. معتقدم این دو پایه در شکل‌گیری شخصیت و بینش تحصیلی دانش‌آموز نقشی تعیین‌کننده دارند. برخی اوقات کل دوران تحصیل و به‌ویژه شروع سال تحصیلی برای کودکانی که تازه از محیط خانه جدا شده‌اند، با استرس و گاه شادمانی همراه است. هدایت احساسات آنان در زمان بازگشایی مدرسه رمز موفقیت نسبی بنده در پایه‌ی اول بود. از این دوران خاطراتی دارم که گاه با خود مرور می‌کنم.

■ شما در مناطق دوزبانه تدریس می‌کردید. از سختی‌ها و شیوه‌هایی بگویید که در این نوع آموزش داشتید.

بدیهی است تدریس به زبان مادری راحت‌تر و نتیجه‌بخش‌تر است؛ بچه‌های دوزبانه، به‌خصوص در پایه‌ی اول ابتدایی، مشکلات فراوانی در فرایند یاددهی-یادگیری دارند. من در وهله‌ی اول، موفقیت خود را در استفاده از زبان مادری در ارتباط‌گیری با دیگران، و سپس شروع آموزش می‌دانم. این ارتباط مؤثر باعث می‌شد از روش‌های کلیشه‌ای و رایج دور شوم و بتوانم شخصیتی تأثیرگذار داشته باشم.

■ زمانی که خودتان دانش‌آموز بودید، آموزگاران شما با چه شیوه‌هایی جریان یاددهی-یادگیری را پیش می‌بردند؟

آموزگاران خوبی داشتم، اما متأسفانه عمده‌ترین شیوه‌ی آموزش در گذشته فقط بر تنبیه استوار بود. به‌طور معمول آموزگاری موفق نام می‌گرفت که دانش‌آموزانش در کلاس ساکت و گوش به فرمان بودند. معلمان برای درک روحیه، مشکل و خواسته‌ی دانش‌آموز کمتر تلاش می‌کردند. در این روش، یادگیری

و یاددهی به‌دلیل ترس از تحقیر، تنبیه و راضی کردن خانواده‌ی دانش‌آموز بود. برای مثال در انجام تکالیف بی‌حد و حصر شب، حتی از بزرگ‌ترها کمک می‌گرفتم. معلم از این طریق نشان می‌داد پرکار بوده است. در نتیجه نمی‌توانست بر روح دانش‌آموز تأثیر مثبت بگذارد.

■ اگر به گذشته برگردید، دوباره آموزگاری را انتخاب می‌کنید؟ چرا؟

بی‌تردید. دلیلی برای انصراف از انتخاب شغل مقدس و پرافتخار آموزگاری نداشته و نخواهم داشت. من عاشق آموزش بودم و عاشق دانش‌آموزان معصوم و بی‌ریایی که افتخار همراهی با آنان نصیب شده بود. امروز آوازه‌ی برخی از آن‌ها را که می‌شنوم، به خودم افتخار می‌کنم.

■ حرفی دوستانه و توصیه‌ای خودمانی برای همکاران جوان‌تر دارید؟

صادقانه به همکاران عزیزم عرض می‌کنم به بچه‌ها عشق بورزید تا معجزه‌ی عشق را به‌عینه در آنان ببینید. آموزگار می‌تواند مرهم و محرم خوبی برای دردها و حرف‌های کودکانی آنان باشد. به نظر من تنها راه موفقیت در تدریس، برقراری ارتباط مناسب و در خور شأن با دانش‌آموزان است.

در دوران کرونا هم کار برای آموزگاران سخت شده است. آن‌ها باید علاوه بر ارتباط با دانش‌آموز، با خانواده‌ها هم در ارتباط

باشند. من برای ایشان دعا می‌کنم و آرزوی سلامتی‌شان را دارم.

■ در زمان اشتغال شما به تدریس، همکاری اولیای دانش‌آموزان در چه سطحی بود؟

همکاری اولیای دانش‌آموزان با مدرسه، با وضع اجتماعی و اقتصادی آنان رابطه‌ای مستقیم داشت. یادم می‌آید، آنچه برایم بیشتر ناگوار بود، در ماندگی اولیا از آموزش بچه‌ها، شنیدن حرف دل آنان و حل مشکلات فرزندانشان بود. هرچه ما توصیه می‌کردیم، آن‌ها فقط می‌گفتند چشم.

■ برگردیم به داستان جبار. از او خبر دارید؟

مدتی است خبری از او ندارم. دوست دارم از او خبری داشته باشم. آن موقع وسایل ارتباطی مانند الان گسترش نیافته بود. آخرین دیدارم با دکتر جبار حدود سال ۱۳۷۰ بود. سال‌ها بعد از اینکه مدرسه تمام شد، روزی به درمانگاهی رفته بودم. مرا خارج از نوبت صدا کردند. جوانی با لباس سفید آمد و گفت: «آیا مرا می‌شناسید؟» گفتم: «نه.» عکسی قدیمی از کلاس و من نشانم داد و گفت: «من جبار هستم.» باورم نمی‌شد! گفت: «شما و برخورد‌های مادرانه‌تان باعث شدید من به این مرتبه برسیم. کار خوبی دارم، تشکیل خانواده داده‌ام و به یاد لطف شما نام دخترم را منیره گذاشتم.»

جبار که بود؟

جبار دانش‌آموزی بود که از روستایی دیگر به مدرسه‌ی ما می‌آمد. او هر روز با مادام، صبحانه‌ی خود را که در دستمالی پیچیده بود، به مدرسه می‌آورد و تا غروب همان‌جا می‌ماند. دانش‌آموز باهوشی بود و حتی در فاصله‌ی شروع کلاس‌های بعد از ظهر به تمیز کردن تخته و نیمکت‌ها و کف کلاس می‌پرداخت. همان ایام دیدم او از پاکت‌های میوه برای خود دفتر درست کرده است. خیلی ناراحت شدم. چون درس خوان بود، تصمیم گرفتم به‌عنوان تشویق چند دفتر به او هدیه بدهم. او با دیدن این هدیه گفت: «پدرم در روستایی دورتر کارگری می‌کند. اگر برگردد، پول این‌ها را می‌دهد.» گفتم: «این‌ها جایزه‌ی دانش‌آموزان درس‌خوان است و نیازی به پس‌دانشان نیست.» روزی متوجه غیبت جبار شدم. تا سه روز از او خبری نبود. با کمک دانش‌آموزان او را در حالتی نزار پیدا کردم. می‌گفت در هنگام کمک به پدرش، شیشه‌ی پایش را بریده است و نمی‌توانسته به کلاس بیاید. به هر حال در کلاس پای او را مداوا کردم.

نه به رقابت!

اشتباهات انگیزشی در تربیت



ابراهیم اصلانی
روان‌شناس تربیتی

انگیزش نیروی ایجادکننده، نگهدارنده و هدایت‌کننده رفتار است؛ هم هدف است و هم وسیله. در دوره‌ی ابتدایی، انگیزش قرار است نیروی پیش‌برنده‌ی کودکان و نوجوانان باشد و آنان را تا رسیدن به هدف، پویا و فعال نگه دارد. اگر انگیزش با اشتباه و ناشیگری همراه باشد، نتایج ناگواری خواهد داشت. همچنان که شناخت و درک انگیزش لازم است، آشنایی با اشتباهات انگیزشی ممکن و رایج هم اهمیت بسزایی دارد. در این سلسله مطالب، نویسنده کوشیده است با تمرکز روی اشتباهات انگیزشی، به مربیان و والدین کمک کند نخست دانش خود را نسبت به انگیزش بهبود و ارتقا بخشند و سپس با بهره‌گیری از کارکردهای درست انگیزش، به نتایج بهتری در تربیت برسند. اولین شماره را اختصاص می‌دهیم به تفاوت دو مفهوم «رقابت و مسابقه».

۲

تمرین دوم

- مشخص کنید موارد زیر مصداقی از مسابقه است یا رقابت؟
- دو نفر در ساختن مدرسه‌ای بزرگ‌تر به کار هم نظر دارند؛
 - برگزاری لیگ فوتبال؛
 - تلاش دو یا چند نفر در امور خیرخواهانه برای پیشی گرفتن از هم؛
 - تلاش برای برنده‌شدن در کاری و برتری بر دیگران.

به این ترتیب، نکته‌ی مهم در بحث انگیزش، تفکیک بین دو مفهوم مسابقه و رقابت است. ما به‌قدری این دو مفهوم را مترادف به کار برده‌ایم که شاید جداکردن آن‌ها کار آسانی نباشد. اگر کسی مدرسه می‌سازد و دیگری مدرسه‌ای بزرگ‌تر، این نوعی «مسابقه» است، چرا که نه امتیازی از کسی کم می‌کند و نه رتبه و درجه‌ای تعیین می‌شود. اما در فوتبال، یک تیم باید رتبه‌ی اول را کسب کند و قهرمان شود. سپس بقیه‌ی تیم‌ها به ترتیب امتیاز در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. هر جا که قرار باشد یکی اول، دیگری دوم و بقیه رتبه‌های دیگر را داشته باشند، رقابتی در جریان است. مبنای رقابت «مقایسه» است. افراد با محک مقایسه رتبه‌بندی می‌شوند و امتیاز می‌گیرند.

رقابت در همه‌ی عرصه‌های زندگی وجود دارد؛ از اقتصاد و سیاست گرفته تا علم، فرهنگ، ورزش و حتی تربیت. در مبحث تربیت هم درباره‌ی رقابت، موافق و مخالف وجود دارد، اما بیشتر موافقان رقابت، ضوابطی را در نظر می‌گیرند تا رقابت در مسیر سالم بماند.

نکته‌ای که امروزه باید بیشتر به آن توجه شود، این است که رقابت، تنها ابزار انگیزشی نیست. تدابیر جایگزینی برای رقابت وجود دارند؛ تدابیری که محور آن‌ها به‌جای مقایسه و رودررویی فردی، تلاش فردی یا تلاش گروهی است.

در تدابیر جایگزین رقابت که نظریه‌های جدید یادگیری و انگیزش بر آن‌ها تأکید می‌کنند، چند توصیه می‌شود:

- افراد را با هم مقایسه نکنید؛
- انسان‌گرایانه بیندیشید، به همه توجه داشته باشید و انگیزه‌های درونی را تقویت کنید؛
- افراد را ترغیب کنید نتایج تلاش‌هایشان را با خودشان مقایسه کنند؛ مانند دوندگی که می‌کوشد رکورد شخصی خودش را ارتقا دهد؛
- از مطالب برانگیزاننده و جذاب استفاده کنید تا افراد با شوق دانستن و انگیزش برای یادگیری بیشتر، از یادگیری لذت ببرند؛
- زمینه‌های همکاری و مشارکت را در یادگیری و امور دیگر فراهم کنید تا افراد از پیشرفت جمعی و با هم موفق شدن لذت ببرند.

۱

انگیزش فقط رقابت نیست!

تمرین اول

۱. به نظر شما رقابت و مسابقه دو مفهوم مترادف هستند یا متفاوت؟ ۲. اگر رقابت و مسابقه مترادف هستند، یک تعریف مشترک برای هر دو بنویسید. ۳. اگر رقابت و مسابقه متفاوت هستند، برای هر کدام تعریفی جداگانه بنویسید.

«رقابت» شایع‌ترین و رایج‌ترین ابزار انگیزش در مدرسه و خانه به شمار می‌رود. به‌طور معمول، همه شواهد و تجربه‌هایی را مثال می‌آورند تا ثابت کنند رقابت لازم و مفید است. **عده‌ای حتی باور دارند که بدون رقابت، انگیزشی وجود نخواهد داشت.** برای بحث درباره‌ی رقابت لازم است تکلیف یک ابهام روشن شود؛ ابهام در مورد مفهوم «رقابت» و قیاس آن با «مسابقه». خطای تربیتی بزرگ در مورد انگیزش از همین جا ناشی می‌شود که کاربرد رقابت را تجویز می‌کنیم، بدون آنکه تعریف مشخصی از آن داشته باشیم.

مسابقه چیست: کوششی برای رسیدن به هدفی است که موردنظر دیگری نیز هست، بدون آنکه محدودیتی در هدف باشد. یعنی جایزه و پاداش نفر اول با بقیه هیچ فرقی ندارد.

رقابت چیست: کوششی برای عقب‌انداختن دیگری از رسیدن به هدفی است که موردنظر هر دو طرف باشد.



از دیپای سند برنامه ی درسی ملی

در «سند برنامه ی درسی ملی» در توضیح «اصول ناظر بر برنامه های درسی و تربیتی»، در بند مربوط به اعتبار نقش مرجعیت معلم یا مربی آمده است که معلم: در هدایت تربیتی، برای تقدم تزکیه بر برنامه های درسی و تربیتی باید به نقش مرجعیت تعلیم، غنی سازی محیط تربیتی و یادگیری، فعال سازی دانش آموزان در فرایند یادگیری و تربیت پذیری و ترغیب آنان نسبت به یادگیری مستمر توجه کند. همچنین، زمینه ی ارتقای صلاحیت های اعتقادی، اخلاقی، حرفه ای و تخصصی معلم را فراهم سازد.

۴

تمرین چهارم

از دو رقیب درسی، ورزشی و کنکوری چه تجربه ها و خاطراتی دارید؟ از کجا شروع به رقابت کرده اند و به کجا رسیده اند؟ با توجه به تجربه های خودتان، آغاز و پایان رقابت تا چه اندازه کنترل پذیر است؟ اگر رقابتی را آغاز کرده اید، با چه ابزارها و حربه هایی آن را کنترل یا متوقف می کنید؟ به طور معمول، شروع رقابت کنترل شدنی است، اما ادامه و پایان آن چندان قابل کنترل نیست. می توان جرقه ی رقابت را زد و آتش آن را شعله ور کرد، اما در بیشتر موارد کم یا خاموش کردن این شعله، دیگر در اختیار ما نیست. مثلاً دو نفری که ابتدا فقط در درس رقیب همدیگر بوده اند، به تدریج به چشم و هم چشمی روی می آورند و سعی می کنند همدیگر را عقب بزنند. اگر اهل رقابت نیستید، از انگیزش برای تشویق به جلوزدن از دیگران و عقب انداختن آن ها استفاده نکنید یا حداقل افراط نوزید. خیلی وقت ها رودرویی ها و دشمنی های حاصل از رقابت، به جاهای باریکی کشیده می شوند. رقابت برانگیزاننده است، اما تبعات منفی آن می تواند بسیار بیشتر از تبعات مثبتش باشد. این کافی و منطقی نیست که به هر قیمتی ایجاد انگیزه کنیم، در حالی که به تبعات مثبت و منفی آن توجهی نکرده ایم و اصلاً پیش بینی درستی از نتایج نداریم.

۳

تمرین سوم

آثار منفی و مثبت رقابت را فهرست کنید؟ طرح این موضوع در جلسه ی شورای آموزگاران بسیار مفید خواهد بود. انگیزش برای جلو زدن از دیگران نیست! نگرش رقابتی، چشم و هم چشمی، رودرویی و تهییج برای جلوزدن از بقیه را تشویق می کند. در رقابت، اول شدن، برتری و قهرمانی مهم است و برای این منظور باید از همه جلو زد؛ گاهی حتی به هر قیمت. رقابت فضایی می طلبد که در آن هیجان افراد تحریک شود تا بقیه را رقیب ببینند و نتوانند جلوافتادن شخص دیگر را تحمل کنند. وقتی افراد را وارد میدان رقابت می کنیم، می پذیریم که آن ها باید مقابل هم قرار بگیرند تا برنده و بازنده شدن معنا پیدا کند. تعبیرهایی مانند «بازنده ی خوبی باشید»، «بعد از پایان رقابت همه ی رودرویی ها و دشمنی ها را کنار بگذارید»، «اول رفیق هستید و بعد رقیب» و «رقابت که تمام شد همه چیز به حالت عادی باز می گردد» فقط در حد حرف و شعار کاربرد دارند. چطور ممکن است دو نفر که تاکنون رودرویی هم بوده اند، ناگهان همه چیز را فراموش کنند و دوست شوند؟ کودک یا نوجوان چطور می تواند درک کند دو واژه ی رفیق و رقیب، متضاد و در عین حال مترادف هم هستند. پذیرش این موضوع به راحتی ممکن نخواهد بود.

پدر، مادر، مرا تحمل کنید

آموزش مجازی صبوری می‌طلبد



زهرا نصیری

کاسه‌های صبری که لبریز شده‌اند

حالا با گذشت یک سال و چند ماه از آموزش مجازی، احتمالاً بیشتر معلمان و دانش‌آموزان و اولیا با شرایط موجود کنار آمده‌اند، اما هنوز هم نگرانی‌هایی وجود دارد. در ابتدا همه نگران بودند اگر مدرسه‌ای باز نباشد، کودکان چگونه تعاملات اجتماعی را خواهند آموخت؟ این کودکان که اغلب در خانه‌های آپارتمانی کوچک زندگی می‌کنند، با انرژی سرشار خود چه خواهند کرد؟ اولیا چگونه فرزندشان را از آسیب فضای مجازی و ارتباط نزدیک با فناوری، آن هم در شرایطی که فرهنگ‌سازی مناسبی برای استفاده از آن‌ها انجام نشده است، مصون خواهند داشت؟ امکانات لازم برای آموزش مجازی چگونه برای همه‌ی دانش‌آموزان فراهم خواهد شد؟ و ...

تاکنون برای این موارد راهکارهای نیم‌بندی تدارک دیده شده‌اند، ولی حالا یک نگرانی دیگر به همه‌ی این‌ها اضافه شده است؛ لبریز شدن کاسه‌ی صبر والدین!

در کنار والدین صبوری که در آموزش و پرورش کودکانشان همراه و یاور معلم هستند، برخی نیز کاسه‌ی صبرشان لبریز شده و در برخورد با فرزندشان متانت و حوصله‌ی کافی نشان نمی‌دهند. شاید مشکل اساسی آن‌ها آن است که چون فرزندشان را بیش‌ازپیش در امر آموزش همراهی می‌کنند، حالا خود را کارشناس آموزش می‌پندارند که هم می‌تواند به معلم امر و نهی آموزشی کند و هم در تلاش برای آموزش به فرزند خود، به خشونت و قهر و زور متوسل شود!

همان اولیایی که در آموزش حضوری، از معلمی که با بیش از سی دانش‌آموز در ارتباط بود، انتظار رفتار نیکو با فرزندشان را داشتند، حالا رفتارهای کودکانه و لجبازی‌های ناشی از فشار شرایط محیطی فرزندشان را بر نمی‌تابند.

نه سال پیش، وقتی برای اولین بار به‌عنوان معلم به مدرسه قدم گذاشتیم، بچه‌ها با هیجانی وصف‌ناپذیر سرگرم بازی و جنب‌وجوش بودند. آن روز فارغ از حس خوب مرور خاطرات دوران دانش‌آموزی خودم، دنیای آن‌ها را هم زیبا و شاد دیدم؛ فرشته‌هایی که در نگاه اول همه مثل هم بودند، اما تجربه‌ی روزها و سال‌ها به من آموخت که هیچ‌کدام مثل هم نیستند. یکی صبور است و دیگری زودرنج. یکی تیز و سریع است و دیگری آهسته. یکی زنگ اول مدرسه را دوست دارد و دیگری خواب صبحگاه را. یکی ریاضی را دوست دارد و دیگری به شعر خوانی عشق می‌ورزد.

وقتی همه‌ی این‌ها را فهمیدم، دریافتم ویژگی مشترک این فرشته‌ها، دوست‌داشتنی بودن آن‌هاست. آن روز حتی لحظه‌ای به ذهنم خطور نکرد که ممکن است روزی حیاط مدرسه از هیجان بچه‌ها خالی باشد! هر سال که در کنار بچه‌ها سپری می‌شد، بیشتر می‌شناختمشان. پس برای سال بعد، برنامه‌ای مناسب‌تر از سال‌های گذشته و بر اساس تفاوت‌های فردی‌شان تدارک می‌دیدم تا در کنار درس، مهارت زندگی‌کردن را نیز بیاموزند. و چه نکته‌ها که از این معلمان کوچک آموختم!

اواخر سال ۱۳۹۸، ویروس کرونا با آمدنش همه چیز را تغییر داد و همه‌ی ما را متنبه کرد که همواره باید برای شرایطی متفاوت آماده باشیم! از آثار حضور این مهمان ناخوانده در سایر ابعاد زندگی مردم می‌گذرم، اما با آمدنش، دانش‌آموزان، به‌ویژه دانش‌آموزان کودک، شرایط ویژه‌ای پیدا کردند.



پدرها و مادرها لطفاً!

- بیایید باور کنیم که در شرایط کنونی، کودکان بیش از ما در سختی هستند؛ چون انرژی سرشاری در وجودشان مانده است و کمتر امکان تخلیه‌ی هیجان‌ات را پیدا می‌کنند. آن‌ها دل‌تنگ دوستان، معلمان، فضای مدرسه و شیطنتهای کودکانه‌شان هستند. پس با بهانه‌ی درس و مشق و آموزش، به آن‌ها فشار روحی مضاعف وارد نکنیم.
- اگر مشکل درسی یا رفتاری در فرزندمان دیدیم، آن را با معلم او در میان بگذاریم.



آزادپای سند برنامه ی درسی ملی

در «سند برنامه ی درسی ملی» رویکرد برنامه های درسی و تربیتی «فطرت گرایی توحیدی» است. در این رویکرد، خانواده از محیط های مهم و اثربخش تربیت و یادگیری به شمار می آید که در تعامل مستمر و مؤثر با مدرسه است.

ما متفاوت است. بیایید مراقب روح و روان فرزندانمان باشیم.

روز اول که به عنوان معلم راهی مدرسه شدم، گمان می کردم حالا که سروکارم با کودکان افتاده است، کافی است زبان کودکی باز کنم تا وارد دنیایشان شوم، اما حالا می دانم درک دنیای کودکان کار ساده ای نیست. باید با تک تکشان هم نفس شوم تا شاید دنیای آن ها را اندکی درک کنم، تفاوت هایشان را بپذیرم و بدانم هر کدام از این فرشته های زمینی، از مسیر مخصوص خود به آسمان می رسند.

به طور معمول، بچه های ابتدایی با آموزگاران شان ارتباط عاطفی دارند و این مسائل با یاری آن ها حل می شود.

● حالا که به برکت کلاس های برخط امکان حضور شما در کلاس های درس فراهم شده است، از آن بهره ببرید تا روش های آموزش را بیاموزید و برای فرزندان به کار ببرید، نه اینکه به دنبال فرصتی برای سرکوفت زدن به فرزندان باشید که چرا مثل دوستان دیگرش در کلاس پاسخگو نبود!

فراموش نکنیم، توانایی و استعداد و ظرفیت کودکان نیز همانند توانایی همه ی

تدریس با ترسیم



محمد نیک‌افروز
متخصص تولید محتوا

آیا تاکنون خواسته‌اید از طریق رسانه‌های دیداری، کلاس درس خود را جذاب‌تر کنید؟ مثلاً تصمیم بگیرید برای درس مطالعات اجتماعی نقشه‌ای شهری طراحی کنید که از طریق آن بتوانید مسائل و مفاهیم مرتبط با زندگی شهری یا قوانین راهنمایی و رانندگی را آموزش دهید؟ برای این کار ابتدا در اینترنت جست‌وجو و سعی می‌کنید مطابق نیاز خود، رسانه‌ی مطلوب را بیابید. بیابید با نرم‌افزاری مفید و کاربردی آشنایتان کنیم که کارتان را راحت‌تر می‌کند. نرم‌افزار «ای‌دراومکس» (E-Draw Max) نرم‌افزار گرافیکی بسیار ساده و قدرتمندی است که گنجینه‌ای ارزشمند از شکل‌ها و ترسیم‌های گرافیکی را در خود دارد. امکانات این نرم‌افزار به معلم اجازه می‌دهد به آموزش خود رنگ‌وبویی متفاوت بدهد. از طریق این برنامه می‌توان به راحتی این موارد را ترسیم کرد: انواع شبکه‌های مفهومی و ذهنی؛ انواع نمودارها؛ مدل‌های لباس؛ نقشه‌ها و طرح‌های ساختمانی و شهری؛ نقشه‌های جغرافیایی؛ کارت‌های مناسبی؛ مجموعه تصویر و شکل‌هایی برای آموزش مباحثی درباره‌ی حیوانات، آب‌وهوا، وسایل نقلیه، مدرسه، محیط‌های اداری، پرچم‌ها، غذاها و میوه‌ها؛ نمودارهای مهندسی؛ فرم‌ها؛ طرح‌های گرافیکی مثل بروشور، برنما (بنر)، مجله، آگهی؛ داده‌نماها (اینفوگرافها)؛ نمودارها و جدول‌های مدیریت پروژه؛ شکل‌ها و ترسیم‌های حوزه‌های علوم (زیست، شیمی، فیزیک، ریاضی و نجوم).

شکل دلخواهتان را بکشید

عناصر گرافیکی این مجموعه به‌طور کامل ویرایش‌پذیر هستند. برای مثال شما می‌توانید ساختمان یا خودرویی را در صفحه‌ی کاری خود درج و سپس تک‌تک عناصر

تشکیل‌دهنده‌ی آن را ویرایش کنید. می‌توانید اندازه، رنگ و شکل این عناصر را تغییر دهید یا حتی برخی از آن‌ها را جابه‌جا یا حذف کنید تا تصویر دلخواه خودتان را داشته باشید.

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی این نرم‌افزار، ارائه‌ی شکل‌ها و ترسیم‌ها در قالب بردار است. تصویرها و شکل‌های برداری، از دقت و وضوح تصویر (رزولوشن) مستقل هستند و می‌توان اندازه آن‌ها را بدون افت کیفیت تغییر داد. از این تصویرها می‌توان در طراحی و تولید علامت‌ها و نمادها، طراحی‌های تبلیغاتی، پویانمایی‌ها و داده‌نماها استفاده کرد.

به این ترتیب می‌توانید با استفاده از این برنامه، انواع متنوعی از تصویرهای گرافیکی زیبا را، بدون نگرانی از افت کیفیت یا افزایش حجم، طراحی و در آموزش درس‌ها از آن‌ها استفاده کنید.

این نرم‌افزار در دو نسخه‌ی قابل نصب و قابل حمل ارائه می‌شود. آخرین نسخه‌ی آن با عنوان نسخه «Wondershare E-Draw Max ۱۰.۵.۰» در سال ۲۰۲۰ منتشر شده و فرمت اختصاصی آن نیز با عنوان eddx برای ذخیره‌سازی پروژه‌ها ارائه شده است.

دیگر امکانات و ویژگی‌های این نرم‌افزار

- محیط کاربری بسیار آسان و کاربرپسند؛
- گنجینه‌هایی شامل ۲۶۰۰۰ نشانه و شکل و ۱۵۰۰ الگوی آماده با قابلیت ویرایش؛
- پشتیبانی از انواع فرمت‌های رایج گرافیکی؛
- قابلیت ارتباط با مجموعه نرم‌افزارهای آفیس.



۱



۲



۳



۴



۵



هفته‌ی اول مهر، هفته‌ی دفاع مقدس، گرامی باد.

پنجم مهر؛ اربعین حسینی

چهل‌مین روز پس از شهادت امام حسین (ع) در روز عاشورا سال ۶۱ هجری قمری، با ۲۰ صفر مصادف است. شیعیان در این روز عزاداری می‌کنند و به حرمت آن، زیارت اربعین می‌خوانند. راهپیمایی اربعین شیعیان به‌سوی کربلا، از مهم‌ترین و گسترده‌ترین مراسم عزاداری شیعیان و نیز از بزرگ‌ترین اجتماعات مذهبی جهان است.



سیزدهم مهر؛ رحلت رسول اکرم (ص)

«و محمد (ص) نیست، مگر پیغمبری از طرف خدا، که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند (و از این جهان درگذشتند). آیا اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت، باز شما به آیین گذشتگان خود (جهالت) رجوع خواهید کرد؟ پس هر کس به گذشته‌اش بازگردد، به خدا ضری نخواهد رساند (خود) را به زیان انداخته است. و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام پایدار ماند، البته خداوند جزای نیک اعمال به شکرگزاران عطا خواهد کرد» (آل عمران، ۱۴۴).

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُعَلِّمِينَ وَ أَطْلُ أَعْمَارَهُمْ وَ بَارِكْ لَهُمْ فِي كَسْبِهِمْ»: خدایا معلمان را ببامرز، عمرشان را دراز و کسبشان را با برکت کن (تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۶۴).

سیزدهم مهر؛ شهادت امام حسن مجتبی (ع)

امام حسن (ع) در مدت عمر با برکت خود و امامتشان، احادیث زیادی به یادگار گذاشتند که می‌تواند چراغ راه زندگی ما باشد. از آن جمله است: «صاحب النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ بِهِ»: با مردم به‌گونه‌ای رفتار کن که دوست داری با تو آن‌گونه رفتار کنند (اعلام‌الدین، ۲۹۷).



پانزدهم مهر؛ شهادت امام رضا (ع)

از امام رضا (ع) درباره‌ی بهترین بندگان سؤال شد. فرمود: آنان که هر گاه نیکی کنند خوشحال شوند، و هر گاه بدی کنند آمرزش خواهند، و هر گاه عطا شوند شکر گزارند و هر گاه بلا ببینند صبر کنند، و هر گاه خشمگین شوند درگذرند. امام رضا (ع) می‌فرماید:

رحمت خدا بر بنده‌ای که امر ما را زنده کند، دانش‌های ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد. اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند (معانی الأخبار، ص ۱۸۰، ح ۱).



بیست‌وسوم مهر؛ شهادت امام حسن عسکری (ع)؛ آغاز امامت حضرت مهدی (عج)

در هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری قمری حضرت امام حسن عسکری (ع)، پدر بزرگوار امام زمان (عج)، در شهر سامرا واقع در مرکز عراق، با زهر مسموم شدند و به شهادت رسیدند.

امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتِ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكُذْبُ»: همگی پلیدی‌ها را در خانه‌ای نهاده‌اند و کلیدش دروغ قرار داده شده است (میزان الحکمة، ح ۱۷۴۱).



پیش‌گویی

پیش‌بینی یا پژوهش

سلسله مباحث ساده و کاربردی در آینده پژوهی



مر تاضی مجدفر
پژوهشگر امور آموزشی

به این چند فراز توجه کنید:

۱. در سال ۱۳۲۳، ادیب شناخته‌شده‌ی ایرانی، در رساله‌ای، فقط با توجه به اختراع تلفن در چند سال قبل از آن تاریخ، از آموزشی سخن می‌گوید که نیاز به حضور فیزیکی معلم و دانش‌آموز ندارد و دو طرف با استفاده از صوت، و تصویر با یکدیگر سخن می‌گویند و همراه با جزوات و مکتوباتی که قبل از شروع تدریس بین مخاطبان توزیع شده است، کار آموزش پیش می‌رود. این توضیحات همان آموزش هیبریدی، ترکیبی یا چندگانه‌سوز است که همین چند وقت پیش، به‌ویژه بعد از توسعه‌ی آموزش‌های مجازی بعد از دوران کرونا مطرح شده است. آیا این نکته پیشگویی بود؟ سحر بود؟ ادیب ما از آینده خبر داشت؟ یا...

۲. چندی پیش، مدتی بعد از شیوع کرونا دیداری داشتیم با دکتر احمد صدری؛ مدیر آیسسکو در ایران و از اندیشمندانی که همواره از مدیریت راهبردی سخن گفته است. دکتر صدری گزارشی را نشان داد که قریب بیست سال پیش، خطاب به وزیر وقت آموزش و پرورش و مدیران ارشد آموزشی کشور، نوشته بود. او در این گزارش، از ده چالش پیش روی آموزش و پرورش نام می‌برد و جالب اینکه در یکی از چالش‌ها، به بیماری همه‌گیری اشاره می‌کند که لاجرم آموزش دنیا با آن روبه‌رو خواهد شد و فرزند بشر به‌جای مدرسه‌رفتن، مجبور به یک‌جانشینی

و آموزش از راه دور خواهد شد. البته دکتر صدری انسان منصفی است و وقتی از ایشان می‌پرسیم آیا منظورتان همین بیماری کرونا بود، می‌گوید: «نه» و ادامه می‌دهد این چالش را بر اساس توسعه‌ی آلودگی‌های زیست‌محیطی و افزایش مکرر تعطیلی‌های مدرسه‌های ناشی از آلودگی هوا احصا کردم و هنوز هم معتقدم اگر از کرونا جان سالم به در ببریم، امکان بروز سایر بیماری‌های همه‌گیر (اپیدمی‌ها و پاندمی‌ها) منتفی نشده است و آینده‌ی آموزش همواره با چالش روبه‌رو خواهد بود. دکتر صدری معتقد است، اگر مسئولان ارشد آموزش و پرورش این چالش را جدی می‌گرفتند و کار گروهی برای تحقق آموزش‌های مجازی انجام می‌گرفت، دیگر مجبور نبودیم از اسفند ۹۸ و با تعطیلی یکباره‌ی مدرسه‌ها، تازه به فکر ایجاد بستر لازم برای آموزش‌های مجازی و از راه دور بیفتیم.

به سیاق مقایسه‌ای که برای پیشگویی و ساحر و جادوگر بودن ادیب معروف صورت گرفت، آیا دکتر صدری هم پیشگو بود؟ آیا او این چالش را اتفاقی طرح کرده یا اندیشه‌ای دربارہ‌ی آن داشته است؟ مثال‌هایمان را قدری ساده‌تر کنیم. در حوزه‌ی علوم تربیتی استادی داشتیم که در سخنوری و انتقال اندیشه‌های تربیتی و نیز طرح مثال‌های کاربردی خبره بود. ایشان که اکنون به رحمت خدا رفته است و من نام وی را به حرمت طرح اتفاقی که برایش رخ داد، ذکر نخواهم کرد،

مورد اقبال اداره‌های آموزش و پرورش و مدرسه بود و همه برای گرفتن وقت از او سرودست می‌شکستند. به‌راستی هم کلاس‌ها و کارگاه‌های آموزشی پرباری داشت و کمتر شرکت‌کننده‌ای از حضورش در کلاس‌های وی احساس زبان می‌کرد. او که دانش‌آموخته‌ی آمریکا بود، برای همه‌ی کلاس‌هایش ورق شفاف‌های متعددی آماده می‌کرد و هنگام سخنرانی، آن‌ها را به‌ترتیب به نمایش می‌گذاشت. بنابراین، یکی از شرط‌های استاد برای پذیرش و دادن وقت سخنرانی، بودن دستگاه «اورهد» و در موارد نادر «وپک» در محل سخنرانی بود؛ اورهد برای نمایش طلق‌های شفاف و اوپک برای نشان‌دادن تصویرهای برگرفته از کتاب‌ها و نمونه‌هایی که لازم بود در کشوی دستگاه اوپک گذاشته شود و به نمایش در آید. یکی دیگر از شگردهای استاد، حاضر کردن یک ورق دست‌نویس از خلاصه‌ی مباحث بود. قبل از شروع سخنرانی، درخواست می‌کرد از آن به تعداد شرکت‌کنندگان تکثیر شود. او این ورق‌ها را نزد خود نگه می‌داشت تا اگر اورهد و اوپک جواب نمی‌دادند، بین حضار توزیعشان کند.

یک بار یکی از مناطق تهران برای مدیران مدرسه‌های خود کارگاهی تشکیل داده بود. قرار بود با هم به محل کارگاه برویم، زنگ اول را من تدریس کنم، دو زنگ بعدی تدریس به عهده‌ی استاد باشد و زنگ چهارم (اختتامیه) با من.

به‌خاطر کاری که داشتیم، از کارگاه خارج شدم و ساعت سه بعدازظهر برگشتم. معاون آموزشی منطقه در حال سخنرانی بود. در جست‌وجوی استاد بودم که متوجه شدم به‌علت قطع برق، از کارگاه رفته است. ایشان گفته بود: «من بدون ورق شفاف نمی‌توانم تدریس کنم.» گفتم: «تک‌برگ‌ها چه شد؟» گفتند: «یادشان رفته بود بدهند تکثیر کنیم، در کل منطقه هم برق نبود، تا تکثیر شود و برگردد، زمان می‌برد.»

بعدها که پاورپوینت آمد، دیگر کسی قبول نمی‌کرد اورهد و اوپک خاک‌گرفته‌ی خود را از انباری بیرون بکشد. آینده شروع شده بود، ولی استاد مبرز ما نتوانسته بود در آینده‌ی ایجادشده، برای خود جایگاهی دست‌وپا پیدا کند. افول استاد به‌مرور آغاز شد. او با وجود مطالعات و دانش وسیعی که در حوزه‌ی تخصصی خود داشت، دیگر نتوانست با مخاطبانش ارتباط برقرار کند.

یک چالش و مسابقه‌ی ساده

فکر می‌کنید بعد از بروز و ظهور پاورپوینت‌های ساده و آمدن و در حال انقراض بودن پاورپوینت‌های حرکت‌دار و همراه با موسیقی، در آینده چه ابزارهای دیگری برای نمایش و انتقال اطلاعات به دانش‌آموزان به وجود خواهد آمد؟ فکر خود را به کار بیندازید، پیش‌بینی کنید نه پیشگویی، و چنین ابزاری را در ذهن خود پدید آورید.

توجه: پاسخ‌های خودتان را تا ۱۵ آبان‌ماه ۱۴۰۰ به دفتر مجله به این نشانی بفرستید: ebtedayi@roshdmag.ir یا نشانی پستی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی. شاید جزو پنج‌نفری باشید که علاوه بر معرفی وسیله یا ابزار ابداعی‌تان، جایزه هم خواهید گرفت.

ورود به بحث

نکاتی را که مطرح کردیم، مثال‌هایی برای تبیین آینده‌پژوهی هستند. آینده‌پژوهی شامل مجموعه تلاش‌هایی است که با جست‌وجوی منابع، الگوها، و عوامل تغییر یا ثبات، به تجسم آینده‌های بالقوه و برنامه‌ریزی برای آن‌ها می‌پردازد. آینده‌پژوهی بازتاب‌دهنده‌ی چگونگی زایش واقعیت «فردا» از دل «تغییر یا ثبات امروز» است. در مورد این تغییر فکر کنید تا در شماره‌ی بعدی ابعاد دیگری از آینده‌پژوهی را بشکافیم.

قسطنطنیه!

تجربه‌ای بر پایه‌ی یاددهی - یادگیری

بین معلم و دانش آموز

جبارزاهدی

کارشناس آموزش ابتدایی، کردستان

شد. صبح اول وقت به مدرسه می‌آمد و هر روز تکالیف مدرسه را بهتر از روز دیگر انجام می‌داد. یک روز از دبیران مدرسه‌ی متوسطه خواستم بیایند و از او امتحان املا بگیرند. مدرسه دو کلاس متوسطه‌ی اول ضمیمه داشت. یکی از همکاران از او خواست «قسطنطنیه» را بنویسد. کیانوش لیخندی زد، سرش را روی صندلی دسته‌دار گرداند و نوشت: «قستنتننیه». با اینکه هنوز «ت» در کلمه‌ی قسطنطنیه اشتباه بود، اما دانش آموز بخش‌های کلمه را به درستی تشخیص داده بود. همکارانم از این همه پیشرفت مات و مبهوت شدند!

کیانوش دیگر می‌خواند، می‌نوشت، می‌پرسید و از همه مهم‌تر مسئله‌ها را حل می‌کرد. او توانسته بود مسئله‌ی بزرگ زندگی خود، یعنی رهایی از افت تحصیلی را، دریابد و با نشستن روی صندلی دسته‌دار چوبی - فلزی معلم، آن را حل کند. این اتفاق تجربه‌ی خوبی برای زندگی‌ام بود. کیانوش در فرایند یاددهی - یادگیری به من آموخت: گاهی کافی است جای خود را به دیگران بدهیم تا آنان جایگاه خود را پیدا کنند.

شدم و پیشنهادش را پذیرفتم.

روز دوم نیز از او خواستم از بچه‌ها لغت‌های فارسی را بپرسد. گفت: «ولی...» گفتم: «هان؟ صندلی؟ باشه. صندلی من مال تو.» از آن به بعد هر روز کیانوش با نشستن روی صندلی معلم (همان صندلی چوبی - فلزی که درست شبیه صندلی دانش‌آموزان بود و فقط معلم روی آن می‌نشست) از دانش‌آموزان درس را می‌پرسید و گاهی اوقات با اعتمادبه‌نفس جواب دوستانش را اصلاح می‌کرد.

کم‌کم کیانوش به دانش‌آموز دیگری تبدیل

آن روز هم مثل همیشه وارد کلاس که شدم، چهره‌ی بشاش دانش‌آموزان و لیخنده‌ها و سروصدای آن‌ها مرا برای شروع یک روز متفاوت در کنار آنان آماده کرد. یکی از دانش‌آموزان پشت به در روی صندلی دسته‌داری که به‌جای میز معلم استفاده می‌شد، نشسته بود. در هیاهوی کلاس متوجه ورودم نشده بود و مدام تکرار می‌کرد: «مگر نگفتم؟ بگو ببینم گیاه چند قسمت دارد؟» و خودش جواب می‌داد: «ریشه، ساقه و برگ.»

از دانش‌آموزان کلاس که پنج پایه بودند، خواستم آرام باشند. بعد از پرسیدن چند سؤال، متوجه شدم سؤالاتی که کیانوش از دانش‌آموزان می‌پرسد، به صفحه‌ی بازشده‌ی کتاب مربوط نیست. کیانوش در پایه‌ی دوم مشغول تحصیل بود. در پایه‌ی اول نیز درس‌های فارسی و ریاضی را با تبصره قبول شده بود. او بیشتر اوقات از جواب‌دادن به سؤالات طفره می‌رفت و الان در کمال تعجب می‌دیدم که هم سؤال می‌پرسد و هم جواب می‌دهد. جلو رفتم، به او آفرین گفتم و از او خواستم امروز از هم‌کلاسی‌هایش سؤال علوم بپرسد. گفت: «نه آقا، من بلد نیستم.» گفتم: «چطور؟» الان که بلد بودی؟ هم سؤال می‌پرسیدی و هم جواب می‌دادی.» گفت: «ولی آخه...» دستش را جلوی دهانش گذاشت و به ادریس، دوست و هم‌کلاسی‌اش، چیزی گفت. ماجرا را از ادریس جويا شدم. گفت: «اجازه، او دوست دارد روی صندلی شما بنشیند و بعد سؤال بپرسد.» خوش‌حال



آموزشی

سهرورد

دوره بیست و نهم
شماره ۱ | ۱۴۰۰

۱۶



به فضای دیگری انتقال دادم و از معلم بار کمک گرفتم. سعی کردم پوشش ظاهری ام شبیه به عموپورنگ باشد که امیر دوست داشت. با خواندن آهنگ‌های عمو پورنگ، با دانش‌آموزان کلاس اول همراه می‌شدم و با حرکات چشم و ابرو خودم را بیشتر به شخصیت دوست‌داشتنی امیر نزدیک می‌کردم. امیر چنان خنده‌ای می‌کرد که گاهی باورم نمی‌شد این دانش‌آموز مشکل ذهنی دارد. بعد، آموزش را شروع می‌کردم. در هنگام تدریس هم می‌کوشیدم فضای کلاس همچنان شاد باشد.

آشتی

نتیجه این شد که این دانش‌آموز عزیز و دوست‌داشتنی ما مثل هم‌کلاسی‌های خودش خواندن و نوشتن را خیلی خوب یاد گرفت. بعضی وقت‌ها که حالش خوب بود، از هم‌کلاسی‌هایش خیلی سریع‌تر املا می‌نوشت. رفتارش با دیگر دانش‌آموزان هم به کلی تغییر کرده بود. روزهای پایانی سال تحصیلی پدرش به آموزشگاه مراجعه کرد و گفت: «زمانی که امیر از مدرسه به خانه برمی‌گردد، درس آن روز مدرسه را برای ما می‌خواند و بعد تکالیفش را انجام می‌دهد. در خانه از شما خیلی تعریف می‌کند.» آن‌ها تقاضا داشتند من سال آینده نیز برای تدریس به این روستا بیایم. پیشرفت امیر در کنار دیگر دانش‌آموزان و تأیید خانواده‌اش رضایتی درونی در من ایجاد کرده است و همیشه این نکته را یادآوری می‌کند که از مقابل هیچ دانش‌آموزی به راحتی عبور نکنم.

آردک تگ تک

درگیری

یکی از دانش‌آموزان پایه‌ی اول نمی‌توانست با دیگران ارتباط مناسبی برقرار کند و همیشه با بچه‌ها درگیر می‌شد. با کوچک‌ترین حرکت آنان، به سمت طبیعت کنار آموزشگاه پا به فرار می‌گذاشت. در کلاس کیف و کتاب‌های دانش‌آموزان را بر می‌داشت و پاره می‌کرد. پرخاشگر بود و به محض اینکه در موردش صحبتی می‌شد، زیر میز می‌رفت و شاید تا آخر زنگ از آنجا بیرون نمی‌آمد. مشکل تکلم داشت. هنگام تدریس مانع تمرکز دیگر دانش‌آموزان می‌شد.

این مشکلات نارضایتی دانش‌آموزان و همچنین اولیای ایشان را به دنبال داشت. از پدر و مادرش رفتار او را در خانه جویا شدم. آن‌ها نیز می‌گفتند امیر چیزی یاد نمی‌گیرد و بهتر است درس خواندن را رها کند. در این میان متوجه نکته‌ی مهمی شدم. امیر برنامه‌ی کودک زیاد تماشا می‌کرد و عموپورنگ را خیلی دوست داشت. این موضوع مرا به فکر واداشت تا تغییراتی در روش کارم ایجاد کنم.

شبیه‌سازی

از خانواده‌ی امیر خواستم اجازه دهند درسش را ادامه دهد. هنگام آموزش، پایه‌ی اول را که محور کارم بودند، از دیگر پایه‌ها جدا کردم و دانش‌آموزان پایه‌های دیگر را

اردک تگ تک

علی اکبری

آموزگار روستای نهبندان، خراسان جنوبی

سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۲ در آموزشگاه عشایری شهید خوش‌خلق در روستای عباس‌آباد کلب از توابع بخش مرکزی شهرستان نهبندان مدیرآموزگار بودم. هر روز صبح دانش‌آموزان پرنرژی و سرحیز روستایی در محوطه‌ی آموزشگاه به استقبال می‌آمدند و با صدای «سلام، صبح‌به‌خیر» انرژی مرا نیز چند برابر می‌کردند.

این صحنه هر روز تکرار می‌شد و حتی معلمانی که در سرویس با من بودند، از این اتفاق لذت می‌بردند؛ دانش‌آموزانی که مثل بچه‌های خودم ایشان را دوست داشتیم و از بودن در کنارشان هیچ‌وقت خسته نمی‌شدم.

کلاس ما چندپایه بود و مجبور بودیم از روش‌های متنوع برای آموزش و یادگیری محتوای درس‌ها استفاده کنیم.

به دلیل شرایط فیزیکی آموزشگاه و طبیعت زیبای منطقه سعی بر این بود از روش‌های نوین تدریس استفاده و آموزش بیشتر در طبیعت و فضای باز انجام شود.

آموزشی

مهرماه

دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

سر مشق آموزگاری

تجربه‌ای بر پایه‌ی یاددهی - یادگیری



عاطفه‌فرهادی

همه‌ی آموزگاران‌ی که امروز به افراد باتجربه و موفقی تبدیل شده‌اند، اولین روزهای تدریس خود را هرگز فراموش نمی‌کنند. روزهایی که هم پر از شوق و هیجان بودند و هم اضطراب داشتند که مبدا در همین ابتدای کار با کوچک‌ترین خطا و لغزش، خاطره‌ی بدی از خودشان در ذهن دانش‌آموزان باقی بگذارند. این ماجرا هنوز هم ادامه دارد. خیلی از معلمان تازه‌کار به دنبال این هستند که به‌طریقی اولین روزهای تدریسشان را دل‌انگیز و جذاب کنند. در همین راستا بر آن شدیم با توجه به خاطرات معلمان از روزهای اول کار، برخی از نکات جذاب و کاربردی آن‌ها را برای نومعلمان بیان کنیم.



مریم محمدی کوشکی، آموزگار پایه‌ی ششم دبستان قدس، در شهر اسفراین از خراسان شمالی، نمونه‌ای از اجرای طرح بسطی تحولی خوانا را چنین شرح می‌دهد.

گره را دم حجله نکشید!

«**وقتی می‌خواستم برای اولین بار در کلاس حاضر شوم، اضطراب زیادی داشتم. دلم می‌خواست بدانم در بدو ورود به کلاس، بهتر است رفتارم چگونه باشد. برای همین به‌سراغ یکی از معلمان با تجربه رفتم و از او در این باره سؤال کردم. ایشان هم بدون معطلی گفتند: «اگر در همان ابتدا گوش چند دانش‌آموز را بپیچانی، بقیه حساب کار دستشان می‌آید و از این به بعد می‌توانی با خیال راحت تدریس کنی!» در واقع این بزرگوار به من فهماند که باید گره را دم حجله بکشم! اما من اصلاً این روش را نپسندیدم. به نظر من بهتر است در ابتدای کار با مهربانی این گره‌ی ناسازگار را به شخصیتی خوش‌رفتار تبدیل کرد. محبت همیشه جواب می‌دهد و ارتباط معلم و دانش‌آموز را بدون ترس و با اعتماد همراه می‌کند.**



تصویر دلجسی از خودتان ارائه کنید

« به قول یکی از معلمان با سابقه، هر معلمی در کنار کوله‌بار دانش و آگاهی باید به خودش و تصویری که قرار است هر روز به نمایش بگذارد، بها بدهد. یعنی آراستگی و مرتب بودن ظاهر معلم، فارغ از پایه‌ی تحصیلی و جنسیت دانش‌آموزانی که به آن‌ها درس می‌دهد، بسیار مهم و تأثیرگذار است؛ زیرا بچه‌ها خوب می‌بینند و از آنچه می‌بینند الگو می‌گیرند و در آینده نیز از آن یاد می‌کنند.

پس تصویر خوبی از خودمان ارائه دهیم تا هرگاه ما را به یاد آورند، لبخند بزنند.

در همان جلسه‌ی اول با بچه‌ها ارتباط برقرار کنید

« معطل نکنید! اگر می‌توانید، در ابتدای کلاس، با نوشتن یک جمله، به دانش‌آموزانتان خوشامد بگویید و خوش‌حالشان کنید؛ مثلاً: «سلام سمیه‌ی عزیزم. من خوش‌حالم که معلم تو هستم. قرار است امسال در کنار هم درس بخوانیم و چیزهای زیادی از هم یاد بگیریم. امیدوارم به همه‌ی ما خوش بگذرد. بی‌صبرانه مشتاقم پیشرفت‌تورا ببینم. دوستت دارم. خانم کریمی.»

این‌گونه ارتباط با دانش‌آموز، جذاب و خاص است و نگرانی‌ها را هم از بین می‌برد.

انتظاراتان را صادقانه بیان کنید

« امروز اولین روزی بود که می‌خواستم در کلاس درس حاضر شوم. خیلی فکر کردم در این روز بهتر است چه کارهایی انجام بدهم. به این نتیجه رسیدم که قبل از هر کاری با برنامه‌ریزی درست الگوی تدریس را مشخص کنم و حتماً دانش‌آموزانم را در جریان قرار دهم و جایگاه آن‌ها را هم در این الگوی تدریس مشخص و وظایفشان را تعیین کنم. فهرستی تهیه کردم و آنچه را از دانش‌آموزانم می‌خواستم، در آن نوشتم. در روز اول این فهرست را در اختیار بچه‌ها قرار دادم تا بدانند در طول سال چه برنامه‌هایی داریم و آن‌ها باید چه کارهایی انجام دهند. در ضمن تصمیم گرفتم به دانش‌آموزانم فرصتی بدهم تا نظراتشان را درباره‌ی این برنامه به من بگویند. این رویه باعث شد یک کلاس منظم و منسجم داشته باشیم و همه‌ی دانش‌آموزان هم با رضایت کامل وظایف خودشان را به‌خوبی انجام دهند.

بردار باشید و دلسرد نشوید

« روزهای اول تدریس در پایه‌ی چهارم ابتدایی به بدترین روزهای زندگی من مبدل شده بود. نمی‌توانستم دانش‌آموزان را به‌خوبی کنترل کنم. در تدریس ریاضی هم مشکل داشتم. روزی نبود که با عصبانیت کلاس را ترک نکنم. داشتم به این نتیجه می‌رسیدم که نمی‌توانم معلم خوبی باشم و باید خیلی زود از تدریس انصراف دهم. روزی هم‌کارم در دفتر مدرسه مرا پریشان و ناراحت دید و از ماجرا با خبر شد. تجربه‌هایش را در اختیارم گذاشت. هر چند زمان برد تا توانستم اوضاع را سامان دهم، اما با جدیت از تجربه‌های این دوست عزیز و دیگر معلمان استفاده کردم. اول درس صبر و بردباری را به خودم آموختم و بعد با برگزاری منظم و هدفمند کلاس‌های تقویتی، همه‌ی دانش‌آموزانم را به سطح قابل قبولی از لحاظ درسی رساندم. من به‌روشنی فهمیدم اگر شکیبایی، مطالعه و برنامه‌ریزی درست را سرلوحه‌ی هر کاری قرار دهیم، حتماً موفق خواهیم شد.

پیش از هر چیز خودتان باشید

« تازه معلم شده بودم و این اولین حضور من در کلاس درس بود. اول فکر کردم که با چهره‌ای جدی وارد کلاس شوم تا بتوانم آن‌گونه که می‌خواهم روی بچه‌ها تأثیر بگذارم و اجازه ندهم از بی‌تجربگی من سوءاستفاده کنند، اما راستش را بخواهید من آدم بسیار شوخ‌طبعی هستم و برای همین هم در ملاقات اول با دانش‌آموزان نتوانستم جدیت چهره‌ام را خیلی حفظ کنم. اصلاً وقتی چهره‌های خندان و بانمک بچه‌های کلاس را دیدم، خودم هم خنده‌ام گرفت و خیلی زود نقاب جدیت را از صورتم برداشتم و تصمیم گرفتم خودم باشم. بعد از آن، با همان روحیه‌ی شوخ‌طبعی، کلاس را اداره کردم و توانستم تدریس موفقی داشته باشم.

اسامی بچه‌ها را زود یاد بگیرید

« برای اینکه بتوانم اسامی دانش‌آموزانم را به‌راحتی به خاطر بسپارم، از آن‌ها عکس گرفتم و زیر تصویر نام بچه‌ها را نوشتم و آن را در انتهای دفتر کلاس چسباندم. این کار باعث شد خیلی زود نام آن‌ها را به خاطر بسپارم.

این تنها یک روش از میان صدها روش یادگیری و به‌خاطر سپاری نام دانش‌آموزان است. شما حتی می‌توانید با انجام یک بازی گروهی کاری کنید که هم خودتان و هم دانش‌آموزانتان اسامی یکدیگر را یاد بگیرید. این اتفاق میزان دوستی و رفاقت میان شما و دانش‌آموزانتان را افزایش و نگرانی‌های ناخودآگاه آنان را کاهش می‌دهد.

اولین جلسه‌ی ملاقات را از دست ندهید

« یکی از مهم‌ترین کارهایی که لازم است معلمان انجام دهند، برقراری ارتباط با والدین دانش‌آموزان است. جلسه‌ی نخست به معارفه‌ی معلم و بازگویی برنامه‌های درسی سال تحصیلی پیش رو اختصاص دارد. همچنین، فرصت مناسبی است برای اینکه نظرات و پیشنهادهای والدین را درباره‌ی نحوه‌ی تدریس بشنوید. حتی تعدادی از والدین بچه‌ها را به‌عنوان نماینده انتخاب کنید و تا پایان سال با آن‌ها ارتباط مداوم داشته باشید. سعی کنید در این جلسه با حفظ اعتمادبه‌نفس، کلام نافذ و رعایت احترام، میان خودتان و والدین دانش‌آموزان اعتماد ایجاد کنید. حتی اگر از بی‌تجربگی و کم‌سن‌وسال بودن شما انتقاد کردند، با سخنان گیرا و محکم روی آن‌ها تأثیر بگذارید. مطمئن باشید گذر زمان و البته میزان موفقیت شما در تدریس، نظر آن‌ها را تغییر می‌دهد.

به لطف آموزش مجازی

مدرسه هیئت امنایی پسرانهی تربیت، واقع در منطقهی ۱۰ تهران، با مدیریت خانم طاهره ملکزاده، ۵۶۴ دانش آموز دارد؛ ۱۶ کلاس و جمعیت هر کلاس از ۳۶ تا ۳۹ دانش آموز متغیر است. خانم موسوی یکی از معاونان آموزشی این دبستان است.

فاطمه موسوی
معاون دبستان تربیت



هر سال در اولین روز معارفه در کلاس قرآن، پس از معرفی خودم، انتظاراتم از دانش آموزان را هم بیان می کنم. شیوهی کاری ام این گونه است که هر هفته تدریس دارم و در هفتهی بعد از تمام دانش آموزان سؤال می پرسم. سعی می کنم از راههای متفاوت آن ها را به یادگیری ترغیب کنم. برای این منظور زمان کلاس را طوری تنظیم کرده ام که بچه ها شاهد پرسش همگانی باشند.

اما در طول این سال ها با مشکلی روبه رو بوده ام که هنگام پرسش از دانش آموزان ضعیف، قوی ترها طاقت نمی آوردند و غلط های آن ها را اصلاح می کردند. با این کار در واقع فرصت یادگیری را از دوستانشان می گرفتند. هرچقدر هم تذکر می دادم، فایده ای نداشت. اما به لطف آموزش مجازی این مشکل تا اندازه ای رفع شد.

در آموزش مجازی، طبق همان روال همیشگی، از همه ی دانش آموزان درس پرسیده می شد. آن ها درس را به صورت قرائت و از طریق فایل صوتی ارسال می کردند. غلطها را یادداشت می کردم و در انتها من نیز غلطهایشان را در فایل صوتی تذکر می دادم. نتیجه بسیار رضایت بخش بود. حتی گاهی برخی از والدینی که فرزندشان را همراهی می کردند، از کندی و سرعت عمل نداشتن او خسته می شدند. از آن ها هم خواهش کردم این فرصت طلایی اصلاح کلمات را از دانش آموز نگیرند و با تشویق های لفظی، او را به تمرین بیشتر ترغیب کنند.

با وجود اینکه در دادن نمره، مو را از ماسکت می کشیدم، اما در این مسیر هر کدام از بچه ها را نیز به نوعی تشویق می کردم؛ مثلاً آن را که احساس معلمی به او دست داده بود، با گفتن اینکه چقدر به درد تدریس می خورد، و دیگری را که لکنت زبان داشت، با تحسین اینکه چقدر صدای قوی و زیبا و پر حجمی دارد و بی تردید با تلاشش می تواند بهترین قاری شود، بر سر ذوق می آوردم.

ضمن اینکه ساعت کلاس محدود نبود. به بچه ها گفته بودم، بین هفته، هر وقت فایل قرائت خودشان را بفرستند، به آن رسیدگی خواهیم کرد.

باز خورد اولیا و دانش آموزان مؤید موفقیتی است که با لطف خدا به دست آمد.

زرد پای سند برنامهی درسی ملی

«سند برنامهی درسی ملی» در بخش اصول ناظر بر برنامه های درسی و تربیتی، در بیان اعتبار نقش مرجعیت معلم یا مربی چنین آورده است: «برنامه های درسی و تربیتی باید به نقش مرجعیت معلم در هدایت تربیتی، برای تقدم تزکیه بر تعلیم، غنی سازی محیط تربیتی و یادگیری، فعال سازی دانش آموزان در فرایند یادگیری و تربیت پذیری و ترغیب آنان نسبت به یادگیری مستمر توجه کند. همچنین، زمینه ای از نقای صلاحیت های اعتقادی، اخلاقی، حرفه ای و تخصصی معلم را فراهم سازد.»



ریاضی زندگی است

مریم زاجکانی

آموزگار دبستان نخبگان

در پایه‌ی ششم دانش‌آموزان با مبحث مختصات و مختصات نقطه آشنا می‌شوند. این مبحث جزو موضوعاتی است که کاربرد زیادی دارد. من با توجه به اهمیت یادگیری این مبحث، قبل از ورود به کتاب، از دانش‌آموزان می‌خواهم صندلی و نیمکت‌ها را کناری بچینند تا بازی جدیدی را انجام دهیم. پس از جمع‌آوری میز و صندلی‌ها، در فضای ایجادشده در وسط کلاس، به کمک چسب نواری مشکی، دو خط عمود بر هم ایجاد می‌کنیم. قوانین بازی را هم روی تخته می‌نویسم.

هر کس به نوبت در بیرون از خطوط با حرکت پرش به درون خطوط می‌پرد. در هر نقطه‌ای که متوقف شد، باید شماره‌ی آن نقطه را بگوید. قانون این است که حتماً از خط افقی، شماره‌ی اول را بگوید و عدد دوم از خط عمود گفته شود. سپس حرکتی در جهت بالا یا پایین و چپ یا راست انجام دهد. او باید تعداد خانه‌هایی را که حرکت کرده است و اعداد نقطه‌ی توقف جدید خود را بگوید.

بعد از اینکه همه‌ی دانش‌آموزان این فعالیت را انجام دادند، در مرحله‌ی بعد، با نوار مشکی شکل‌هایی را روی زمین ایجاد می‌کنم و از دانش‌آموز می‌خواهم مختصات نقاط مشخص‌شده را بنویسد و با شمارش، مساحت شکل را بیان کند. در این مرحله دانش‌آموزان هم خودشان با نوار مشکی شکل‌هایی طراحی می‌کنند و از دوست خود می‌خواهند مختصات نقاط و مساحت را با ماژیک روی سطح زمین بنویسد. در آخر نام صفحه، محورها و موضوع درس را می‌گوییم.

به این ترتیب، دانش‌آموزان تنها با صرف ۳۰ تا ۳۵ دقیقه، ضمن بازی، مبحث را به خوبی فرا می‌گیرند. خودشان به تنهایی تمام فعالیت‌ها و کار در کلاس‌ها را انجام می‌دهند و عملکردشان در حل تمرین‌های این فصل خوب است. من تمام سعی و تلاشم این است که مفاهیم ریاضی را با فعالیتی شبیه بازی آموزش دهم. از این رو، هر مبحثی، با توجه به موقعیت کلاس و دانش‌آموزانم، بازی طراحی می‌کنم و شعارم این است: «ریاضی زندگی است. آن را سخت نشان ندهیم.»

دبستان پسرانه‌ی نخبگان در منطقه‌ی ۲ شهر قزوین قرار دارد و آقای رضا پرهیزکاری مدیر آن است. مدرسه ۲۴۰ دانش‌آموز دارد؛ به‌طور تقریبی هر کلاس ۱۹ دانش‌آموز. خانم زاجکانی آموزگار پایه‌ی ششم این مدرسه، در کلاسش ۲۱ دانش‌آموز دارد.

— زاپای سند برنامه‌ی درسی ملی —

در رویکرد «فطرت‌گرایی توحیدی»، محتوا «دربرگیرنده‌ی مفاهیم و مهارت‌های اساسی و ایده‌های کلیدی مبتنی بر شایستگی‌های مورد انتظار از دانش‌آموزان است. همچنین، متناسب با نیازهای حال و آینده، علایق، ویژگی‌های روان‌شناختی دانش‌آموزان، انتظارات جامعه‌ی اسلامی و زمان آموزش است.

آموزش
نخبگان

مهرماه

دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

۲۱

در آرزوی دیدارتان!



نزدیک را در تقویم آرزوهای یکم فروردین ۱۳۹۸ نوشته‌ام و پایان آن سال، این آرزوی برآورده‌شده را مانند دیگر آرزوها و هدف‌هایم نشان خواهم کرد.

نسترن خسروی

درست از زمانی که خودم را شناختم، با دیدن پدرم در روز اول مهر و ذوقی که در او وجود داشت، حس می‌کردم سال دوباره نو شده است. پدرم همیشه بر این باور بود که مدرسه بدون هیاهوی دانش‌آموزان هیچ جذابیتی ندارد و هر سال با همان انرژی زیاد در روز اول مهر به سمت مدرسه می‌رفت. گاهی احساس می‌کردم او خوش‌حال‌تر از یک دانش‌آموز است و آن خوش‌حالی همیشه برایم عجیب بود. درست نزدیک به دو سال است که پدرم واقعاً آن احساس ناب را تجربه نکرده است و از سکوت رنج‌آور مدرسه گله می‌کند. اصلاً دوست ندارم به‌عنوان معلمی که از کودکی مشتاق تجربه‌ی آن حال خوب پدرم بودم، تدریس را در فضای مجازی شروع کنم.

کلاسی پر از دختران کوچک

همیشه آرزو داشتم وارد کلاسی پر از دختران کوچک شوم و ذوق را در چشمانشان ببینم. مدام قبل از خواب آن صحنه را تصور کرده‌ام که به کلاسی وارد می‌شوم که دخترانی بسا مانند و شلوار یاسی‌رنگ و مقنعه‌های سفید که مرتب‌کردنش برایشان سخت است، حضور دارند. به همتی آن‌ها لیخنند می‌زنم و قبل از صحبت کردن درباره‌ی نمره و امتحان و بایدها و نبایدهای همیشگی، به آن‌ها قول می‌دهم که در سال تحصیلی پیش رو مراقبشان باشم، مادر دومشان در مدرسه باشم و تمام تلاشم را بکنم تا فقط اوقاتی خوش و سرشار از آرامش به‌همراه فراگیری دانش داشته باشند.

بایدها و نبایدها

بایدها و نبایدها را شب قبل با خودم تمرین می‌کنم که امانت‌دار خوبی در برابر فرشتگان زیبای روی زمین باشم. باید هر لحظه دانشم را به‌روز کنم و هر لحظه برای ساختن انسان‌هایی بهتر تلاش کنم. ترجیح می‌دهم طوری میزها را بچینم که

آن روز که کودک پایه‌ی اولی با اضطرابی بسیار، هیجانی و صفا نداشتنی و تجربه‌ی واقعی تکرارنشده‌ی، اولین روز حضورش در مدرسه را تجربه می‌کند، معلمانی هم، چون او، اولین روز تدریس را تجربه می‌کنند؛ روزهایی که جزو ماندگارترین دوران معلمی محسوب می‌شوند. آموزگاران هستنند که این روزها را در صفحات دفتر خاطرات شغلی‌شان به شیرین‌ترین روزها تبدیل می‌کنند. چند برگ از این خاطرات را با هم مرور می‌کنیم:

ریحانه نیابی

از دو سال پیش که این رشته را انتخاب کردم، به این موضوع فکر می‌کنم که من چگونه آموزگاری می‌شوم؟ در واقع چگونه مادری می‌شوم؟ اگر من یک آموزگار واقعی بشوم و بخواهم برای اولین بار به کلاس بروم، می‌توانم حس کنم شب از ذوق و استرس خوابم نبرد و لباسی را که با دست‌های خودم برای آن روز دوخته‌ام، ساعت‌ها تماشا کنم. بعد پنجره را باز کنم و نفس عمیق بکشم و به ماه خیره شوم و با گل‌های خانه‌مان صحبت کنم و از آن‌ها انرژی مثبت بگیرم. من قبل‌ترها مادر گل‌هایم و در بچگی مادر عروسک‌هایم بودم، اما این اولین بار است که قرار است یک مادر واقعی بشوم؛ آن هم مادر این همه بچه!

کاش زودتر معلم شوم

راستش را بخواهید، من واقعاً دوست دارم دوران تحصیل دانشگاهم زودتر تمام شود و معلم شوم. هر موقع عطر را بو می‌کنم، یاد اولین روز رفتنم به مدرسه به‌عنوان معلم می‌افتم. از وقتی این رشته را قبول شدم، این عطر را برای روز اول مدرسه خریدم. صبح که بشود، بسم الله را می‌گویم

زمان را نکه می‌دارم

آرزو می‌کنم زمان بایستد و من در آن لحظه بمانم و هیچ‌وقت تمام نشود. امیدوارم تا آن روز کرونا از بین ما رفته باشد تا بتوانیم در امنیت و آرامش و سلامت کامل عزیزان خود را در کنارمان ببینیم و از وجود آن‌ها لذت ببریم. این روز

آموزشی
ابتدایی

مهرماه
دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

در کنار یکدیگر و به صورت گروهی باشند و آن‌ها را با اسم کوچکشان صدا کنم تا تک‌به‌تک از خودشان و علاقه‌هایشان صحبت کنند.

بارزترین موجودات روی زمین

با آن‌ها درباره‌ی توانایی‌هایشان و استعدادهایشان صحبت می‌کنم و می‌خواهم رفتاری دوستانه با یکدیگر و با من داشته باشند. آن‌قدر با آن‌ها با مهربانی، آرامش و احترام رفتار می‌کنم که بدانند بارزترین موجودات روی زمین هستند.

پس از جلب اعتماد آن‌ها، درباره‌ی درس‌هایی که باید در طول سال تحصیلی یاد بگیرند، توضیحی کلی می‌دهم تا پیش‌زمینه‌ای را در ذهن آن‌ها خلق کرده باشم. دوست دارم در وهله‌ی اول بیشتر از علاقه‌مندی به درس خواندن، به فضای کلاس و مدرسه و داشتن ساعاتی خوش‌علاقه‌مند شوند. مطمئنم در همان فضا به‌بهترین شکل ممکن درس‌ها را خواهند آموخت.

فاطمه ناصری

دوازده سال تحصیل و چهار سال دانشکده زودتر از آنچه فکر می‌کردم به پایان رسید. قرار بود تمام سختی‌ها و روزهایی که تلاش کرده بودم، اکنون به ثمر نشستن خود را برایم به نمایش بگذارند. منتظر بودم تا هدفم، عشقم و نهال‌هایم را به آغوش بکشم؛ همان‌هایی که امانتی برای ظهور خود و ایران بودند. تمام این‌ها ضریبان قلبم را تندتر می‌کردند.

لباس‌هایم را به تن کردم و لوازم و دفتر چندرنگی را که از دوران دانشجویی آماده کرده بودم، برداشتم.

از خیابان ابوذر تا «دبستان آیت‌الله حق‌شناس» را با اشتیاقی که در طول عمرم تجربه نکرده بودم، پشت سر گذاشتم.

من اکنون در پله‌های مکانی بودم که تمام سختی‌ها و شکست‌های زندگی‌ام را برای بالارفتن از آن‌ها تحمل کرده بودم، گام پشت گام می‌گذاشتم و به کلاس ۱۰۳ نزدیک می‌شدم. صدای سروصدای بچه‌ها باعث شد قدم‌هایم را تندتر بردارم و با شور فراوان به سمت عشق بروم.

خودم را معرفی کردم

با هیجان فراوان سلام کردم، همگی به پایم بلند شدند و با صدای بلند سلام کردند. دفتر رنگی‌رنگی‌ام را باز کردم. قبلاً عکس تمام بچه‌ها را از مدیر مدرسه گرفته و در هر صفحه چسبانده بودم، اسم‌هایشان را هم یادداشت کرده بودم. خودم را این‌طور معرفی کردم: «بسم الله الرحمن الرحیم. من فردی هستم که چهار سال در آرزوی دیدارتان بودم. نام خانم ناصری را به خاطر بسپارید. من هم تک‌تکتان را با عکس‌های کوچکتان در خاطر و این دفتر نگه خواهم داشت.»

بچه‌ها را شناختم

حالا خودتان را معرفی کنید و از مهارت‌ها و اهدافی که دارید، برایم بگویید. - به نام خدا. علیرضا احمدی هفت ساله از تهران هستم. دوست دارم در آینده رئیس‌جمهور شوم. من کارهایی را که مادرم به من واگذار می‌کند، بسیار خوب انجام می‌دهم.

- به نام خالق زیبایی‌ها. محمد علی سیدی هستم و به کلاس شما می‌روم. دوست دارم کسانی را که غرق می‌شوند، نجات بدهم.

ویژگی‌ها را ثبت کردم

بیست‌وسه نفر به همین ترتیب خودشان را معرفی کردند. من تمامشان را یادداشت کردم. در طول سال، برداشت‌های خودم را از شخصیت و روحیات بچه‌ها و همچنین استعدادها و توانایی‌ها و گفته‌های خانواده‌شان، زیر صفحه‌ی مربوط به هر فرد یادداشت می‌کردم. در

دوران دانشجویی به خودم قول دادم هر سال این کار را با دانش‌آموزان انجام دهم. مشاهداتم را یادداشت کنم تا بعدها اگر یکی از آنان را دیدم، او را بهتر بشناسم و با گذشته‌ی خودش مقایسه کنم و تجربه‌های

مکتوبم را نیز در اختیار سایرین و همکاران قرار دهم.

قوانین کلاسی را گفتم

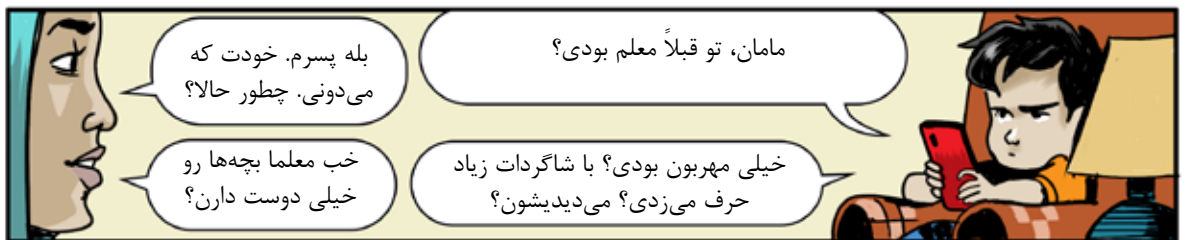
به بچه‌ها خاطر نشان کردم که با رعایت ادب و نوبت، هر سؤالی که دارند، بپرسند و اگر در پرسش‌های من پاسخ سؤال را نمی‌دانستند، بگویند نمی‌دانم که در این صورت بخشی از نمره را خواهند گرفت. قول و قرارها برای کل سال گذاشته شد و حق و حقوق‌ها مشخص شد. در نهایت از بچه‌ها خواستم خاطره‌ی امروز را برای خانواده تعریف کنند تا برایشان بنویسند و فردا همراه خود به مدرسه بیاورند.

اولین روز کار من مصادف بود با اولین روز تحصیل ۲۳ نهال زیبا. از خداوند می‌خواهم مرا در ادامه‌ی این رسالت یاری فرماید.

زمزمه‌ی محبت

کبری محمودی
تصویرگر: سام سلماسی





دو کلام حرف حساب!

آموزگار ابتدایی، در نقش هدایتگر و راهنمای دانش آموز، با او ارتباط عاطفی برقرار می‌کند و دانش آموز از او الگویی دوست‌داشتنی می‌سازد. در شرایط آموزش مجازی، نیاز دانش‌آموزان ابتدایی به حضور معلم، دیدن چهره‌ی بامحبت او و شنیدن صدای گرمش، از تأثیر بسیار مثبت آموزگار در تقویت روحیه‌ی دانش‌آموز حکایت دارد. این فرصت ارزشمند را آموزگار ابتدایی بیش از معلمان و دبیران سایر دوره‌های تحصیلی تجربه می‌کند. خوشا به حال آموزگاران که چنین انرژی دهنده‌اند!



من

که هستم؟

راهکارهایی برای تقویت خودآگاهی



لیلا سلیقه‌دار
برنامه‌ریز آموزشی

بار دیگر خودم را مقابل آینه نگاه کردم و جزئیات ظاهری را از چشم گذراندم. همه چیز به نظر مطلوب و آراسته بود. بعد از سال‌ها معلمی می‌دانم که چقدر روزهای اول آشنایی با دانش‌آموزان و ظاهری که از خود نشان می‌دهم، اهمیت دارد. فکر کردم آیا همین اندازه که به‌سادگی می‌توانم با تماشای آینه متوجه ظاهرم شوم، درباره‌ی اخلاق و منشم و آنچه دانش‌آموزان در رفتارم می‌بینند هم اطلاعی دارم و آیا می‌دانم چطور آن بخش از وجودم را هم آراسته کنم؟

همین فکر باعث شد دنبال راهی برای کسب آگاهی بیشتر از خودم باشم. اینکه چگونه می‌توانم خودآگاهی را در وجود خودم و دانش‌آموزانم تقویت کنم؟ اهمیت مهارت خودآگاهی برای بسیاری از معلمان به اصلی بدیهی و ضروری بدل شده است؛ مهارتی که شاه‌راه ایجاد ارتباطی سالم و سازنده با دانش‌آموزان و در عین حال موجب توفیق در تحقق اهداف تعلیم و تربیت است. به دیگر سخن، بدون بهره‌مندی از مهارت‌های زندگی در آموزش نمی‌توان انتظار داشت آموزش به بهبود زندگی کمکی کند.

برای اینکه بتوانیم همه‌ساله گامی در جهت تقویت خودآگاهی خود و دانش‌آموزان برداریم، راهکارهای گوناگونی در دسترس هستند. از جمله‌ی این امور، ایده‌ای است که از «پنجره‌ی جو-هری» می‌توان گرفت. پنجره‌ی جو-هری روشی برای شناخت خود و ارتباط با دیگران است. نام این پنجره از ابتدای اسم کوچک دو روان‌شناس طراح این مدل، جوزف لوفت و هری اینگهام، گرفته شده است و نشان می‌دهد افراد آگاه تلاش می‌کنند به‌طور مداوم با دریافت بازخورد از دیگران و نیز خودارزشیابی، به‌سوی منطقه‌ی آشکار حرکت کنند. اما منطقه‌ی آشکار چیست و سه خانه‌ی دیگر این پنجره چه ماهیتی دارند؟

برای شناخت بیشتر این پنجره و افزایش خودآگاهی، مراحل را که در ادامه می‌آید، گام‌به‌گام انجام دهید:

گام اول: آنچه درباره‌ی خودم می‌دانم

ابتدا تلاش کنید هر آنچه از خصوصیات خود می‌دانید، روی برگه بنویسید. به نظراتان چه ویژگی‌هایی دارید و چه رفتارهایی به شما نسبت داده می‌شوند؟ دیگران درباره‌ی شما چه ویژگی‌هایی را تصور می‌کنند که با آن‌ها موافقت می‌کنند؟ همین پرسش‌ها را از دانش‌آموزان خود بپرسید و از آن‌ها بخواهید روی یک برگه، اطلاعات و خصوصیات را که از خود می‌شناسند، بنویسند. با این اقدام، بخش آشکار از پنجره‌ی جو-هری خود را کامل کرده‌اید. فراموش نکنید این بخش همیشه می‌تواند تغییر کند و مواردی به آن اضافه شوند. بخش آشکار یا روشن شامل اطلاعاتی است که هم خودتان و هم دیگران از آن آگاه هستید و شامل این موارد است:

- **واقعیت‌ها:** اطلاعاتی مانند محل زندگی، فرزندان، شغل و مواردی از این دست؛
- احساسات افراد و چیزهایی که برایتان اهمیت دارد و به آن‌ها علاقه دارید؛
- **رفتارها:** طرز رفتار و تعامل شما با مردم؛
- **خواسته‌ها:** اهداف و خواسته‌هایی که در زندگی دارید؛
- **انگیزش:** چیزی که باعث می‌شود شروع به کار کنید و کارتان برایتان اهمیت داشته باشد؛
- و نیز مواردی مثل نگرش، هیجانات، دانش، تجربه، مهارت‌ها و دیدگاه‌ها که هم خودتان و هم دیگران از آن باخبرید.



کام دوم: آنچه درباره‌ی خود نمی‌دانم

در این مرحله تلاش می‌کنیم خود را در آینه‌ی نگاه دیگران ببینیم. برای این منظور از دو گروه می‌توانیم اطلاعاتی به دست آوریم: گروهی که شما را می‌شناسند و می‌توانند اطلاعاتی در رابطه با شما بدهند؛ مثل دانش‌آموزانی که سال گذشته در کلاس شما بوده‌اند یا به‌صورت غیرمستقیم شما را می‌شناسند و نیز همکاران قدیمی شما. گروه دوم دانش‌آموزان جدیدی هستند که می‌توانیم از آن‌ها اطلاعات دریافت کنیم. برای این منظور، از دانش‌آموزان بخواهید به این سؤال پاسخ دهند:

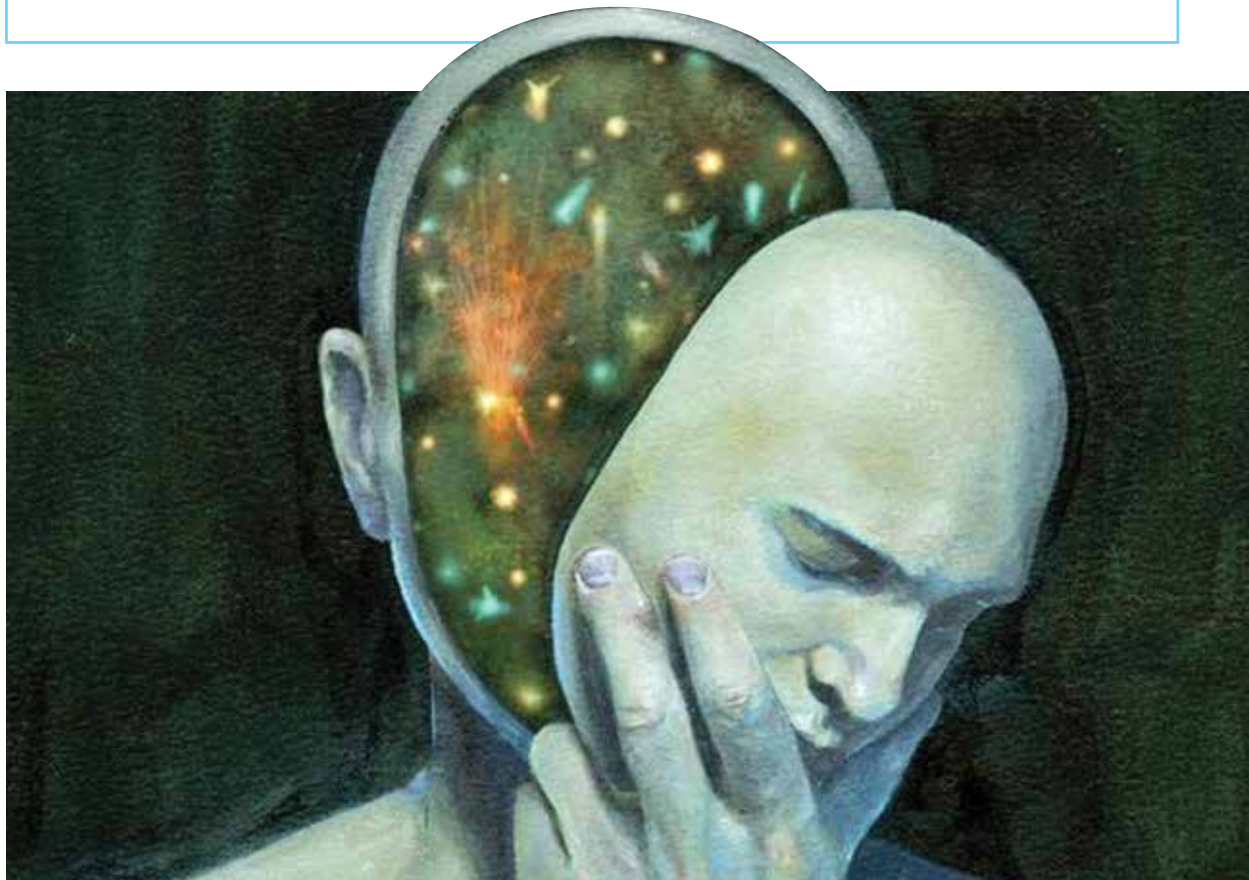
در صورتی که مرا می‌شناسید، ویژگی‌های مرا بنویسید و در غیر این صورت، بنویسید با دیدن من تصور می‌کنید چه ویژگی‌هایی دارم؟ فراموش نکنید که شما آزاد هستید صفات خوب یا بد را ذکر کنید و اصلاً خود را به نوشتن ویژگی‌های مثبت محدود نکنید. در این اقدام دریافت نام دانش‌آموزان لازم نیست.

همچنین، مشابه این کار را در خصوص دانش‌آموزان انجام دهید. ابتدا از آنان بخواهید روی یک برگه اسامی تمام دانش‌آموزان را در ستونی بنویسند. لازم است پشت برگه خالی بماند و هر اسم با خط کشیدن در زیر آن از اسم‌های دیگر جدا شود. برای هر دانش‌آموز دست‌کم دو خط در نظر گرفته شود. حالا از آن‌ها بخواهید خصوصیات هر دانش‌آموز را، در صورتی که آن فرد برایشان آشناست، بنویسند و اگر آشنا نیست، بنویسند که انتظار چه ویژگی‌های رفتاری را از او دارند؟ این برگه‌ها را هم جمع کنید

تا در زمان مناسب در اختیار هر دانش‌آموز قرار دهید.

این گام به شما کمک می‌کند خانه‌ای دیگر از پنجره‌ی جوهری را به نام بخش ناشناخته یا کور کامل کنید. این بخش درباره‌ی اطلاعات و ویژگی‌هایی است که دیگران از آن خبر دارند؛ اما برای خود فرد ناشناخته است. اطلاعاتی که در این ناحیه قرار دارد، از طریق جست‌وجو و دریافت بازخورد، همانند آنچه پیشنهاد شد، به تدریج کاهش می‌یابد و به ناحیه‌ی آشکار یا بخش اول افزوده می‌شود. به بیانی دیگر، ناحیه‌ی کور، یک فضای مؤثر یا کارآمد برای افراد نیست. از این ناحیه می‌توان به‌عنوان ناحیه‌ی ناآگاهی و بی‌خبری از خود اشاره کرد. همه‌ی ما جنبه‌هایی شخصیتی داریم که از آن‌ها ناآگاهیم. برای مثال ممکن است دیگران شما را فرد کوشا و سخت‌کوشی بدانند، در صورتی که خودتان چنین طرز فکری نداشته باشید.

بنابراین، پس از دریافت ویژگی‌هایی که دیگران برای شما نوشته‌اند، به بررسی و تفکر درباره‌ی هر کدام بنشینید. کدام موارد را تا پیش از این می‌دانستید؟ (در بخش آشکار قرار داشته‌اند) کدام را نمی‌دانستید؟ به نظر شما چرا دیگری این ویژگی را در شما احساس و برداشت کرده است؟ آیا با آن موافق هستید؟ در این صورت آن صفت را به فهرستی که در بخش اول نوشته بودید انتقال دهید. اما اگر به آن شک دارید یا در فهرست ویژگی‌هایی است که دانش‌آموزان جدید برای شما پیش‌بینی کرده‌اند، بگذارید در همین بخش باقی بماند و در آینده با تکرار همین اقدام، دوباره بررسی شود.



گام سوم: آنچه بقیه درباره‌ی من نمی‌دانند

بخش سوم که ناحیه‌ی پنهان یا پوشیده نام دارد، شامل ویژگی‌ها و اطلاعاتی است که برای خود ما شناخته شده است، اما آن‌ها را از دیگران پنهان می‌کنیم. ممکن است برای پنهان کردن آن خصوصیات دلایل گوناگونی داشته باشیم؛ اما مهم این است که ویژگی‌هایی داریم که دیگران از آن مطلع نیستند. ممکن است زمانی که با دیگران ارتباط بیشتری برقرار کردید و اعتماد بیشتری بین شما شکل گرفت، بخواهید از طریق خودافشایی، اطلاعات بیشتری را درباره‌ی خودتان با آن‌ها در میان بگذارید. به صورت کلی ناحیه‌ی پنهان شامل حساسیت‌ها، نیت‌های پنهانی، رازها و هر چیزی است که شما درباره‌ی خودتان می‌دانید، اما آن‌ها را از دیگران پنهان می‌کنید.

در بسیاری موارد، به‌ویژه در کار گروهی و مشارکت با همکاران، خودافشایی (صحبت با دیگران درباره‌ی خودمان و دادن اطلاعات به آن‌ها) ضروری است؛ از این طریق ناحیه‌ی پنهانمان را کاهش و ناحیه باز را افزایش می‌دهیم و این سبب ادراک و تفاهم، همکاری، اعتماد و کار گروهی بهتر و مؤثرتر می‌شود. کاهش ناحیه‌ی پنهان همچنین احتمال کیچ‌شدن، سوءتفاهم و ارتباط ضعیف را که همگی به تضعیف کارایی و اثربخشی تیم منجر می‌شوند، کاهش می‌دهد.

برخی از ترس اینکه دیگران آن‌ها را قضاوت کنند، اطلاعات و احساسات پنهانشان را از دیگران مخفی می‌کنند. اگر این اطلاعات به بخش آشکار منتقل شوند، تفاهم دوطرفه و در نتیجه آگاهی گروهی، عملکرد فردی و کارایی گروهی تقویت می‌شود. اینکه چه مقدار از اطلاعات افشا شوند و به چه کسانی گفته شود، به تمایل و صلاحیت فرد بستگی دارد. بعضی افراد در افشاکردن تمایل و توانایی بیشتری دارند. فقط باید تا آنجا که

احساس راحتی می‌کنید، اطلاعات را افشا کنید.

برای این منظور و در این گام، فهرست‌های دو مرحله‌ی قبل را مقابل خود بگذارید. ببینید آیا صفاتی که در فهرست اول نوشته بودید، مواردی هستند که از نظر دیگران پنهان هستند؟ در اینجا بیشتر به نظر دانش‌آموزان توجه کنید. ممکن است رفتارهایی دارید که به دلیل الگوبودن خود از بروز آن‌ها جلوگیری می‌کنید یا دلایلی دیگر برای این منظور وجود دارد. ویژگی‌هایی از این دست را از فهرست اول به این خانه (آنچه دیگران درباره‌ی من نمی‌دانند) انتقال دهید. حالا تصمیم بگیرید در مورد چه ویژگی‌هایی از خود به گفت‌وگو تمایل دارید تا دانش‌آموزان تصور درستی از شما پیدا کنند و در عین حال برای همراهی و مشارکت آمادگی داشته باشند.

درباره‌ی دانش‌آموزان نیز لازم است در این مرحله فهرست اول را که خودشان نوشته بودند و برگه‌هایی را که دیگران در مورد آن‌ها نوشته‌اند، در اختیارشان قرار دهید. پیش از این تمام ویژگی‌هایی را که دوستان برای هم نوشته‌اند، با دقت بررسی کنید تا موارد منفی یا آن‌هایی را که نسبت‌دادنشان اشکال تربیتی دارد، حذف کنید. حالا به آن‌ها بگویید با مقایسه‌ی دو فهرست، همانند کاری که خودتان انجام دادید، متوجه شوند چه ویژگی‌هایی را تا پیش از این تصور نمی‌کردند داشته باشند. چه چیزهایی هستند که ممکن است در ستون‌ها قید نشده و تنها خودشان از آن اطلاع دارند و البته تذکر دهید نیازی به بیان جمعی نظرات نیست و این یک گام برای شناخت بیشتر خودشان است.

در عین حال در ماه اول سال تحصیلی شرایطی را فراهم کنید که همانند ارائه‌ی انشا، دانش‌آموزان فرصت معرفی خود و صحبت کردن درباره‌ی ویژگی‌های خود را در کلاس داشته باشند و خودافشایی به‌منظور شناخت بهتر خود و نیز ایجاد ارتباط مناسب‌تر انجام شود.

یک نکته:

شرحی که آمده است، برای کودکان دوره‌ی دوم ابتدایی به بعد مناسب و اجرایشدن است. این روند برای کودکان دوره‌ی اول ابتدایی بهتر است به صورت شفاهی، خلاصه و کوتاه باشد.

گام پایانی: ناشناخته‌ها زمان و موقعیت خود را می‌خواهند

ناحیه‌ی ناشناخته شامل اطلاعات، احساسات، توانایی‌های نهفته و تجربه‌هایی است که برای خودتان و دیگران ناشناخته‌اند. این امور ناشناخته انواع متنوعی دارد و می‌تواند شامل احساسات، رفتارها، توانایی‌ها و نگرش‌های مثبت و مفید باشد، یا می‌تواند شامل

جنبه‌های عمیق‌تری از شخصیت فرد باشد و به میزان متفاوتی بر رفتار او تأثیر بگذارد. شناخت این ویژگی‌ها به موقعیت‌های خاص نیاز دارد. مهم این است که از هر فرصتی برای شناخت بیشتر خود بهره‌برید.

اما برای کمک به دانش‌آموزان که به نسبت سن خود ناشناخته‌های بیشتری دارند، می‌توانید از همان ابتدای سال تحصیلی، این شرایط را ایجاد کنید:

- امکان بیان خود و نشان دادن توانایی‌های دانش‌آموز را فراهم کنید؛
- برای بروز احساسات دانش‌آموزان برنامه‌ریزی کنید؛
- فقط بر موفق بودن تکیه نکنید، بلکه بر تلاش و بیان آزاد نظرات توجه بیشتری داشته باشید؛
- موضوع انشا و نوشتن و گفتن در خصوص خود را به‌طور مستمر در دستور کار کلاسی قرار دهید؛
- گفت‌وگو درباره‌ی یکدیگر و ارائه‌ی بازخورد متقابل را با رعایت نکات تربیتی در کلاس دنبال کنید.

مهربانی و بخشندگی

تعلیم نیازمند مهربانی و بخشندگی است و ضرورت دارد که معلم در تعلیم و تربیت دلسوز و مهربان باشد. باید در خلوت خود، با رجوع به منابع علمی و اخلاقی، با تفکر کردن در صفت رحمان و رحیم خداوند، به این نکته برسد که در پیشه‌ی خود مهربانی را سرمشق قرار دهد؛ همان‌طور که خداوند نسبت به بندگان خود مهربان است، آن‌ها را دوست دارد و از خطایشان می‌گذرد و رشد بندگان را می‌خواهد. او باید برای نشان دادن جایگاه خود، از کلام و رفتار درشت استفاده نکند و دل دانش‌آموزی را نشکند.

آگاهی و توانایی

خداوند، از حال بندگان خود آگاه است، گناهان آن‌ها را می‌بیند و می‌تواند در چشم‌برهم‌زدنی بنده‌اش را عقوبت کند، اما هرگز چنین نمی‌کند. خداوند عالم خطاپوش است. با اینکه از خطای بندگان آگاه است، آن‌ها را از خود نمی‌راند. با آنکه می‌تواند از قدرت بی‌کران خود استفاده کند، اما چنین نمی‌کند و به بنده‌اش فرصت می‌دهد.

معلم باید به این صفات خدا بیندیشد، مقام و جایگاه او در کلاس بالاتر از همه است؛ دانایتر و تواناتر از همه. اما نباید در اولین اتفاق و با کوچک‌ترین خطا، آن را به روی شاگردش بیاورد و مؤاخذه‌اش کند. بلکه باید همواره به خداوند بیندیشد؛ به اینکه در عین دانایی و توانایی بخشنده و مهربان است. در این باره به او اقتدا و چون او عمل کند.

نکته‌ی پایانی

در سند تحول بنیادین، تعلیم و تربیت شش ساحت دارد. اگر معلم، بر اساس ساحت اول، به فکر تقویت بعد اعتقادی، اخلاقی و عبادی خود باشد، اتفاق خوبی رخ خواهد داد. غیر از اینکه در حرفه‌ی خود پیشرفت می‌کند، شخصیت بهتری هم خواهد داشت. فکر کردن به صفات خداوند و شناخت درست آن‌ها موجب می‌شود معلم از رفتارهای شتاب‌زده دور باشد، به سرعت برافروخته نشود و در نتیجه معلمی خوش‌رو و آرام باشد که می‌تواند با شاگردانش ارتباط بگیرد و مهرش را با رفتار خود نشان دهد. او با ارتقای سطح اعتقادی و عبادی خود اطمینان می‌یابد که عملکردش درست و مورد تأیید خداوند است. پس این احساس آرامش را در کلاس درس نیز منتشر می‌کند.



رسالت معلمی

آموزگاران دوره‌ی ابتدایی، به‌خصوص دوره‌ی اول ابتدایی، با فعالیت‌های سخت روبه‌رو هستند؛ سخت‌تر از این نظر که شاگردان آن‌ها به تناسب سنشان حساس، زودرنج و فوق‌العاده باهوش‌اند. پس باید در تلاش باشند ارتباطی خوب و سازنده با شاگردان خود برقرار کنند. معلم خوب، علاوه بر بهره‌جستن از روش‌های آموزش نوین، باید ساحت‌های اعتقادی، عبادی و اخلاقی خود را تقویت کند تا در حرفه‌ی خود خوش بدرخشد. معلم توانمند است، یعنی می‌تواند به دانش‌آموزان خود امر و نهی کند، فردی را تشویق و فرد دیگری را تنبیه کند. او به بسیاری از موارد آگاه است. می‌داند کدام شاگردش واقعا دلیلی برای درس‌نخواندن داشته و کدام یک به‌خاطر شیطنت درس‌نخوانده است. معلم با یک نگاه و چند جمله می‌تواند از آنچه در دل دانش‌آموزش می‌گذرد باخبر شود. اگر دانش‌آموز اشتباهش را به گردن دیگری بیندازد، یا هم‌کلاسی‌اش را بیازارد، متوجه می‌شود. معلم می‌تواند به‌راحتی خطای دانش‌آموزش را به او گوشزد کند، اما آیا این با رسالت معلمی هم‌سوست؟! آیا نمی‌توان خطای او را با روشی غیر از مؤاخذه که شرمندگی در پیش دارد، اصلاح کرد؟

معلم خدانشناس

با عنایت به آیه‌های آغازین سوره‌ی مبارکه‌ی الرحمن، می‌توان گفت، نخستین معلم عالم، پروردگار مهربان و تواناست که قرآن را تعلیم داد و به آدمیان بیان را آموخت.

نخستین آموزگار

ساحت تعلیم و تربیت

اعتقادی، عبادی و اخلاقی



فاطمه دولتی

قرار بود همه‌ی بچه‌های اول ابتدایی، با خود یک سیب‌زمینی بیاورند تا آزمایشی انجام دهند. معلم آن روز سرحال‌تر از همیشه در کلاس حاضر شد. بچه‌ها سیب‌زمینی‌ها را روی میز گذاشتند. یکی‌شان بی‌تفاوت دستش را زیر چانه زده بود. انگار نه‌انگار که قرار است کاری انجام دهند! معلم خود را به او رساند. پسرک ادعا کرد مادرش به او سیب‌زمینی نداده است. معلم خوب می‌دانست پسرک راست نمی‌گوید، چرا که اول صبح پیامکی از مادر پسرک دریافت کرده بود: «نمی‌دونم چرا، اما نمی‌خواه سیب‌زمینی بیاورم! بعد از انتقالی شوهرم به این شهر و تغییر مدرسه‌اش، خیلی بهانه‌گیر شده.» معلم به پسرک لبخند زد و دستی به سرش کشید: «شکال نداره. شاید بتونیم از بابای مدرسه یه سیب‌زمینی بگیریم.» دست شاگردش را گرفت و از کلاس خارج شد. می‌توانست با یک فریاد خطای پسرک را به رخش بکشد، اما معلم بود؛ دانا و توانا، مهربان و بخشنده.

راست بایست



مریم کیابی

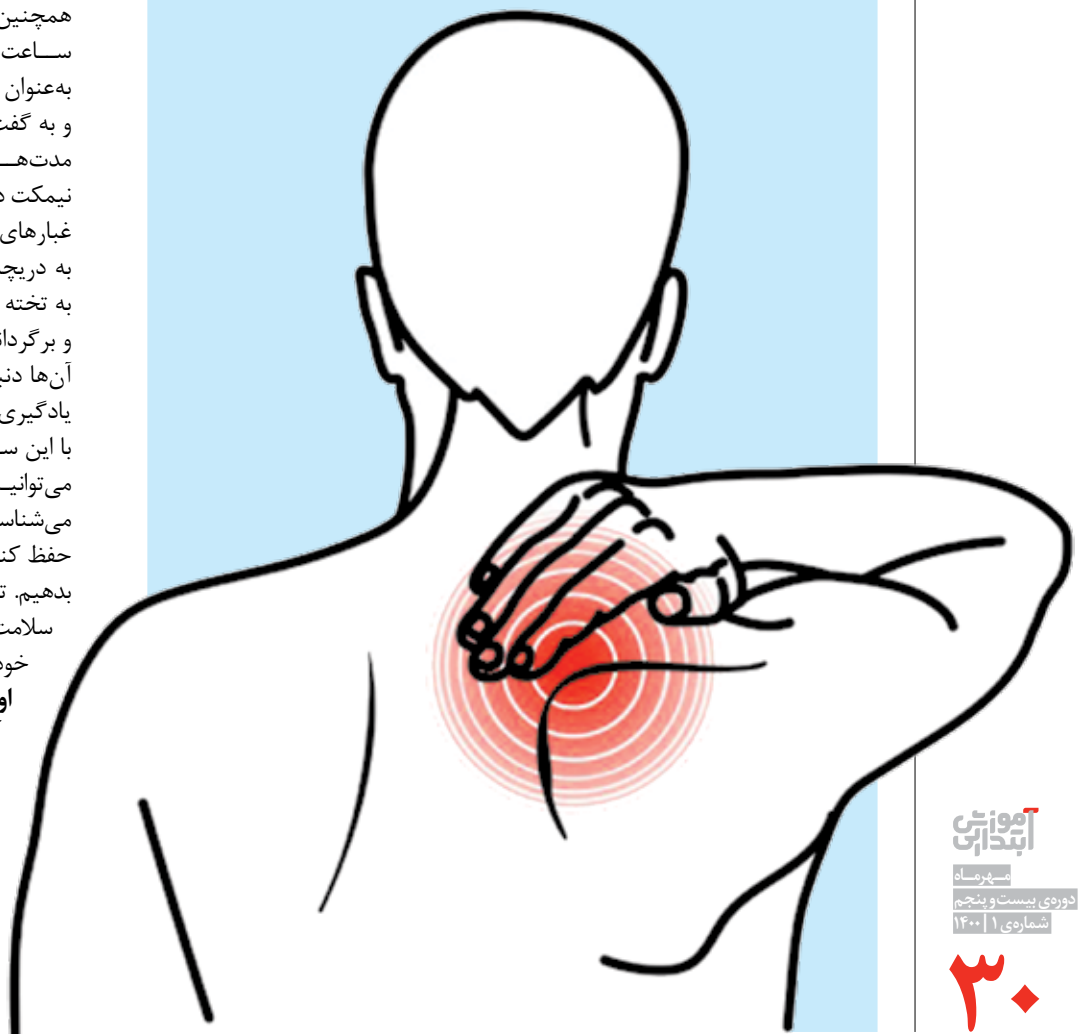
کارشناس ارشد رفتار حرکتی

ما معلم‌ها هر روز به سفری نیم‌روزه می‌رویم؛ سفر به اعماق ذهن بچه‌ها. راه رفتن معلم در راهروی بین نیمکت‌ها به اندازه‌ی مسیره‌های طی شده در کوه پیمایی انرژی می‌خواهد. نخندیم! شاید یک کوه‌نورد مسافت زیادی را با گام‌های منظم راه برود، ولی بخش زیادی از انرژی خود را بر لغزندگی و پستی و بلندی راه متمرکز می‌کند و بخشی را نیز به تمرکز در محیط و صداها اختصاص می‌دهد تا بتواند هوشیار در این مسیر قدم بردارد. ما هم در کلاس به همین شکل راه می‌رویم و انرژی زیادی را روی کوچک‌ترین رفتار دانش‌آموزان صرف می‌کنیم تا از آن به‌عنوان بازخورد استفاده کنیم و بتوانیم قدم بعدی تدریس را آگاهانه برداریم. همچنین، همانند یک بازدیدکننده از موزه، ساعت‌ها می‌ایستیم و به دانش‌آموزان، به‌عنوان تابلوهای نقاشی خداوند، می‌نگریم و به گفت‌وگوشان می‌نشینیم.

مدت‌ها مثل یک باستان‌شناس روی نیمکت دانش‌آموز خم می‌شویم و نرم‌نرمک غبارهای ذهن او را کنار می‌زنیم تا راهی به دریچه‌ی مغز او باز کنیم. گچ‌به‌دست به تخته سیاه می‌چسبیم و با کج کردن و برگرداندن سرمان به‌طرف چشمان آن‌ها دنبال برقی می‌گردیم که نشانی از یادگیری باشد.

با این سطح از آمادگی جسمانی، چقدر می‌توانیم جلو برویم؟ راهکارهایی را می‌شناسم تا توان ادامه‌ی سفر را در خودمان حفظ کنیم. بیایید به جسممان اهمیت بدهیم. تدریس مؤثر در درجه‌ی اول به سلامت خود ما نیاز دارد. باید روی سلامت خودمان سرمایه‌گذاری کنیم.

اولین قدم پیشنهادی، کسب آمادگی جسمانی در جهت راست‌قامتی است. سر و گردن کج‌شده، شانه‌ی افتاده، گوز پشتی و عضلات ضعیف شده در کف پاها، نه تنها سوخت‌وساز بدن ما را به هم می‌ریزد، بلکه روی افکار، احساسات و رفتار ما تأثیر می‌گذارد.





در کلاس غیر حضوری

در کلاس‌های غیر حضوری این فرصت برای معلمان به وجود آمده است تا تهدیدهای اسکلتی-عضلانی دانش‌آموزانشان را تجربه کنند. در این کلاس‌ها معلمان و دانش‌آموزان زمان زیادی در وضعیت نشسته قرار دارند. آنان با توجه به غیراستاندارد بودن تجهیزات اصلی و جانبی آموزش (میز، صندلی، ابعاد صفحه نمایش و ...) و مهم‌تر از همه زمان کلاسی کارشناسی نشده در فضای مجازی، بیشتر در معرض خطر اختلالات قامتی قرار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد شیوع ناهنجاری‌ها در تمامی معلمان و دانش‌آموزان یکسان نیست و با توجه به کیفیت تجهیزات مورد استفاده و متفاوت بودن در ضعف عضلات هر شخص، اختلالات اسکلتی و عضلانی نیز متفاوت باشند. به طور مثال، کوچک بودن صفحه نمایش می‌تواند در فردی عارضه افتادگی سر به جلو را ایجاد کند، در فرد دیگر باعث درد در ناحیه‌ی شانه‌ها شود و فردی دیگر را دچار گوزپشتی کند یا حتی سبب شود شخص در زمان طولانی تدریس، به ناهنجاری‌های اسکلتی در ناحیه‌ی کمر و اندام فوقانی دچار شود.

بنابراین، علاوه بر رعایت نکاتی که برای جلوگیری از ناهنجاری‌های قامتی در کلاس‌های حضوری گفته شد، توجه به استانداردهای تجهیزات مورد استفاده برای کلاس‌های غیر حضوری در پیشگیری از این ناهنجاری‌ها تأثیر زیادی خواهد داشت.



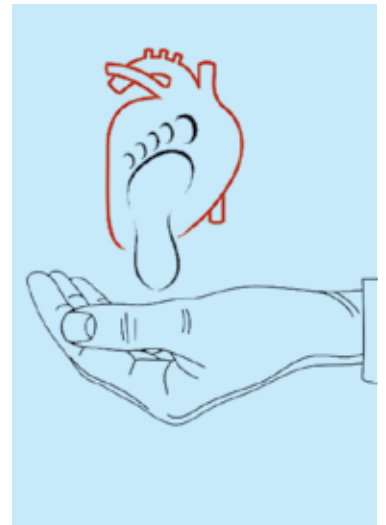
شنیدن هرگونه صدای ناراحت‌کننده از طرف بدن دور می‌کند. عادت کنیم به‌طور منظم با بدن خود در ارتباط باشیم و اگر احساس تنش یا خستگی عضلانی کردیم، وضعیت بدن خود را تغییر دهیم.

هنگام ایستادن، به‌طور مرتب راست‌قامتی خود را چک کنیم

آیا سر و گردنم در راستای ستون فقراتم قرار دارد؟ وزن بدنم به‌طور مساوی روی کف پاهایم تقسیم شده است؟ آیا شانه‌هایم در امتداد هم قرار دارند؟ عضلات میانی بدنم، به‌خصوص عضلات شکم، را محکم در کنترل گرفته‌ام، یا رها هستند و به‌جلو متمایل شده‌اند؟

قانون «حرکت برعکس» را رعایت کنیم

به‌طور مثال، وقتی گردن مدتی در حالت خمیده به‌جلو قرار دارد، بسیار آهسته آن را به‌عقب خم کنیم. سپس چند بار این حرکت را به‌شکل رفت‌وبرگشت انجام دهیم. بعد از کار فرصتی ایجاد کنیم تا بدن خسته‌ی خود را استراحت دهیم. راستی می‌دانید استراحت دادن بدن، خودش فعالیت حرکتی است؟ با فعالیت‌های کششی مثل نرمش‌های ساده انقباض‌های بی‌موردی را که در طول کار در عضلات ایجاد شده‌اند، آزاد کنیم.



در کلاس حضوری

باتری قلب دوم خود را شارژ کنیم
ما معلمان در تدریس حضوری زمان زیادی در وضعیت ایستاده قرار داریم. پس عضلات، مفاصل و استخوان‌های کف پای ما در خطرند. در حالت ایستاده، کل وزن بدن روی انگشت شست، سینه‌ی پا، قوس کف پا و پاشنه‌ی پا قرار دارد. بدون توجه به اینکه قوس کف پای ما کم، نرمال یا زیاد است، باید عضلات کف پا را نرمش دهیم و تقویت کنیم تا فشار و سنگینی وزن به مفاصل بالاتر بدن (مچ پا، زانو و کمر) منتقل نشود.

به صدای بدنمان گوش کنیم

بیشتر دردهای عضلانی در محیط کار و با گذشت زمان ایجاد می‌شوند. با اینکه آمار معلمانی که از ناراحتی‌های اسکلتی و عضلانی رنج می‌برند، بالاست، اما در آژانس ایمنی و بهداشت کار اروپا، حرفه‌ی معلمی در فهرست مشاغل مشاغلی که در خطر آسیب‌های قامتی هستند، ثبت نشده است. چرا؟ چون مشکلات و دردهای عضلانی معلمان بر اثر حمل بار سنگین نیست و آن‌ها می‌توانند با تغییر صحیح در وضعیت بدن خود، فشار وارد به مفاصلشان را کاهش دهند.

هر حس ناخوشایندی در مفاصل می‌تواند برای ما یک پیام باشد. در اکثر مواقع تمرکز داشتن روی کارهای دیگر، مانند تمرکز روی کاری حرفه‌ای، توجه ما را از



جاده‌ی سبز

الهام فراستی

عکاس: امیرحسین عباسی

روستای نصیریایی در چهار کیلومتری شهرستان میناب در استان هرمزگان قرار دارد. آب‌وهوای این منطقه گرم و خشک است. پوشش مردم روستا بندری است و با لهجه‌ی مینایی صحبت می‌کنند. شغل اکثر آنان باغداری، دامداری و صیادی است. با وجود جمعیت زیاد روستا، دبستان شهید لواسانی تنها دبستان این روستاست. رضایت معاون آموزشی استان از کار یک آموزگار این دبستان، ما را بر آن داشت حرف‌های شنیدنی او را برای شما بازگوییم.

خانم فریبا زائری تمبکی در سال ۱۳۶۵ در شهرستان میناب به دنیا آمده است. تحصیلات خود را در رشته‌ی روان‌شناسی ادامه داد. هفت سال در نهضت سوادآموزی روستا سابقه‌ی آموزش دارد. در حال حاضر هم دو سالی است که آموزگار پایه‌ی دوم ابتدایی است و دوره‌ی کارآموزی را در دانشگاه فرهنگیان می‌گذراند.

این معلم سخت‌کوش از طریق نهضت و با قبولی در آزمون داخلی، نیروی حق‌التدریس آموزش و پرورش شده است. درباره‌ی او بیشتر بدانیم.

■ چه شد که آموزگار شدید؟

به دلیل ورشکست شدن پدر، همه‌چیزمان از دست رفت و مجبور شدیم از شهر به روستا کوچ کنیم. سال اولی که در کنکور شرکت کردم، آن قدر درگیر مشکلات زندگی بودم

که فرصت نداشتم پیگیر جواب کنکور شوم. به همین دلیل دیر فهمیدم که در دانشگاه قبول شده‌ام. نتیجه‌ی این دیر خبردار شدن، جاماندن من از دانشگاه بود. خیلی دلم سوخت. تصمیم گرفتم سال آینده دوباره در کنکور شرکت کنم. از طرف دیگر شرایط اقتصادی خانواده طوری بود که نمی‌خواستیم باری بر دوش آن‌ها باشم. برای تهیه‌ی دفترچه‌ی کنکور شلوار دوختم و فروختم. منتها شخصی که شلوار را به او فروختم، پولم را نداد و آن قدر امروز و فردا کرد تا فرصت شرکت در کنکور تمام شد.

تصمیم گرفتم فعلاً کنکور را رها و کار کنم تا زمانی که بتوانم خودم از پس هزینه‌های دانشگاه برآیم. یک روز از طریق دوست و هم‌کلاسی عزیزم، خانم ماهان صابری، متوجه شدم نهضت سوادآموزی روستا آموزشیار می‌پذیرد و از این طریق می‌توانیم جذب آموزش و پرورش شویم. شرط آموزشیار این بود که خودمان سوادآموز پیدا کنیم. کلی تلاش کردم تا سوادآموز پیدا کنم و آموزشیار نهضت شدم.

دو سال بعد ازدواج کردم. با تشویق‌های همسر و خانواده‌ی ایشان که در همین‌جا از آن‌ها تشکر می‌کنم، این بار در رشته‌ی روان‌شناسی دانشگاه پیام نور قبول شدم. به دانشگاه رفتم و نهضت را رها کردم. چون از طریق آزمون وارد نهضت نشده بودم، امکان استخدامی در آموزش و پرورش را هم نداشتم، تا اینکه در سال ۱۳۹۵ اعلام کردند کسانی که قبل از سال ۱۳۹۰ آموزشیار نهضت بوده‌اند، می‌توانند جذب آموزش و پرورش شوند. همین موضوع باعث شد دوباره سه سال در نهضت تدریس کنم و بالاخره در سال ۱۳۹۸ استخدام آموزش و پرورش شدم.

■ چرا دوره‌ی ابتدایی را انتخاب کردید؟
من بچه‌ها را خیلی دوست دارم و کار با آن‌ها برایم بسیار لذت‌بخش است. همیشه دوست داشتم آموزگار پایه‌ی اول یا دوم باشم، چون معتقدم اصل یادگیری در کودکی اتفاق می‌افتد و اگر پایه محکم باشد، راه‌های پیش رو برایشان هموارتر می‌شود.

■ شروع کار شما با کرونا هم‌زمان بود. از کلاس‌های مجازی برایمان بگویید.

اوایل شیوع کرونا مدرسه‌ها اختیاری بودند و تعدادی از دانش‌آموزان روزهای زوج و عده‌ای روزهای فرد به مدت سه ساعت به مدرسه می‌آمدند. بعداً ظهرها هم از طریق برنامه‌ی شاد دو ساعت تدریس داشتیم. اشکال برنامه‌ی شاد این بود که سرعت آن کم بود و چون بعضی از اولیا این برنامه را نصب نکرده بودند، مجبور بودم برای آن‌ها تکالیف را در واتساپ بفرستم. این کار باعث بی‌نظمی‌هایی شد. همچنین، ویدیوهایی را که در شاد می‌فرستادم، در واتساپ ارسال نمی‌شد یا خیلی دیر ارسال می‌شد و این برای دانش‌آموزان مشکل ایجاد می‌کرد، چون نمی‌توانستند هم‌زمان با بقیه تکالیف خود را انجام دهند.

بعد از برگزاری جلسه‌ای با مدیر و اولیا، تصمیم گرفتیم من در واتساپ تدریس کنم تا همه‌ی دانش‌آموزان سر ساعت معین در کلاس مجازی حاضر شوند. کم‌کم دانش‌آموزان جذب این کلاس‌ها شدند؛ چون هم صدای معلم را می‌شنیدند و هم فیلم‌های تدریس او را می‌دیدند و این یادگیری آنان را بهتر می‌کرد؛ چراکه حس می‌کردند واقعا در کلاس حضور دارند.

کلاس مجازی در من انگیزه ایجاد کرد تا دنبال روش جدیدی برای تدریس باشم و خودم محتوا تولید کنم. از طریق یکی از همکارانم در



تعجب کردم، چون اتفاقاً به دلیل شرایط ویژه‌ی او، بیشتر از بقیه برایش وقت می‌گذاشتم. مادر دانش‌آموز موضوع را می‌دانست و خیلی از این قضیه راضی بود. با این حال آدرس را به پدرش دادم تا حضوری با هم صحبت کنیم. وقتی به استقبال آن‌ها رفتم، شوکه شدم! معاون و مدیر مدرسه با هدیه‌ای در دست آمده بودند تا روز معلم را به من تبریک بگویند.

کلاس‌های مجازی آقای **علیرضا زارعی**، یکی از اعضای کانون فرهنگی میناب، شرکت کردم و با نرم‌افزار «کاین مستر» آشنا شدم. ایشان از طریق تلگرام فیلم‌ها را بارگذاری می‌کرد، ما نگاه می‌کردیم و تمرین‌ها را انجام می‌دادیم. اولین ویدیویی را که خودم تولید کردم و برای دانش‌آموزانم فرستادم، خیلی لذت‌بخش بود.

■ خاطره‌ای خواندنی از دوران تدریس

سال ۱۳۹۸ برای نخستین بار به‌عنوان معلم وارد مدرسه شدم. قرار شد معلم پایه‌ی دوم باشم. از اینکه بعد از این همه سختی بالاخره به آرزویم رسیده بودم، خیلی خوش حال بودم و با شوقی وصف‌ناشدنی انتظار دیدار بچه‌ها را می‌کشیدم. مدیر و معلم‌های مدرسه تأکید کردند والدین بچه‌ها چندان دوست ندارند نیروی حق‌التدریس و بدون سابقه‌ی آموزگاری به کودکانشان درس بدهد و احتمالاً اعتراض خواهند کرد. وقتی سال تحصیلی شروع شد، تمام تلاشم این بود که با بچه‌ها ارتباط برقرار کنم، نقاط قوت و ضعفشان را بشناسم و به تفاوت‌های فردی آن‌ها اهمیت دهم. خوش‌بختانه بدون مشکل کلاسمان را پیش بردیم.

روز معلم در خانه بودم که موبایلم زنگ زد. آقای خودش را پدر یکی از دانش‌آموزان معرفی کرد. از اینکه در درس فرزندش کم‌کاری می‌کنم، ناراحت بود و خواست او را به خانه‌ی من بیاورد تا به‌صورت حضوری با او تمرین کنیم. وقتی اسم دانش‌آموز را گفتم، خیلی

معجون سید عطار



علی علی بیگی

از اتوبوس پیاده می شوم و به آدرسی که محمدرضا پیامک زده، نگاه می کنم. «خیابان قره آغاج، جنب عکاسی قارتال، مدرسه‌ی دخترانه‌ی نازبالالار» نه از مدرسه خبری است، نه از عکاسی. حوصله‌ام سر می رود از گشتن. استرس دارم. انگار آن همه درسی که در دانشگاه خوانده‌ام همگی به یک باره از ذهنم پریده‌اند. آخر مشاوره هم شد رشته؟ زنگ می زنم به خود محمدرضا: «سلام. پیداش نمی کنم... با اتوبوس اومدم... آژانس؟ عمرا... من از آژانس می ترسم! اتوبوس امن تره برا همین. حالا کجا برم؟...» می گوید، صد متری جلو بروم. مدرسه از دور دیده می شود. پا در مدرسه می گذارم. سعی می کنم تندتند درس‌های دانشگاه را مرور کنم. فقط اسامی یادم است. روان شناسی هیلگارد. روان شناسی رشد لورا برک. روان شناسی سانتراک. اه! چیزی یادم نمی آید.

مدرسه هم مدرسه‌های قدیم. خانه‌ای را مدرسه کرده‌اند! صدای بچه‌ها از داخل کلاس‌ها می آید که بلندبلند تمرین «الف‌با» می کنند. حیاط کوچک بی درخت را طی می کنم و وارد سالن می شوم. سالن که نه، هال نسبتاً بزرگی است که میزی را گوشه‌ای گذاشته‌اند و خانم معاون پشتش نشسته است. بعد از احوالپرسی، می گویم با خانم مدیر کار دارم. راهنمایی‌ام می کند. وارد اتاق مدیریت می شوم.

اسم مادرشوهرم را می گویم که معرفی‌ام کرده است. قیافه‌ی مدیر از هم و می شود و اخمش به لبخند تبدیل می شود و اجازه‌ی نشستن صادر می کند. محمدرضا گفته بود خانم مدیر ارادت ویژه‌ای به مادرش دارد.

مدیرنیم‌نگاهی به پوشه‌ی مدارکم می اندازد: خانم‌رها بایرامی!

- بله در خدمتم.

ابتدا کلی در مورد مادرشوهر جان صحبت می کند و از خاطرات مشترکشان در یک مدرسه‌ی روستایی دورافتاده می گوید و سپس

رابطه‌ی من و مادرشوهرم را درمی آورد. جای سردشده را می خوریم، تازه می رود سراغ بحث اصلی. مشاور قبلی‌شان از تبریز رفته است. مدارکم را سرسری ورق می زند و می گوید: «از فردا بیا کارت رو شروع کن.»

مدیر پرونده‌ها را می گذارد جلویم. فکرم هنوز پیش شرطی است که مدیر دپروز گذاشته بود: «دو هفته بهت وقت می دیم تا با یکی از دانش‌آموزان لازم‌التوجه کار کنی. اگه نتیجه گرفتی، قرارداد می بندیم.»

اتاق کوچکی به من داده‌اند. معلوم نیست قبلاً آشپزخانه بوده یا رخت‌کن، الان شده اتاق مشاوره. می گوید: «یادداشت‌آموزان لازم‌التوجه هستند. یکی شو انتخاب کن، روش کار کن.»

یکی را باز می کنم. چیزی به ذهنم نمی رسد. بار دیگر استرین لعنتی به سراغم می آید و سر تا پایم عرق می شود. تندتند هر هفت پرونده را نگاه می کنم. الینا خاماچی. فاطمه آذری. سارای قزلباش... دنبال چیزی می گردم تا بفهمم کار با کدام یک راحت تر است.

یک ساعتی می شود پرونده‌ها را جلویم گذاشته‌ام و ماتم گرفته‌ام. صدای مدیر بلند می شود:

- خانم بایرامی چی شد؟ انتخاب کردین؟

- ب...بله...

- اسمش چیه؟

باید شانس‌ی یکی را انتخاب کنم. یاد بازی‌های بچگی‌ام می افتم. شروع به شمردن می کنم: «ده، بیست، سی، چهل، ... نود، صد.»

هم‌زمان که می شمارم، انگشتم روی پرونده‌ها جابه‌جا می شود و بالاخره روی «آیتک چاپچی‌زاده» می ایستد.

داد می زنم: آیتک چاپچی‌زاده.

همه‌ی کتاب‌های دانشگاهی را ریخته‌ام وسط پذیرایی و افتاده‌ام روی کتاب‌ها. چطور باید با یک دختر سطح ابتدایی صحبت کرد؟ تندتند یادداشت برداری می کنم. گوش‌ام را برمی دارم و به محمدرضا پیام می دهم: «فدات شم. کلی کار دارم. شام یادت نره!»

بعد هم چند تا گل و قلب و لبخند چاشنی پیام

می کنم و خلاص.

ساعتی بعد که محمدرضا وارد خانه می شود، بسوی زردچوبه و آویشن و دارچین و... توی خانه می پیچد. انگار کل مغازه‌ی عطاری‌اش را با لباس‌هایش داخل خانه آورده است! سگرمه‌هایم که توی هم می رود، طبق معمول نیشش باز می شود و همین طور که لباس عوض می کند، می گوید: «مگر نشنیدی عطار آن است که خود ببویدا!» بعد می رود سمت میز ناهارخوری و متعجب از بساطی که پهن کرده‌ام می پرسد: «اینا چیه؟»

ماجرایم را برایش شرح می دهم و قضیه‌ی «آیتک چاپچی‌زاده» که سوزده‌ی من است. جوجه‌ی برشته‌ای را که شبیه مومیایی‌های مصری است، می گذارد روی این و اشاره به کتاب‌هایم می کند و می گوید: «اینا رو ولش کن. خودت باش دختر!»

سرش را دوخته به کفش‌هایش. دختر ریزی که چشمان آبی معصومی دارد. دلم می خواهد بغلش کنم. ناخن‌هایش را می جود.

- اسمت چیه عزیزم؟

نگاهم نمی کند و می گوید: «آیتک»

کلی یادداشت برداری کردم. نمی دانم اول باید چه سؤالی بپرسم. یادداشت‌ها را زیرورو می کنم. خودم را معرفی می کنم. پس از یک ربع زبان‌ریزی، بالاخره آیتک به سخن می آید.

دانش‌آموز کلاس چهارم است. در همه‌ی درس‌ها ضعیف است. می گوید: «کاش یه

درسی داشتیم اسمش بازی بود.»

سعی می کنم وارد دنیایش شوم. مدیر در را می زند و آیتک را می خواهد برگرداند کلاس.

می گویم: «پس، فردا باز هم بیا.»

شب است. برف ریزریز می بارد. ائل گولی^۱ خلوت‌تر شده است. اما آتش‌خورها و پخله‌خورها^۲ دور استخر بزرگ یخ‌زده‌ی ائل گولی را گرفته‌اند. محمدرضا، آتش دوغ را هورت می کشد.

- چته تو؟ بخور. آتش خور!

لبخند الکی تحویلش می دهم. دلم غلغله است. چه باید به آیتک بگویم؟ از این کتاب‌های مشاوره‌ی لعنتی هم چیزی گیرم نیامد. چند شب دیگر هم مهمان دارم. پشیمان می شوم از کار کردن در مدرسه. می خواهم بی خیالش شوم.

محمدرضا دستم را می گیرد. از افکارم بیرون می خرم.

- قرارمون این بود که چیزی ته دلمون نگه نداریم!

نمی دانم کی گریهام می گیرد. همه‌ی دلم را خالی می کنم و سیر تا پیازِ جریانِ آیتک را برایش می گویم.

زنگ تفریح است و همه‌ی بچه‌ها ریخته‌اند سَرَم. حیاط کوچک را می دونند. جا برای بچه‌های بیچاره نیست. با معلم و مادر آیتک صحبت کردم. شبادراری دارد. معلمشان می گوید فقط تقلب می کند. چندبار از کلاس اخراج شده. مادرش و پدرش هر دو کارمند بانک هستند. مادرش می گفت همه‌ی درس‌هایش را بلد است و اگر وقت کنم، با هم می خوانیم. اگر بلد است چرا تقلب می کند؟ آیتک را در حیاط پیدا می کنم. گوشه‌ای نشسته. کیسه‌فریزی را باد می کند و می خواهد منفجرش کند. زورش نمی رسد. تقلا می کند و بالاخره کیسه‌فریزر منفجر می شود.

- بیا -
محمدرضا بطری شربتی را روی این می گذارد.

- این چیه؟

- شربت اعتماد به نفس. محصول جدید سید عطار معروف! بده به اون دختره. روزی یه قاشق.

بازش می کنم و بویش می کنم. هیچ بوی

خاصی ندارد.

- مگر شربت اعتماد به نفس هم داریم؟! امان از این عطرها!

بطری را که محمدرضا به من داده بود، یواشکی از کیفم درمی آورم. خمیربازی هم خریده‌ام. ساعت ریاضی را اجازه گرفته‌ام که با آیتک بازی کنیم. کلی با خمیر ور می رویم. آیتک لذت می برد از بازی. می خندد. مدام حرف می زند. برایش گل و کفش و کوزه و گاو درست می کنم. می گویم برایمان چای می آورند. از شربت داخل چای آیتک می ریزم. اگر چه می دانم محمدرضا قصد داشته از طریق تکنیک تلقین و با استفاده از دارونما مشکل آیتک را حل کند، اما ناگهان چیزی به ذهنم می رسد. دو دل می مانم. ولی بالاخره انجامش می دهم. از شربت اعتماد به نفس، داخل چای خودم هم می ریزم. انگار بدم نمی آید من هم با دانش آموزم این مسیر را طی کنم.

مادر آیتک می گوید دو شب است شبادراری ندارد. یعنی شربت واقعا جواب داده؟! فردا امتحان فارسی دارد. صدایش می کنم و از شربتی که داخل یک استکان آب ریخته‌ام، به خوردش می دهم. استکان را سر می کشد. می گوید: «می تونم با خمیربازی‌ها بازی کنم؟» خمیرها را از کِشو درمی آورم و به او می دهم.

می گویم: «اینا مال تو.»

آیتک که می رود، شربت را درمی آورم و سه قاشق می خورم.

از اینکه آیتک امتحان را خوب داده است، بیشتر از خودش، من خوش حالم. قبل از امتحان آخرین جرعه‌ی شربت را به خوردش داده بودم.

زنگ تفریح تمام می شود. بچه‌ها به کلاس‌هایشان برمی گردند. آیتک لیوانی پر از آب را در دست دارد. نزدیک می شود و لیوان آب را روی سر یکی از بچه‌ها خالی می کند و می خندد. دعوی راه می افتد حسابی! دهانم از تعجب باز می ماند. این همان آیتک است؟! باید در خوردن شربت به او کمی احتیاط کنم.

لبو را قاچ می زند و روی میز می گذارد و چنگال را می دهد دستم. بخار از لبو بلند می شود. به سمت پنجره می رود. پنجره را طاق باز، باز می کند. برف به شدت می بارد و شب سیاه تبریز را سفیدتر کرده است. می گوید: «لبو تو سرما می چسبه»

ژاکتش را می اندازد روی شانه‌هایم و زل می زنیم به برف و شروع به خوردن لبو می کنیم.

می گویم: راستی شربتت تموم شده.

- شربتت؟! -

- چی... چیز... شربتی که دادی بدم آیتک بخوره.

- ها... معجون سیدعطار! باشه.

بلند می شود و می رود آشپزخانه. شربت دیگری می آورد. بطری را طرفم می گیرد و می گوید:

«بفرما. اینم شربت اعتماد به نفس!»

- چرا روی بطری چیزی نوشته؟

چیزی نمی گوید. لبخند می زند: «چون هنوز در مرحله‌ی آزمایشه.»

در بطری را باز می کنم و بو می کشم و چند قطره کف دستم مزه می کنم. عین قبلی است! در دلم به خاطر راه‌حلی که به من داد، تحسینش می کنم و با لبخند می پرسم:

«عوارض نداشته باشه!»

- بیا لبوتو بخور!

چاقو را برمی دارم و یک قاچ از آن می خورم. ساعت یک نصف شب است و برف همچنان بی امان می بارد.

فردا صبح که برای نماز بلند می شوم، مدیر پیام داده است. «سلام خانم پایرامی. مدرسه به علت بارش برف تعطیل. ضمناً شنبه که اومدی یادم بنده از قرار داد تو بدم امضا کنی. ممنون.»



باور می‌کنی؟



رصدفانه‌ی ملی ایران، از نظر بزرگی آینه و کیفیت عکس‌برداری، جزو پنج سایت نفست جهان است.

۲۰ درصد مردم ایران ورزش نمی‌کنند.

۸۰ درصد از واکسن‌های کرونای تولید شده در جهان، در هفت کشور مصرف می‌شوند.

کپسول‌هایی دارویی وارد بازار شده‌اند که داخل آن‌ها میخ‌های فولادی کوچک جاسازی شده‌اند.

در ماسک‌ها و گوش‌پاک‌کن‌های تست کرونا، کرم، نخ یا مواد خطرناک کار گذاشته شده‌اند.

درک می‌کند. اگر می‌خواهید سواد خبری داشته باشید، به‌هنگام روبه‌رو شدن با هر خبر، به هفت پرسش کلیدی پاسخ دهید. پژوهشگران حوزه‌ی سواد خبری معتقدند، توانایی تشخیص اطلاعات درست و اخبار واقعی و تفکیک آن‌ها از اطلاعات نادرست و اخبار جعلی، ویژگی مهم هر کاربر مسئول و مطالبه‌گر، و لازمه‌ی زندگی در قرن بیست‌ویکم است.

در این مجموعه یادداشتهای کوتاه، با مرور و واکاوی هفت پرسش‌های کلیدی، به شما کمک می‌کنیم سواد خبری‌تان را تقویت کنید. ابتدا با توجه به دانسته‌های پیشین خود، به این پرسش‌ها پاسخ دهید:

۱. تعریف شما از خبر چیست؟

۲. اگر متوجه شوید پنج تیتیر خبری که در ابتدای این یادداشت خواندید، جعلی بوده‌اند، چه واکنشی نشان می‌دهید؟ چگونه می‌توان از تولید،

بسته‌اند. در شرایط همه‌گیری اخبار جعلی، بهترین راه مقابله با این بیماری رعب‌آور، آموختن سواد نوین با عنوان «سواد خبری» است که از زیرمجموعه‌های «سواد رسانه‌ای» محسوب می‌شود. در سواد رسانه‌ای بر رسانه و تأثیر پیام تأکید می‌شود، در حالی که در سواد خبری تنها خبر و محتوایش مورد توجه و تأکید است.

سواد خبری

منظور از سواد خبری دانش و مهارتی است که کاربر به کمک آن اخبار واقعی را از شایعه، تبلیغات سیاسی و تجاری، تعصبات نژادی، مذهبی و امثال آن تشخیص می‌دهد و تفاوت میان آن‌ها را

سید غلامرضا فلسفی
پژوهشگر علوم ارتباطات



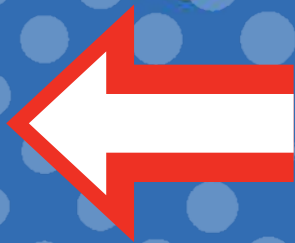
اطلاعات و اخبار مبنای آگاهی و شناخت ما از محیط هستند. ما برای تصمیم‌گیری مناسب، مشارکت در امور و پرداختن به مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، باید از حوادث و اتفاقاتی اطرافمان به‌درستی مطلع شویم. جوامع امروز در نتیجه‌ی انتشار اطلاعات نادرست و اخبار جعلی، با یأس و بی‌اعتمادی تدریجی ملت‌ها روبه‌رو هستند.

اطلاعات نادرست و اخبار جعلی را می‌توان به ویروس کرونا تشبیه کرد که به واسطه‌ی رسانه‌ها، کمر به مرگ واقعیت



هفت پرسش کلیدی که در سواد خبری باید به آن‌ها پاسخ داده شود:

- نکته‌ای اصلی که خبر می‌خواهد بگوید، چیست؟
- آیا در خبر به همه‌ی عناصر خبری پاسخ داده شده است؟
- آیا خبرنگار برای یافتن واقعیت نهایت تلاش خود را کرده است؟
- منابعی که خبرنگار در خبرش از آن‌ها نام برده است، اعتبار کافی دارند؟
- آیا خبرنگار خبر را شفاف ارائه کرده است؟
- آیا مدارک و شواهدی دال بر درستی و نادرستی آنچه خبر می‌خواهد بگوید، وجود دارد؟
- آیا در خبر جنبه‌ی بی‌طرفی رعایت شده است؟



۱. نشر و بازنشر چنین اطلاعات و اخباری جلوگیری کرد؟ مسئولیت شما در این باره چیست؟

۲. به نظر شما در چه زمان‌هایی امکان انتشار اطلاعات نادرست و اخبار جعلی بیشتر می‌شود؟

- در زمان بحران (کرونا، سیل، زلزله و...)
- در ایام انتخابات
- در زمان نبود اطلاعات درباره‌ی یک حادثه
- اگر مواردی دیگر به نظر تان می‌رسد، عنوان کنید.

۳. بیشتر اطلاعات نادرست و اخبار جعلی که با آن‌ها مواجه شده‌اید، چه قالب محتوایی داشته‌اند؟

- طنز، جدی، تبلیغاتی، مطالب جذاب، سرگرمی، سیاسی، اقتصادی، قومی و نژادی، مذهبی و آئینی
۴. آخرین خبری که از رسانه دریافت کرده‌اید چه بود؟ به نظر تان واقعی بود یا جعلی؟ چرا؟
۵. به نظر شما اطلاعات نادرست و اخبار جعلی بیشتر با چه هدف‌هایی تولید می‌شوند؟ چرا؟
- طنز و سرگرمی، سیاسی، اقتصادی
 - تأمین منافع افراد، شرکت‌ها، دولت‌ها و حکومت‌ها
 - تحریک و برانگیختن عواطف و احساسات
 - تبلیغاتی
 - ضربه‌زدن به منافع افراد، شرکت‌ها، دولت‌ها و حکومت‌ها

از پای‌سند برنامه‌ی «درسی ملی»

در چشم‌انداز «سند برنامه‌ی درسی ملی» برنامه‌های درسی و تربیتی ویژگی‌هایی دارند؛ از جمله: «برخوردار از یافته‌های معتبر علمی و پژوهشی، با تأکید بر بومی‌سازی آن‌ها»

چهار پاره

فاطمه محمدی



زبان فارسی

شرح اصلاحیه

همکارمان بزرگواری کرد، اما ما وظیفه می‌دانیم بیشتر شرح دهیم.

- «حل» درست است، نه حله. همین‌طور، هشتم صحیح است، نه هشتمه.
- در زبان نوشتاری، چون خواننده فقط با حس بینایی می‌تواند معنای متن را متوجه شود، بهتر است جمله‌ها را دقیق‌تر بنویسیم. بنابراین، «صفحه‌ی هشتم از کتاب ریاضی» صحیح است.
- در پایان عبارت یا جمله نقطه لازم است. نقطه از ابزارهای اصلی زبان فارسی است. نقطه در پایان جمله معنای جمله را کامل می‌کند. در ضمن، شاگردان از «متن» درس باید رونویسی می‌کردند، نه از کل درس.
- وقتی نقطه را در پایان عبارت می‌گذاریم، می‌توانیم به عبارت بعدی برویم. در جمله‌ی همکارمان، دانش‌آموز ممکن است خطا کند که علاوه بر رونویسی از متن در فارسی، صفحه‌ی ۱۱ علوم را هم باید رونویسی کند! جمله‌ی معروف «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید» را که یادتان هست! شاید هم شما معتقدید «بخشش لازم نیست، اعدامش کنید»!

«حله تمرین‌های صفحه هشتمه کتاب ریاضی فارسی‌درس دوم نوشته شود به همراه صفحه ۱۱ علوم خوانده شود»

- متنی که می‌بینید، شرح تکلیف یک آموزگار است برای دانش‌آموزان پایه‌ی سوم ابتدایی. لطفاً کمی تأمل کنید. سعی کنید آن را درست بخوانید. گله‌ای به دستمان رسید از یک همکار کلاس پنجمی که دخترش کلاس سوم است و آموزگارش تکلیف بچه‌ها را چنین شرح داده است. همکار ما سخن چندانی نگفت، فقط اصلاحیه‌ی این متن را نیز فرستاد و خواهش کرد آن را به استحضار همکاران برسانیم تا کمی بیشتر دقت کنند. او گفت فقط بنویسید: همکار عزیزم، دانش‌آموز از عمل تو درس می‌گیرد، نه از سخن تو. الگوی خوبی باش، دانش‌آموز پیرو توست.

اصلاحیه

حل تمرین‌های صفحه‌ی هشتم از کتاب ریاضی، رونویسی از متن درس دوم کتاب فارسی، خواندن صفحه‌ی ۱۱ کتاب علوم.

تاریخ ادبیات

شکوه قاسم نیا، شاعر و نویسنده‌ی کودک و نوجوان، در سال ۱۳۳۴ به دنیا آمده است. او فعالیت ادبی خود را برای کودکان و نوجوانان از سال ۱۳۵۹ با مجله‌ی کیهان بچه‌ها آغاز کرد. با انتشار مجله‌ی گلک در سال ۱۳۶۹ در حوزه‌ی شعر خردسال متمرکز شد.

در دوره‌ی ابتدایی، چند شعر از او داریم. در کتاب اول ابتدایی، شعر «شادیم و پاک و خندان» در قالب «چهارپاره»، با وزن «مفعول فاعلاتن» و در کتاب فارسی چهارم ابتدایی شعر «پاییز» باز هم در قالب «چهارپاره»، از سروده‌های این بانوی شاعر محسوب می‌شوند.

«ماه و ماهی» نخستین مجموعه شعر اوست و تعدادی از آثارش عبارت‌اند از: «چرا نمی‌خندی؟»، «قصه‌های شیرین هزار و یک شب»، «مجموعه قصه‌های شیرین کودکان»، «پسته‌ی دهان بسته»، «آقا موشه‌ی باهوش»، «آرزوهای کرم کوچولو»، «نخودی‌ها»، «قاروقاروقار خردار»، «مجموعه‌ی سه‌جلدی «خانه‌ها جورواجورند، ماشین‌ها جورواجورند» و مامان می‌خوام ورزش کنم»، «از آسمون تا اینجا»، «شعر دعا»، «بازی، بازی، بازی».

قاسم نیا برای تألیف داستان بلند «هلی فسقلی در سرزمین گول‌ها» و اشعار کتاب «کلاغه به خنده افتاد» در یازدهمین جشنواره‌ی کتاب کودک و نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دو دیپلم افتخار در بخش شعر و داستان گرفته است. «هلی فسقلی در سرزمین گول‌ها» موفق به دریافت جایزه‌ی کتاب سال کودک و نوجوان در بخش داستان کودک هم شد.



آموزگار دبستان، وقتی شعری از کتاب را برای کودک می‌خواند، می‌تواند آهنگ شعر را نیز برایش بگوید تا کودک با دنیای شعر بیشتر آشنا شود. شناخت شاعر و به‌خصوص آشنایی با کتاب‌های او نیز برای کودکان لذت‌بخش خواهد بود. می‌توان کتاب‌های شاعر را از کتابخانه‌ی مدرسه به امانت گرفت و در کنار شعر درسی کتاب، یک داستان از همان شاعر نیز برای کودک خواند.

قالب شعری

در کتاب‌های فارسی دوره‌ی ابتدایی، قالب چهارپاره بیشترین تکرار را دارد. «چهارپاره» مجموعه‌ای از دوبیتی‌هایی است که در کل یک شعر را می‌سازند. این دوبیتی‌ها از لحاظ قافیه با هم تفاوت دارند و فقط از لحاظ معنایی به هم پیوسته‌اند. این قالب در شعر کلاسیک فارسی تازه است و پس از دوره‌ی مشروطه در ایران رواج یافته‌است. معروف‌ترین شاعران این قالب فریدون مشیری، ملک‌الشعراى بهار، فریدون توللی، و حمیدی شیرازی هستند.

چهارپاره جنس سومی از دوبیتی و مثنوی است که آسان‌ترین قالب شعر در ادبیات کلاسیک ایران به‌شمار می‌آید و به همین دلیل هم شعرهای کودکان در این قالب فراوانند.

در کتاب درسی سال اول ابتدایی ۹ شعر در قالب چهارپاره سروده شده‌اند؛ در کتاب دوم ابتدایی ۸ شعر، در کتاب سوم هفت شعر، در کتاب چهارم دو شعر و در کتاب‌های پنجم و ششم هر کدام یک شعر.

نمودار گرافیکی چهارپاره چنین است:

- _____
- _____
- ▲ _____
- ▲ _____

سرزمین ایساتیس

محبوبه محمد حسین پور

جغرافیای تاریخ اجتماعی

دانش آموز دبستان که بودم، نمی دانستم چرا این همه تاریخ و جغرافی و علوم اجتماعی می خوانیم. می دانستم کدام شهرها صنایع دستی خوبی دارند، فلان شهر مرکز کدام استان است، مناطق آب و هوایی چند دسته اند، رودهای مهم کدام ها هستند و ... اما هیچ وقت نتوانستم این اطلاعات را با هم جمع کنم و آگاهی کلی درباره ی یک استان و شهرهایش به دست آورم. مشکل اینجاست که هنوز هم گاهی حتی نمی دانم فلان شهر در کجای نقشه قرار دارد، سوغاتش، کشاورزی اش و معماری اش چیست. شاهان و فرمانروایانش با کدام امام هم دوره بودند و ...

نمونه ای که می بینید، الگویی است برای آموزگاران ابتدایی از تلفیق تاریخ با جغرافی اجتماعی.



سوغات

قطاب، باقلوا، پشمک، کیک یزدی، نبات، لوز، نقل، حلوا رده ی یزد.

کشاورزی

به دلیل آب و هوای گرم و خشک بیشتر محصولات به صورت گلخانه ای هستند. موفق ترین آن پرورش میوه ی استوایی پاپایا برای نخستین بار در ایران است.



معماری

شامل بادگیرها، مناره ها و گنبدهاست و به دلیل معماری تاریخی و بافت سنتی دست نخورده در سال ۹۶ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است.

خوراکی

شولی یزدی (نوعی آش) و اوماچو معروف اند. سوورک یا سوورکک نوعی نان روغنی معروف است که در میان زرتشتیان یزد سیزک یا سیرو نامیده می شود. این نان بیشتر برای خیرات گذشتگان تهیه می شود.



مکان

مسجد جامع یزد، آتشکده ی بهرام، میدان امیرچخماق، مدرسه ی ضیائیة (زندان اسکندر)، باغ دولت آباد، برج خاموشان، قنات زارچ (قنات باغ زارچ)، خانه ی هنر، آسیاب آبی اشکدر، مسجد جامع فهرج، چک چک یزد، کویر کاراکال، خانه ی لاری ها، موزه ی ماکار، ساباط های یزد، موزه ی ماکار، موزه ی آیینه و روشنائی، خانه ی بادگیرها، کویر سیاه کوه.



با تشکر از: سعیده بهادرزاده، معاون آموزش ابتدایی استان هرمزگان؛ صادق رضایی؛ نماینده مجلات رشد در استان یزد.

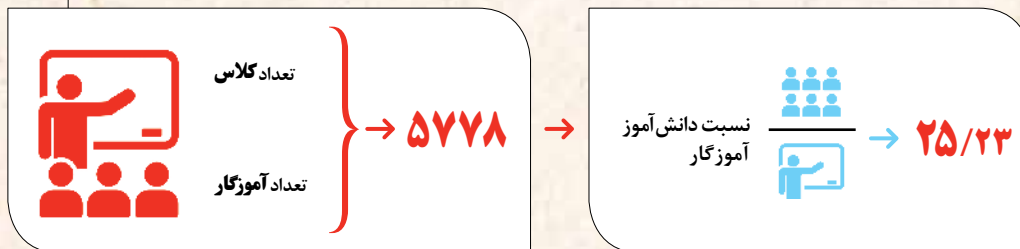
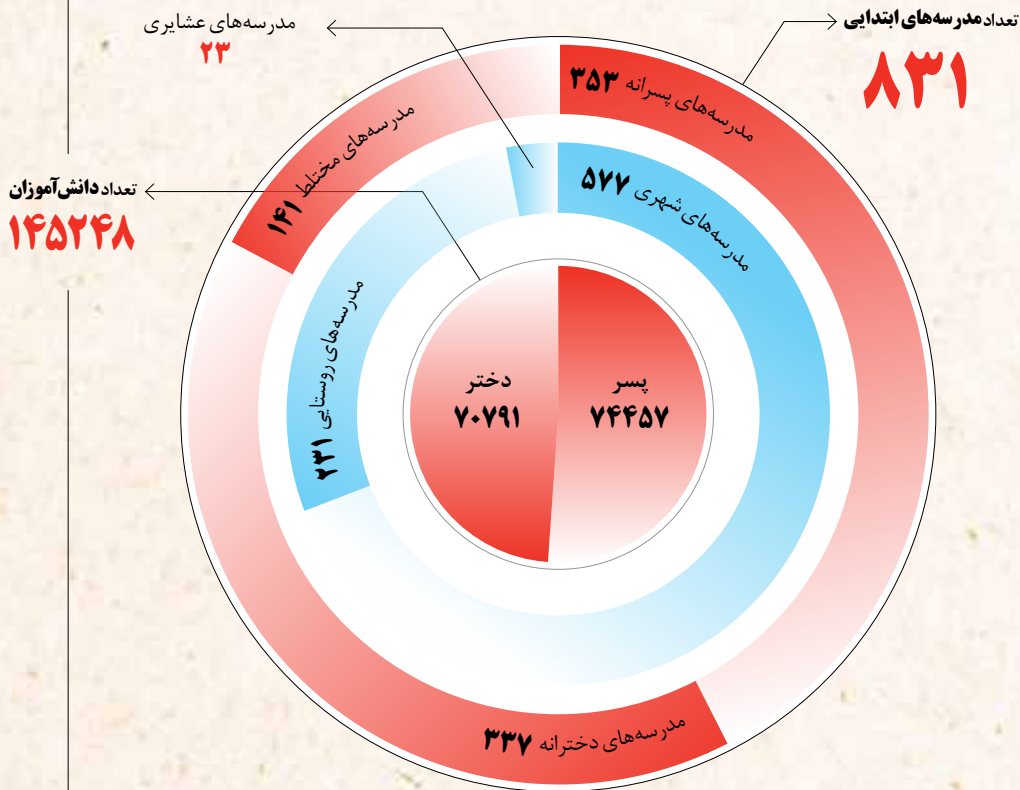
آموزشی

مهرماه
دوره ی بیست و پنجم
شماره ی ۱ | ۱۴۰۰

۴۰

اطلاعات آماری دوره‌ی ابتدایی استان یزد

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹



در مرکز استان (شهر یزد) با توجه به تراکم بالای دانش‌آموزی، اندازه‌ی کلاس کوچک است، اما در سایر شهرستان‌ها و مناطق شرایط بهتر است.



حدود و اندازه‌ی کلاس‌ها (ابعاد)

اکثر مدرسه‌ها از امکانات و تجهیزات لازم برخوردارند.



آزمایشگاه و کتابخانه

همه‌ی مدرسه‌ها شرایط مناسبی دارند.



آب‌خوری و سرویس بهداشتی

اکثر قریب به اتفاق مدرسه‌ها با توجه به شرایط هر شهرستان یا منطقه، از تجهیزات لازم برخوردارند.



وسایل گرمایشی و سرمایشی



صنایع دستی

فرش، گلیم، جاجیم، صنعت زرگری (طلا)، ترمه (پارچه‌ای اصیل و کاملاً یزدی)، زیلو (زیراندازی محکم و خنک)، چادر شب، سفال و سرامیک سنتی.



آب‌نویسی

شهریانه
دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

۴۱



شما می‌گی چی کار کنم؟



مریم شهرآبادی

شاید در روزگار نه‌چندان گذشته، همین پنج‌شش سال پیش، ذهن کمتر آموزگاری به این می‌اندیشید که اگر دانش‌آموزش شماره‌ی تلفن او را داشته باشد، معلم بهتر می‌تواند به او کمک کند. بنده از معلمانی بودم که چندان سخت نمی‌گرفتم شاگردم شماره‌ام را داشته باشد، اما به‌خاطر رعایت قانون نانوشته‌ی معلم و شاگردی، در شرایط عادی شماره تلفن شخصی‌ام را به شاگردانم نمی‌دادم. شاید به این دلیل که من حدود سی سال پیش، معلمانی را شاگردی کرده‌ام که تحت هیچ شرایطی شماره‌ی تلفنشان را به شاگردانشان نمی‌دادند! شاید ...

روزهایی بود که حریم شخصی معنایی بسیار وسیع‌تر از اکنون داشت. امروز اما فضای خانه‌ی هر خانواده حریم شخصی تک‌تک اعضای آن محسوب می‌شود. در عصر ارتباطات ساده، سریع و نامحدود مکانی و زمانی، حریم شخصی بسیار کوچک‌تر هم شده است. در همان حال که در گوشه‌ای دنج و تنها نشستیم، ممکن است در حریم شخصی‌مان با جمعیتی بسیار در ارتباط باشیم. ممکن است همین ارتباط‌ها چنان وقتی از ما بگیرند و مشغولمان کنند که زمان کم بیاوریم.

من و شمای آموزگار نیز از قاعده‌ی ارتباط‌های مجازی بیرون نیستیم. با این سؤال که: «آیا در شرایطی خاص مثل دوران کرونا تمایلی به ارائه‌ی شماره تلفن شخصی خود به دانش‌آموزانتان دارید؟»، ابتدا به‌سراغ دانشجویان رشته‌ی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان رفتیم؛ عزیزانی که تعدادی از آن‌ها هنوز به‌عنوان آموزگار یا به کلاس درس نگذاشته‌اند، برخی‌شان تازه‌کار محسوب می‌شوند و البته تعدادی هم در آموزگاری کم‌تجربه نیستند. پس از آن، نظرات آموزگاران از چند استان و شهرستان را آورده‌ایم. در انتها نیز نظر خانواده‌ها را بخوانید و خودتان به قضاوت بنشینید. حرف‌های بچه‌ها را اما نشنیده‌ایم هنوز!



دانشجویان دانشگاه فرهنگیان

خانم‌ها لیلا رضایی‌نیا، آمنه رضائزادی، زهرا رستاخیز، زهرا زارعی رازق‌آبادی، فاطمه ساغری، زهرا رفیعی، زهره رسولی، فهیمه خرم‌دلشاد، معصومه ریحانی، زهرا ریاحی، الهه زارعین، خدیجه زبوری، ایران ساسانی، فوزیه ژاله‌نیا، شیرین ریوندی، شکوفه روانخواه، مریم خسروی، سیما رشیدی، مریم زلفعلی‌پورفر، زینب رضایی، سارا زنجانی، مهنوش رضاپوری و زلیخا زارعی متفق‌القول می‌گویند: «آموزگار پایه‌ی اول باید با اولیا در ارتباط باشد. در خصوص پایه‌های دیگر نیز باید ارتباط متقابل بین آن‌ها به‌وجود بیاید و دسترسی به معلم، بدون محدودیت، امکان‌پذیر باشد و معلم و دانش‌آموز با هم تعامل داشته باشند. گاهی برای تعامل بیشتر ارتباط تصویری هم برقرار شود.» خانم‌ها معصومه رستمی، فاطمه‌سادات رسالتی، زهرا رضاپور، محبوبه رشیدی، زهرا زمانی، نسیم رسولی، ثریا رضایی، لیلا قدرتی اصل، فاطمه رمضانی، میترا رشیدی، بهاره ساریخانی قلعه‌باباخانی و بنفشه رسولی معتقدند: «دانش‌آموزان باید با معلمشان در ارتباط باشند؛ البته کنترل‌شده و حساب‌شده و در مواقع خاص و ضروری و در ساعت معین، مثلاً تا یک یا دو ساعت بعد از کلاس درس خوب است.»

آموزگاران هم نظرات متفاوتی دارند. مژگان رمضان‌پور و سمیه زکی‌زاده می‌گویند: «شماره تلفن را فقط به نماینده‌ی کلاس دادیم تا در شرایط خاص با ما تماس بگیرند و هیچ‌کس اجازه‌ی تماس با ما را ندارد.» خانم شهره زرین خانقاهی نیز تجربه‌اش را چنین بیان می‌کند: «به‌دلیل محروم‌بودن تعدادی از دانش‌آموزان مجبور شدم شماره تماس خود را بدهم. متأسفانه برخی از اولیا، بدون رعایت زمان، از من می‌خواهند رفع اشکال کنم و این در زندگی من اختلال ایجاد کرده است.» لیلا رضاخانلو از جنبه‌های مثبت و منفی ارتباط اولیا و معلم می‌گوید: «مشکلات راحت‌تر حل می‌شوند؛ اما در زمان استراحت معلم اخلال ایجاد می‌شود.»

مهسا رنجبر نظر دوستانش را چنین کامل می‌کند: «شماره‌ی اصلی ما مثل حریم شخصی‌مان است. نمی‌شود که ما هر لحظه و هر ساعت پاسخ‌گو باشیم.» فاطمه ساریخانی در نقطه‌ی مقابل این آموزگاران می‌گوید: «من دانش‌آموزانی داشتم که گوشی هوشمند نداشتند. پس غیر از خط تماس، نشانی منزل را هم به آن‌ها می‌دادم.» شهره زمانی جعفری هم آموزگاری است که با دانش‌آموزش هم‌دردی عجیبی دارد. او می‌گوید: «من نگران دانش‌آموزی هستم که اصلاً گوشی ندارد تا برخط باشد. دانش‌آموزی که باید منتظر پدر بماند تا از سر کار بیاید و او بتواند برخط شود. نگران اینکه ساعت‌ها آموزش برخط با یک ساعت حضور در کلاس درس برابری نمی‌کند.»



معلمان استان‌ها و شهرستان‌ها

- داشتن شماره تماس هم مزایایی دارد، مثل رفع مشکلات درسی و ارتباط دوستانه، و هم معایبی، مثل تماس‌های بی‌جهت و بی‌موقع و گاهی باعث سوءاستفاده می‌شود.
- دانش‌آموز خارج از زمان مدرسه هم سؤال می‌پرسد. متأسفانه توقع دارند هر ساعتی از معلم جواب بگیرند.
- شماره تلفن به ناچار تنها راه ارتباط معلم و دانش‌آموزان است. بعضی از دانش‌آموزان تا یک صبح زنگ می‌زدند و درخواست تماس صوتی و تصویری داشتند. تمام فعالیت‌های ما حتی عکس پروفایلمان هم زیر ذره‌بین دانش‌آموزان هستند.
- شماره تماس معلم را نداشته باشند بهتر است؛ چون تعدادی از اولیا وقت و بی‌وقت زنگ می‌زنند و سؤال می‌پرسند، البته سؤال‌های بی‌مورد. به همین دلیل بهتر است فقط در برنامه‌ی شاد در ارتباط باشیم.
- هرگونه ارتباطی مزیت است و هیچ عیبی ندارد. ۱۳ سال است شماره تلفن من تغییر نکرده و دانش‌آموزانم با من در تماس هستند. من از پیام‌هایشان انرژی می‌گیرم.
- ساعت کلاس از ۱۰ تا ۱۲ هست و تا ساعت ۶ بعدازظهر فرصت دارند تکالیفشان را بفرستند. من بعد از این ساعت جواب تلفن و پیام را نمی‌دهم.
- امسال تماس تلفنی را محدود کردم و فقط در شاد هستیم. بعدازظهرها هم فقط یک ساعت پاسخگوی سؤالات بچه‌ها هستم.



خانواده‌های دانش‌آموزان

• اگر شماره تلفن معلم را داشته باشیم بسیار خوب است. هم خیلی از مسائل را با معلم در میان می‌گذاریم و هم معلم راحت‌تر می‌تواند مشکلات دانش‌آموز را با ما مطرح کند. • اگر مشکلی باشد به معلم زنگ می‌زنیم یا پیام می‌دهیم و اگر معلم هم کاری داشته باشد به ما دسترسی دارد. • ما اصلاً با معلم در ارتباط نیستیم و به ایشان دسترسی نداریم. • شماره‌ی معلم را در شبکه‌های اجتماعی داریم، اما هیچ کاری انجام نمی‌شود. در شاد هم که پیام می‌گذاریم، کمتر جواب داده می‌شود. • خوب است شماره‌ی معلم را داشته باشیم و در ارتباط باشیم. حتی گاهی هم که اینترنت قطع است از طریق تلفن یا پیامک با ایشان ارتباط بگیریم. • شماره تلفن معلم را داریم، اما کمتر جواب می‌دهد. • سال قبل که نماینده‌ی کلاس بودم، همه‌ی کارهای کلاس را به من داده بودند. معلم به‌طور مستقیم جواب دانش‌آموزان را نمی‌داد و از طریق من ارتباط برقرار می‌شد. • شماره تلفن معلم را داریم و به نظر خیلی هم خوب است. البته خانواده‌ها و دانش‌آموزان در تماس گرفتن رعایت وقت و زمان را می‌کنند. • داشتن شماره تلفن معلم خوب است. در شرایط فعلی که فقط ارتباط از طریق فضای مجازی است، برای پدر و مادرهای شاغل سخت است کلاس مجازی در دسترس دانش‌آموز باشند.

آموزشی

سهرماه

دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

۴۳

بازی آموزشی

راجدی بگیریم

بازی آموزشی

بازی‌های آموزشی هم به‌نوبه‌ی خود گروه‌های متنوعی دارند که اصلی‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) بازی‌هایی در قالب انجام و تکرار عمل یا گفتاری که موجب تثبیت ذهنی مفهوم آموزشی می‌شوند؛ مثل بازی قدیمی «هوپ» با تشخیص ضرب‌ها و یا ارقام اعداد، لی‌لی، معماها و چیستان‌ها؛
ب) بازی‌هایی برای درک و کشف مفاهیم و ارتباط میان آن‌ها، مانند جورچین‌ها، مکعب‌ها و فلش‌کارت‌ها؛
پ) بازی‌های همانندسازی ذهنی موقعیت و کسب مهارت‌های عملکردی یا عملی چون ماروپله، دومینو، کارت‌های کلمه‌سازی، مدل‌های مینیاتوری شکل‌های هندسی، خانه‌ی عروسک‌ها و...؛

بازی یا فعالیت؟

در کشور ما نیز، طی سال‌های اخیر به بازی‌های آموزشی در دوره‌ی پیش‌دبستانی و ابتدایی، به‌خصوص در سه پایه‌ی نخست دوره‌ی اول ابتدایی، اهمیت بیشتری داده شده است. آنچه حائز اهمیت است، آگاهی از ماهیت و تعریف واقع‌بینانه‌ی بازی، بازی آموزشی و فعالیت‌های حرکتی است؛ یعنی تفاوت میان یادگیری طبیعی با فرایند هدفمند آموزش با ساختار بازی.

تمنا رستگار

بازی با کودک زاده می‌شود، همپای او رشد می‌کند و تکامل می‌یابد. بازی در سرشت کودک نهفته و با سرشت ثانویه‌ی او شکل گرفته است. همچنین، عامل شکل‌دهی به احساسات، عواطف و دریافت‌های کودکانه به شمار می‌رود.

بازی، چه فردی و چه گروهی، چه در انواع اکتشافی، تقلیدی، تمرینی، اکتسابی و نمادین، فعالیتی فرابندمحور را به وجود می‌آورد که با دربرگیری تمامی حوزه‌های رشد کودک، غریزی‌ترین الگوی یادگیری و شناخت محیط اطراف او را شکل می‌دهد؛ الگویی که ابزار و سازوکار اصلی کسب تجربه و دستیابی به مهارت‌های اساسی، از جمله تفکر خلاق، مشاهده‌ی فعال، حل مسئله و پرورش روابط اجتماعی و بین‌فردی کودک برای ایفای هرچه بهتر نقش او در زندگی‌اش محسوب می‌شود. به‌طور کلی، بازی فعالیتی است که کودک از روی میل و رغبت، اشتیاق و انتخاب انجام می‌دهد و از آن لذت می‌برد.

در جهان امروز، بازی به‌عنوان راهکاری مؤثر در تعلیم و تربیت و عمده‌ترین الگوی آموزشی در کودکان، مورد توجه و تأکید بسیاری از صاحب‌نظران قرار گرفته است، به‌طوری که اصطلاح بازی آموزشی بیش از هر دوره‌ی زمانی دیگر شنیده می‌شود.

بازی آموزشی به طیفی از بازی‌ها اطلاق می‌شود که با هدف فراهم کردن موقعیت‌هایی برای تعامل هرچه بیشتر آموزه‌ها با پدیده‌های محیطی و درک و دریافت عمیق‌تر مفاهیم علمی و مهارت‌های عملی، طراحی و سازمان‌دهی می‌شوند.

ویژگی‌های بازی

همه‌ی انواع بازی‌ها، چه سازمان‌نیافته و چه سازمان‌یافته «- Handworks matches - games - plays» که در زبان فارسی به تمامی آن‌ها «بازی» گفته می‌شود، شش ویژگی اصلی دارند:

۱. خوشایند و توأم با لذت بودن؛
۲. دارا بودن محرک مثل وسیله‌ی بازی و فرایند و برآیند آن؛
۳. برخوردار از آزادی عمل و نبود اجبار و تحمیل؛
۴. وجود ارتباط منطقی و لازم ابزار، فرایند، نتایج و اهداف بازی؛
۵. قانون‌داشتن، حتی در ساده‌ترین و بداهه‌ترین شکل بازی‌های کودکانه، مثل «خاله‌بازی» دختران خردسال و بازی‌های «جنگجویانه» پسران. قوانین و قواعد و قراردادهایی وجود دارند که با رعایت آن‌ها بازی شکل می‌گیرد؛
۶. محدود بودن نقش بیرونی بزرگسالان (مربی، معلم یا والد) به نظارت و راهنمایی، بدون دخالت و القا و تحمیل.

این ویژگی‌های شش‌گانه در تمامی انواع بازی، از جمله بازی‌های آموزشی، وجود دارند و در صورت نبود آن‌ها نمی‌توان فعالیت را در گروه بازی گنجانند.



شاخص‌های بازی آموزشی

حال برای اینکه بدانیم چطور می‌توان یک بازی آموزشی برای دانش‌آموزان طراحی کرد، در ۱۰ مؤلفه‌ی اصلی، شاخص‌های بازی آموزشی را خلاصه می‌کنیم:

۱. برخورداری از رویکرد غیرمستقیم، به‌طوری که کودک با بازی کردن یاد بگیرد یا دانسته‌ها و مهارت‌های کسب‌شده‌اش را در فرایند بازی به کار بندد، بدون آنکه موضوع آموزش بر ماهیت بازی چیره شود؛
۲. دارا بودن عناصر شادی، جذابیت و انگیزش (محرک)؛
۳. هدفمندی، قانون داشتن و داشتن سیر مشخص؛
۴. وجود رابطه‌ی منطقی بین بخش‌ها و اجزای دخیل در بازی (ابزار بازی، روند اجرا و ماهیت بازی)؛
۵. توجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان از نظر توانایی، آمادگی روانی و جسمانی، هوش‌بهر، مهارت‌های کلامی، ذهنی و عاطفی؛
۶. توجه به ویژگی‌های دوره‌ی سنی کودک؛
۷. لحاظ کردن مختصات و نقش‌های جنسیتی (دختر-پسر)؛
۸. گنجانده شدن تحرک کافی در بازی حرکتی و جذابیت در بازی‌های تقلیدی، ایفای نقش و فکری؛
۹. گنجانیدن عوامل محرک و برانگیزنده چون رقابت بدون تأکید بر برد و باخت، سرعت و چابکی، تمرکز و دقت، فعال‌سازی حواس (تعادل بدنی، تشخیص دیداری، تشخیص شنیداری، هماهنگی حواس و اندام‌های حسی - حرکتی)؛
۱۰. بهره‌گیری از عنصر «پاداش» در پایان بازی، به‌نحوی که تمام دانش‌آموزان از آن بهره‌مند شوند.

به یاد داشته باشیم، در دنیای اطراف ما، هر وسیله و پدیده‌ی ساده‌ای می‌تواند بذر شکفتن یک بازی آموزشی باشد. تنها کافی است خود «بازی» را بشناسیم!



بازی‌های کهن

در کشور ما، وجود گنجینه‌ای غنی از بازی‌ها و ترانه‌بازی‌های ملی و بومی، به‌عنوان میراث معنوی و فرهنگی، می‌تواند الهام‌بخش معلمان و مربیان در طراحی انواع بازی‌های آموزشی باشد. در این بازی‌های کهن، تلفیقی از مهارت‌ها و هوش‌های چندگانه می‌توان یافت که به هم آمیخته‌اند؛ بازی‌هایی چون عموزنجیرباف، کلاغ‌پر، هفت‌سنگ و یه‌قل‌دو‌قل.

ت) بازی‌های سازه‌ای و چیدمانی از جمله لگوها، موزائیک‌ها و قطعات وصل‌شدنی؛

ث) بازی‌های پرورش و تقویت مهارت‌های ذهنی و حسی چون معماهای تصویری، تشخیصی، کامل‌کردنی و پیدا کردن، الگویابی و بازسازی الگویی، بازی‌های شنیداری و واکنشی و کلامی؛

ج) بازی‌هایی با هدف رشد مهارت‌های جسمی و حرکتی، با هدف‌گذاری عضلات کوچک^۱ و عضلات بزرگ^۲، تعادل و توازن بدنی، چابکی و چالاکی و سرعت کنش و واکنش، مثل انواع هدف‌گیری‌ها، حرکت تند و کند و دورانی روی سطوح صاف و شیب‌دار و منحنی، پرتاب حلقه و توپ، عبور از تونل‌ها و فضاهای محدود و بسته؛

چ) بازی‌های تلفیقی و چندمهارتی.



آماده؟

حرکت...

زهرا محمدی

سال‌ها پیش که دانش آموز سال پایه سوم دبستان بودم، معلم جدیدی به مدرسه‌مان آمده بود و قرار بود آن سال به سومی‌ها درس بدهد. همه در کلاس نشسته بودیم و چشممان به در خیره بود تا زودتر خانم معلم بیاید و با او آشنا شویم. حدود ده دقیقه‌ای از ساعت هشت گذشته بود که بالاخره معلم جدید با کمی تأخیر وارد کلاس شد.

ما به احترام خانم معلم ایستادیم و با صدایی نزدیک به فریاد سلام دادیم. خانم معلم با صدای ضعیف و بی‌انرژی جواب سلام ما را داد و گفت که بنشینیم. یکی از بچه‌ها که از قبل شعری به مناسبت ورود او آماده کرده بود، دستش را بالا گرفت تا اجازه بگیرد و شعرش را بخواند؛ اما خانم معلم گفت که سردرد دارد و از آن دانش آموز خواست سر جایش بنشیند و سروصدا نکند.

خستگی از چهره‌ی خانم معلم مشخص بود. کل روز یا دستش روی پیشانی‌اش بود یا سرش را روی میز گذاشته بود. فضای کلاس بسیار بی‌انرژی و حوصله‌ی همه سررفته بود. بالاخره زنگ تعطیلی به صدا درآمد و به خانه رفتیم.

روزهای بعد حال خانم معلم بهتر شده بود، اما هنوز بعد از گذشت چندین سال خاطره‌ی اولین برخورد ایشان در ذهنم مانده است.

باشیم که هر قدر ما برای مواجهه‌شدن و صحبت کردن با دانش‌آموزان جدیدمان دلپره داریم، دانش‌آموزان، به‌خاطر سن کمشان، چندین برابر بیشتر برای مواجهه‌شدن با معلم جدید نگران‌اند. اگر از همان روز اول درباره‌ی موضوعی مثل نمره و امتحان صحبت کنیم، فضای کلاس برای کودکان اضطراب‌آور می‌شود، در چنین فضایی آن‌ها نمی‌توانند با آرامش به درس‌ها گوش بدهند و مدام حواسشان به امتحان است. علاوه بر این، تصویری که از ما در ذهنشان می‌ماند، فردی سخت‌گیر و اضطراب ایجادکننده است.

از آن بدتر این است که روز اول مدرسه از بچه‌ها امتحان بگیریم! بعضی از معلمان همان روز اول، از مطالب سال گذشته امتحانی مثل آزمون تعیین سطح می‌گیرند تا ببینند وضعیت درسی دانش‌آموزان در چه حدی است. چند سال پیش، همکاری داشتیم که عادت داشت از همان اول امتحان بگیرد. تصور می‌کرد کارش به‌نفع تحصیل بچه‌هاست؛ اما تنها کلاسی که اکثر

اولین روز کلاس من

اولین روزی که به‌عنوان معلم در کلاس حاضر شدم، حس می‌کردم قدرت تکلم را از دست داده‌ام. از شدت استرس و هیجان دستانم می‌لرزید. نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم. از اینکه بچه‌ها نتوانند با من ارتباط خوبی برقرار کنند، نگران بودم. می‌ترسیدم نتوانم روی آن‌ها تأثیر خوبی بگذارم و مدیریت کلاس از دستم خارج شود. آبدارچی مدرسه که حالت مضطربم را دید، برایم یک لیوان آب آورد. سعی کردم بر خودم مسلط شوم. از معلم‌های باتجربه کمک و راهنمایی خواستم. هرکدام پیشنهاد متفاوتی داشتند. یکی از معلم‌ها معتقد بود نباید به روی بچه‌ها بخندی که از همین روز اول حرفت را گوش ندهند. دیگری معتقد بود باید با لبخند وارد شوی و سعی کنی مثل یک دوست رفتار کنی. روش هرکس هم برای خودش نتیجه داده بود و نتوانسته بودند چهره‌ای که می‌خواهند را از خودشان در ذهن بچه‌ها بسازند. من هم تصمیم گرفتم با روشی منحصر به

خودم اولین تجربه‌ی حرفه‌ای‌ام را شروع کنم. چند دقیقه بعد از گفت‌وگو با معلمان وارد کلاس شدم و سعی کردم لبخند به صورت داشته باشم. اول کیف و وسایلم را روی میز گذاشتم. بعد با لحنی مهربان خودم را معرفی کردم. سال نو تحصیلی را تبریک گفتم و از بچه‌ها خواستم خودشان را معرفی کنند. این کار باعث شد فضای سنگین کلاس که به‌خاطر ناآشنایی‌ام با بچه‌ها به وجود آمده بود، تا حدی صمیمانه شود و آنچه موجب ترس و دلپره شده بود، از بین برود.

امتحان را برای بعد بگذاریم

بعضی از همکارانم معتقدند همان روز و ساعت اول باید درباره‌ی نحوه‌ی تدریس و نوع امتحانات با دانش‌آموزان صحبت کرد تا متوجه جدی بودن درس شوند و تصور نکنند می‌توانند در درس خواندن اهمال کاری کنند. اما این روش برای کودکان ابتدایی به‌هیچ‌وجه مفید نیست. خوب است این نکته را به خاطر داشته



اوقات صدای اعتراض بچه‌ها از آن بیرون می‌آمد و اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزانش برای شرکت در رقابت‌های علمی مدرسه بسیار پایین بود، همان کلاس بود. بین هر سال تحصیلی سه ماه تعطیلی وجود دارد و چیز عجیبی نیست اگر برخی از درس‌های حفظی در ذهن دانش‌آموزان نباشد. ما نباید با گرفتن آزمونی که دانش‌آموز برایش آمادگی ندارد، اعتمادبه‌نفس او را جریحه‌دار کنیم.

با مهربانی آغاز کنیم

یکی از روش‌هایی که می‌توانیم با استفاده از آن ارتباط خوبی با دانش‌آموزان برقرار کنیم، گفت‌وگو درباره‌ی موضوعات گوناگون است. البته باید مراقب باشیم این موضوعات شامل سؤالاتی مثل «شغل پدرت چیست؟» یا «آدرس خانه‌تان کجاست؟» نشود. ما نباید وارد حریم خصوصی دانش‌آموز شویم. باید سعی کنیم چیزهایی بپرسیم که پاسخ‌دادن به آن‌ها حتی یک درصد هم با احتمال

شرم‌نده یا معذب‌شدن بچه‌ها همراه نباشد. موضوعاتی مثل «خوراکی مورد علاقه»، «پویانمایی (انیمیشن) که خیلی دوستش دارید» برای کودکان جذاب است و صحبت درباره‌ی این‌ها پل ارتباطی خوبی بین شما و دانش‌آموزان می‌سازد. بهتر است همیشه با لبخند کلاس را آغاز کنید. حتی اگر به هر دلیلی، مثلاً تقلب دسته‌جمعی بچه‌ها در امتحان، از دانش‌آموزانتان عصبانی هستید، کلاس را با مهربانی شروع کنید و بعد با آن‌ها درباره‌ی موضوعی که شما را عصبانی کرده است، گفت‌وگو کنید.

در آموزش برخط چه کنیم؟

در کلاس‌های برخط به‌دلیل نبود برخورد حضوری، تأثیرگذاری آدم‌ها کمتر از ارتباط رودرروست؛ به همین دلیل استرس معلمان از اینکه مبادا در اولین روز تدریساتان تأثیر خوبی بر دانش‌آموزان نگذارند، از دوران حضوری کمتر است. اما نگرانی‌های جدیدی جایگزین دلهره‌های سابق شده‌اند، مثلاً:

اعظم لاریجانی



«اگر اینترنتم میان کلاس قطع یا ضعیف شود، چطور کلاس را مدیریت کنم؟»، «اگر دانش‌آموزان موضوعی را خوب یاد نگیرند، با وجود مجازی بودن آموزش و نداشتن ارتباط حضوری، آیا می‌توانم مشکلتان را حل کنم؟»، «تصویر و صدایم از صفحه‌ی دوربین دیجیتال چطور به نظر می‌رسند؟» «نکنند بچه‌ها مسخره‌ام کنند!»

این‌ها مشکلاتی هستند که اکثر ما معلمان تجربه‌ی چندانی در مواجهه با آن‌ها نداریم و متأسفانه نمی‌توانیم در این زمینه چندان از تجربه‌های معلمان باسابقه کمک بگیریم. اولین روزی که قرار شد کلاس‌ها برخط برگزار شوند، من که سال‌ها در حضور دانش‌آموزان درس داده بودم و اطلاعات زیادی از فناوری نداشتیم، اضطرابی شبیه به اولین روز کاری‌ام را تجربه کردم. قبل از کلاس از دوستان جوان‌تر و همکاران جدیدم کمک گرفتم تا برای حل مشکلاتم در کار با بسترها و آموزش برخط راهکارهایی ارائه بدهند. یکی از دوستانم که از استرس من بابت زاویه‌ی دوربین و کیفیت صدای میکروفن باخبر بود، پیشنهاد کرد قبل از کلاس با او تماس تصویری بگیرم تا اگر باید چیزی را جابه‌جا کنم، قبل از شروع کلاس درستش کنم. کمی هم درباره‌ی تنظیمات سایت آموزش برخط تحقیق کردم و راهنمای ویدیویی را دیدم.

البته همه‌ی این‌ها باعث نشد کل نگرانی‌ام از بین برود. آن موقع فکر اینکه مبادا دانش‌آموزانم بلد نباشند به‌خوبی با سایت کار کنند و کسی هم در خانه‌شان نباشد که به آن‌ها کمک کند، مضربیم کرده بود. اما بعد از جلسه‌ی اول که از شرایط آن‌ها و ضعف و قوتشان در یادگیری باخبر شدم، ترس‌های بی‌دلیل از آموزش مجازی، مثل «نکنند سایت وصل نشود؟ مبادا صدایم قطع شود و من متوجه نشوم!» هم از بین رفتند و آرام گرفتم.

اولین روز کاری اضطراب‌آور است، اما این قضیه به این معنا نیست که معلمان در روزهای نخست کاری سال‌های بعد، دیگر اضطرابی ندارند.

با گذشت زمان و پیشرفت همه‌چیز، اولین روز کلاس را، چه مجازی و چه حضوری، با مهر آغاز کنیم. نگران نباشیم و نگرانی ایجاد نکنیم.

آموزشی

سپهرماه

دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

۴۷



سپاس

این دبستان عشایری و تک‌دانش‌آموزی در شهرستان اهر (آذربایجان شرقی) و روستا قرار دارد. تک‌آموزگار تنها دبستان تک‌شاگردی روستا، دختر یک پدر فرهنگی بازنشسته است. پدر هر روز با طی ۶۰ کیلومتر مسافت، دخترش را به مدرسه می‌رساند. و دختر هر روز به تنها شاگرد پایه‌ی چهارم درس می‌دهد. این روستا تنها چهار خانواده دارد.



عظیم لاریجانی

از تو سپاس گزاریم.
آموزش‌دهنده‌ی شوق! تویی که بر دیوار خانه‌ات همچون تخته‌سیاه
مدرسه نوشتی، از تو سپاس گزاریم.
آموزگار ایثار! تویی که درهای خانه‌ات را به روی کودکانی گشودی که
از آموزش مجازی بی‌بهره بودند، از تو سپاس گزاریم.
مربی رفاقت! تویی که همراه دانش‌آموزانت به کوه و دشت زدی تا از
آموزش بهره‌مندشان کنی، از تو سپاس گزاریم.
پروراننده‌ی جان! تویی که در گیرودار مشکلات اقتصادی و اضطرابی که
خود نیز داشتی، به‌دنبال راهی برای حمایت از سلامت روان و برآوردن
نیازهای دانش‌آموزانت بودی، از تو سپاس گزاریم.
آموزنده‌ی همدلی! تویی که دانش‌آموزانت در خانه‌های خود با هم
کار کردند، یادگرفتند و خندیدند، از تو سپاس گزاریم.
آموزگار همدلی! تویی که بیش از دانش‌آموزانت اضطراب قطع و
وصلی تدریس برخط را تحمل کردی، از تو سپاس گزاریم.
شما اولین آموزگاران هستی که بخشی از تغییر را در سیستم
آموزشی کشور شکل دادید. شما تاریخ سازید.

بیش از یک‌میلیارد و نیم دانش‌آموز در سراسر جهان با اختلال
بی‌سابقه‌ای در آموزش مواجه شدند. شما با وجود فرصت کم برای
ارزیابی موقعیت جدید، به‌سرعت به یادگیری از راه دور روی آوردید.
بسیاری از شما با آموزش کم و برخی بدون آموزش. مجبور شدید
فناوری‌های جدید را بیاموزید و همین‌طور راه‌حل‌های غیرفناورانه را
برای دانش‌آموزان محروم بیابید. شما نحوه‌ی تعامل با دانش‌آموزان در
شرایط جدید را یافتید.

**اکنون در ابتدای سال تحصیلی، به‌جای خوشامدگویی معمول، از
شما تقدیر می‌کنیم:**

آموزگار مهرا! تویی که هشت ساعت کار معلمی‌ات به کار شبانه‌روزی
تبدیل شد، از تو سپاس گزاریم.
تعلیم‌دهنده‌ی عشق! تویی که اتاق پذیرایی‌ات را کلاس درس کردی،





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



وبسایت‌های مجلات رشد

www.roshdmag.ir

سال ۱۴۰۰
با
۳۱ وبسایت / ۳۱ مجله

رشد



وبسایت اختصاصی فصلنامه‌های علوم انسانی

مجلات



وبسایت اختصاصی فصلنامه‌های علوم پایه و فنی

رسانه‌های



وبسایت اختصاصی مجلات عمومی بزرگسال

تحول



وبسایت اختصاصی مجلات دانش آموزی